در تفسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتها است

آنحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و چهار خلیفه بزرگوارش بترتیب واقع

حضرت رسالت از سر شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا

صدیق در مقام خوف فرمود ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق

خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا ذو النورین در [illegible] لا کرد
ینادی للایمان

ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضی از رحمت [illegible] بطلب موعودات آورد که ربنا و آتنا

ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابة رسیده و روائح رحمت ازدیاد

عنایت برین وجه صادر شده

محمود

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس مر خدای را که او ملک حکیم است و جواد کریم است
و عزیز رحیم است که بیافرید آسمانها و زمینها بقدرت
خود و تدبیر کرد کار هر دو سرای بحکمت خود و بیافرید مر پریان
و آدمیان را مگر برای عبادت خود پس راه روشن است مر قصد
کنندگان را و دلیل واضح است مر نظر کنندگان را ولیکن خدای تعالی
عز و جل گمراه کند کسی را که بخواهد و راه راست نماید کسی را که
خواهد و داناتر است بکسانی که مستحق هدایت اند و درود
بر محمد سید المرسلین صلی الله علیه و علی آله و سلم و بر یاران او که
که نیکوکار بودند و پاکان بودند اما بعد بدانید ای برادران

من اسعدکم الله تعالی و ایانا بمرضاته که عبادت ثمرهٔ علم است
و فایدهٔ عمر است و حاصل بنده است و بضاعت اولیاست
و طریقهٔ اتقیا و قسمت اعزه است و مقصد خداوندان همت است
و لباس کریمان است و حرفت نیکمردان است و اختیار
خداوندان بصیرت است و راه سعادت و جنت است قال الله تعالی
و انا ربکم فاعبدون ای من پروردگار شما ام پس مرا
عبادت کنید و قال سبحانه و تعالی ان هذا کان لکم جزاءً
و کان سعیکم مشکورا ای فردا قیامت بهشت جزا دادن
عمل نیکو بندگان را بمو[د] این است جزای سعی شما پس چون بنده را
از عبادت چاره نیست ما نظر کردیم در راه او و در آن تأمل کردیم
از اول تا آخر یافتیم راه عبادت را راهی درشت و صعب و با
عقبات بسیار و مشقتهای سخت و مسافت دراز و آفات
درین راه بزرگ و موانع بسیار و دشمنان بسیار و راه زنان
بیشمار و آنچه درین راه مهلک و قاطع است پنهان است و
یاران و یاریدهان اندک و واجب است که چنین باشد از آنکه

راه بهشت سخت قال علیه السلام حُفَّتِ الجَنَّةُ بِالمَکارِهِ وَحُفَّتِ النّارُ
بِالشَّهَواتِ پیغامبر گفت که بهشت را بمکروهات و دشوارها
گرد گرفته اند و دوزخ را بآسانی و لذات و شهوات گرد
گرفته اند و با این همه دشوارها که گفتیم بنده ضعیف و زمانه
صعب و کار دین در نقصان و فراغت نه و مشغولیهای
بسیار و عمر کوتاه و در عمل تقصیر و ناقد بصیر و اجل قریب
و سفر بعید و عبادت توشه که ازان چاره نیست و چون
فوت شد تحصیل آن ممکن نه و هر که بران ظفر یافت سعادت
ابدی یافت و هر کرا آن فوت شد بدبخت ابد شد
پس سوگند بخدای که این کار جدی سخت دشوار است
و خطرش بزرگ است و ازین است که کم باشد کسی که قصد
این راه کند و انانکه قصد کنند کم باشد از میان ایشان
کسی که سلوک کند و انانکه سلوک کنند کم باشد میان ایشان
کسی که بمقصود رسد و بر مطلوب ظفر یابد و انانکه بمقصود
رسند ایشانند عزیز کرده خدای تعالی عز و جل و برگزیده

او برای معرفت و محبت خود و قوی گردانیده شده
و برای توفیق و عصمت خود پس رسانیده بفضل خود
ایشان را بسوی خشنودی و بهشت خود خداوند ما را و همه
مسلمانان را ازان جمله گرداند برحمت خود پس هر گاه که راه
عبادت را بدین صفت یافتیم نظر کردیم نظری دقیق در کیفیت
بریدن این راه و در چیزهای که بنده بدان محتاج است
درین راه از آلت و حیلت و علم و عمل تا شاید که بسلامت
قطع تواند کرد و در عقبات مهلکه منقطع نشود تا با هلاک
شوندگان هلاک نگردد پس تصنیف کردیم در بریدن این
راه و سلوک آن کتابها چنانکه احیاء علوم و کیمیاء سعادت
و کتاب القربة الی الله تعالی و غیر آن که مشتمل اند بر
علمهای باریک و غوامض که فهم عامه بدان نرسید خلق
کردند و بد گفتند آن کتابها را و خوض کردند در چیزهای که
معلوم نکردند و عجب نیست ازانکه کدام کلام فصیحتر از کلام
خدای است چون آنرا معلوم نکردند اساطیر الاولین گفتند

یعنی این بیت مگر افسانهٔ پیشینیان پس از روی دین حال
این اقتضا کرد که سوی همه خلق بچشم رحمت بنگریستیم و
ترک مجادله کردم و از خدای تعالی بخواستم تا توفیق
دهد مرا به تصنیف کردن کتابی که همه بدان اجماع کنند
و بخواندن آن همه را نفع حاصل آید پس خدای تعالی
که دعای بیچارگان مستجاب کند دعای مرا اجابت
کرد و بفضل خویش بر سر این کار مطلع کردانید و
الهام کرد خدای تعالی درین کتاب ترتیبی عجب
که در تصنیفات دیگر که درین علم کرده ام نبود و آن ترتیب
این است که وصف او میگویم بشنو اول چیزی که بنده را
از خواب غفلت بیدار کند و او را برای سلوک کردن این راه
بجنباند خطرهٔ آسمانی باشد از خدای تعالی و توفیق خاص
الهی و این است معنی قوله تعالی أَفَمَن شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ
لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِن رَبِّهِ و بسوی این بیت اشارة
صاحب شرع صلی الله علیه و سلم که فرمود بدرستی چون

نور در آید در دل دل را فراخ سازد پرسیدند یا رسول الله
صلوات الله تعالی علیک هیچ علامتی هست آن نور را
که شناخته شود فرمود التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةُ
إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْاِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ پس در خاطر
بنده بگذرد که من خود را غریق بانواع نعیم می بینم
چنانکه حیوة و قدرت و عقل و نطق و جمیع معانی شریفه
و سلامتی می یابم از انواع مضرتها و آفتها و این را
منعمی است که مرا بشکر و خدمت نزد مطالبه خواهد کرد
اگر غافل مانم از شکر نعمتهای خود از من سلب کند و
مرا عذاب خود بچشاند و نیز بجهت الزام حجت رسول فرستاده است
و اخبار کرده است که ترا پروردگاری است قادر عالم
حی مرید متکلم فرماینده و نهی کننده قادر بر آنچه
اگر معصیت کنی عقاب کند و اگر طاعت کنی ثواب دهد
عالم بسرها و بد آنچه در خاطرها گذرد و وعده و وعید
کرده است و بر لازم گرفتن قوانین و میزان شرع امر

کرده است چون این معانی در خاطر بنده بگذرد و به
نفس خود بترسد و فزع کند و بی آرام گردد و خواهد که
طریق خلاص خود بداند و بنا بدان طریقی مگر نظر کردن
بعقل در دلایل و استدلال کردن صنعت بر صانع تا حاصل
شود مر او را علم و یقین بدانچه آن غیب است و مر او را
پروردگاری است که تکلیف کرده است و امر و نهی کرده
پس این است **عقبهٔ اول** که بنده را در راه عبادت پیش
آید و آن [illegible] علم است پس هیچ چاره نه بیند از آن و
مشغول شود در قطع آن بنظر کردن در دلایل و تعلم کردن
و پرسیدن از علمای آخرت که راه نمایان و چراغ امت‌اند
و طلب کردن فایده از ایشان و دعای و مدد خواستن
از ایشان تا قطع کند آنرا بتوفیق الله تعالی و حاصل
شود مر او را علم و یقین بغیب و آن آنست که بداند که
مر او را خدای است یکی بی شریک او است آفریننده
و امر کننده بخدمت و طاعت بظاهر و باطن و نهی کرده

ازل

از کفر و معاصی و حکم کرده است بثواب جاودان اگر طاعت کنید
و بعقاب جاودان اگر معصیت کنید پس چون این معرفتش حاصل
آید و یقین کند به غیب بضرورت برای خدمت چست
شود و خواهد که روی بعبادت آرد ولیکن نداند که چگونه
عبادت کند و چه چیز واجبست در عبادت بظاهر و باطن
پس چون معرفت خدای تعالی و آنچه واجبست بر وی از
فرایض شرعی ظاهر و باطن حاصل کرد و خواست تا در
عبادت شروع کند دید خود را ثابت و مصر بر گناهان
و ملوث بانواع معاصی و جنایات گفت چگونه روی
آرم به عبادت که ملوثم به پلیدی گناهان پس واجبست
بر من که اول توبه کنم و بخدای تعالی باز گردم تا گناهان
مرا بیامرزد و از بند معاصی خلاص دهد و از نجاست
گناهان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت و ایستادن
بر بساط قربت حاصل شود پس از اینجا او را عقبهٔ توبه پیش آید
و لابد بقطع کردن این عقبه محتاج شود تا به مقصود رسد

چون توبه کرد و جمیع شرایط و حقوق توبه بجا آورد و از قطع
این عقبه فارغ شد و خواست که عبادت کند دید کرد بر خویش
موانع که هر یکی از یشان او را باز دارنده است از عبادت
باز دارنده بنوعی دیگر چون در آن تامل کرد چهار موانع
یافت دنیا و خلق و شیطان و نفس محتاج شد لا محاله
بدفع این موانع و دور کردن از خود و الا ممکن نیست که
عبادت کند پس او را اینجا عقبه عوایق پیش آمد و محتاج
شد بقطع کردن این عقبه بچهار چیز بترک گرفتن دنیا و
دور بودن از خلق و محاربه کردن با شیطان و لکام
تقوی کردن نفس خود را چون این همه کرد و از قطع
این عقبه فارغ شد بار گشت تا عبادت کند می بیند
که چیزها پیش می آیند و او را از عبادت باز میدارند
چون تامل کرد چهار چیز دیگر یافت اول رزق از آنکه نفس
نفس میگوید که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا
کردی و از خلق دور شدی پس رزق و قوام من از کجا

بکند

باشد دوم خطر در کارها از آنکه صلاح و فساد آن در عاقبت
معلوم نیست و آن سبب مشغولی دل است از آنکه نباید که در
فسادی و یا مهلکه افتم سیوم سختیها و مصیبتها که از هر جانب
بر آدمی افتد خاصه کسی که او مخالفت خلق کرده است و در مجاهده
شیطان و مجاهده نفس مشغول شده چه غصها است که چنین
کس را فرو می باید خورد و چه سختیها است که او را پیش خواهد
آمد و چه اندوها و غمها و مصیبتها است که او را خواهد دید چهارم
انواع قضا از خدای تعالی ساعة فساعة بد و خواهد رسید
وقتی مخالف و وقتی موافق پس اینجا او را عقبه عوارض پیش آمد
و محتاج شد بقطع کردن آن بچهار چیز بتوکل کردن بر خدای تعالی
در کار رزق و تفویض کردن کارها به خدای تعالی در موضع خطر
و بصبر کردن بر بلاها و برضا دادن در وقت نزول قضا
چون این همه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد و خواست
که بعبادت مشغول شود می یابد نفس را کاهل و ضعیف نه در
عبادت نشاطی و نه در ذکر و فکر فراغی بلکه مایل بغفلت و

باشد

هند

رحمت و بطالت بلکه بتر و فضول و حماقت و جهالت
پس محتاج شد در کار نفس براننده که او را سوی خیر و
طاعت براند و نشاطش در کار عبادت بیفزاید و بمانعی
که منع کند او را از شر و معصیت و کم کند رغبت او را از آن
و آن نیست مگر خوف و رجا از آنکه امید داشتن در
ثواب خدای تعالی و بدانچه وعده کرده است از انواع
کرامات سایقی است که باعث است مر نفس را بر عبادت
و طاعت کردن و ترسیدن از عذاب دردناک خدای تعالی
و از صعوبت آنچه وعید کرده است از انواع عقوبت و
خواری زاجری است که مانع است مر نفس را از گناه کردن
این است عقبه بواعث که پیش آمد او را و او محتاج شد
بقطع کردن آن بذکر این دو چیز چون بندهٔ از این فارغ
شد و روی بعبادت آورد نمی یابد خود را فارغ از
هر مانعی و شاغلی پس با نشاط و شوق و رغبت تمام بعبادت
مشغول شد و بدان مواظبت کرد پس نظر کرد بتامل می بیند

عظیم و زهی دولتی بزرگ و زهی بندهٔ نیکبخت و زهی کاری
ستوده و پسندیده می خواهم از خدای تعالی که منت نهد
بر ما و بر همه مسلمانان بدادن این نعمت بزرگ و نگرداند
ما را از کسانی که نصیب نیست مر ایشان را از این کار مگر وصف
کردنی و شنیدنی و آرزو بردنی و دیدنی و نگرداند علم ما را
بر ما حجت و توفیق دهد ما را به عمل صالح و قیام کردن بدانچه
دوست دارد و رضی باشد که اوست بخشنده تر از همه
بخشایندگان و کریم کننده تر از همه کریمان این بود ترتیبی
که الهام کرد مرا خداوند من در راه عبادت اکنون بدان که
حاصل از این جمله هفت عقبه است اول عقبه علم دوم عقبه
توبه سیوم عقبه عوایق چهارم عقبه عوارض پنجم عقبه بواعث
ششم عقبه قوادح هفتم عقبه حمد و شکر و تمام شدن این
عقبات تمام شود کتاب منهاج العابدین الی الجنت و ما از این
شرح دهیم این عقبات را بموجزترین الفاظ مشتمل بر نکته‌های
غریب نافع ان شاء الله تعالی والله ولی التوفیق والتسدید

عقبه اول

واین عقبه علم است ای طالب اخلاص و عبادت بر تو باد
اول بعلم که اوست قطب و بروست مدار کار هر دو جهانی
و بدانکه علم و عمل هر دو جوهر اند که بسبب ایشان است هر چه
می بینی و می شنوی از تصنیف مصنفان و تعلیم متعلمان
و نصیحت ناصحان بلکه بسبب ایشان است انزال کتب و ارسال
رسل بلکه بسبب ایشان است آفریدن آسمانها و زمینها
و آنچه درین هر دو است از مخلوقات و تامل کن نیز این
دو آیة را از کتاب خدا تعالی عز و جل یکی آنکه گفته است جل
ذکره الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن
یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله
قد احاط بکل شیء علما معنی آیت چنان باشد خدا است
که بیافرید هفت آسمان را و مثل آن زمین را میرود امر
خدا تعالی میان ایشان و حکم و ملک او نافذ است
در ایشان تا بدانید که خدا تعالی بر همه چیز قادر است
و علم او بهمه چیز محیط است و بسنده است این آیة که دلیل

در اثنای این عبادت که چندین تحمل مشقت بجهة کرده است
دو آفت عظیم یکی ریا دوم عجب از آنکه وقتی بطاعت ریا
میکند و مردمان را مینماید و طاعت بدان سبب باطل میشود
و وقتی از ریا امتناع می آرد و بدان سبب در عجب می افتد
و عجب نیز عبادت او محو میکند پس پیش آمد او را اینجا عقبه قوادح
و محتاج شد بقطع کردن آن باخلاص و ذکر منت خدا تعالی
تا عمل او سلامت ماند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد
او را عبادتی چنانچه و شاید سالم از همه آفات و لیکن
چون نظر میکند خود را غریق نعمت خدا تعالی می بیند
از بسیاری نعمتها که خدا تعالی او را داده و میترسد نباید
که شکر غافل شود و در کفران نعمت افتد و ازین مرتبه
بلند که مرتبه بندگان خاص خدا تعالی است فرود افتد
و بر باید از وی این نعمت بزرگ و مسخط گردد پس پیش آمد
او را اینجا عقبه حمد و شکر و چون بحمد و شکر گفتن بقدر
امکان خود از قطع این عقبه نیز فارغ شد و شکر گفتن

بقدر امکان می یابد خود را بمطلوب و مقصود در پیش و
پس نکذارد که پند خود را در صحرای شوق و عرصات محبت
افتاده و از انجا در ریاض رضوان و بساتین انس رسید
و خلعتها و کرامتها از پروردکار خود یافته و حال او چنان شد
که بتن در دنیا و بدل در عقبی و هر روز و هر ساعت منتظر
رسول حق تعالی و از خلق سیر آمده و ملال کرفته و دنیا را
زندان پلید دانسته و همیشه سوی مرک میل کنند که و مل الشوق
سوی عالم ملکوت در اشنای این سولان رب العالمین
در رسند بروح و ریحان و بشارت رضوان از پروردکار
راضی غیر غضبان پس بهر ندا و را بخوشی دل و با انس تمام
ازین دار فانی بحضرت الهی و مستقر ریاض جنت و پند
آنجام نفس فقیر حقیر ضعیف خود را نعمتی بزرک و مملکتی عظیم و
هر زمان و هر ساعت مشاهده کند از سید رحیم از لطف
و انعام و تقریب و اکرام از انچه هیچکس آنرا وصف نتواند کرد
هر روز زیادت در زیادت تا ابدالاباد پس هی سعادت

علم

باشد بر شرف علم خصوصا علم توحید و آیه دوم قال الله
تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی بیافریدم
آدمیان را و پریان را مکر انک مرا بشناسند و عبادت
کنند و بنده است این آیت که دلیل باشد بر شرف
عبادت و روی آوردن بدان پس ترک دار این دو کار را
که مقصود از آفریدن هر دو سر لیی ایشانند پس واجبست
مر بنده را که مشغول نشود مکر بدیشان و نظر نکند مکر
در ایشان و بدانکه هر چه جز این هر دو است از کارها
آن باطل است که در وخیری نیست و لغوی است که
در وحاصلی نیست چون این بدانستی بدانکه علم شریف
تر است از عمل و ازین است که رسول فرمود علیه الصلوة
والسلام فضیلت عالم بر عابد همچو فضیلت من است بر
امت من و فرمود که یک نظر سوی عالم کردن دوستر است
نزدیک خدای تعالی عز وجل از عبادت یکساله بصیام
و قیام و فرمود رسول صلی الله علیه وسلم که راه نمونی

کنم شمارا بر شریف ترین اهل بهشت گفتند بلی یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که ایشان علمای امت من اند
پس اینجا ظاهر شد مر ترا که علم شریف تر است از
عبادت ولیکن چاره نیست مر بنده را از عبادت الا
علم بی عمل بیفایده باشد از انکه علم بمنزله درخت است
وعبادت ثمره است وشرف مر درخت را باشد از انک
اصل است ولیکن نفع از ثمره باشد انگاه بنده را
هیچ گذر نیست از عبادت تا مسلم ماند او را شرف علم
وچون چنین است پس چاره نیست مر بنده را که از هر دو
نصیب باشد او را واز این است که گفت حسن بصری
رحمه الله بطلبید علم را طلب کردنی که از عبادت باز
نمانید وطلب کنید عبادت را طلب کردنی که از علم
باز نمانید چون معلوم شد که چاره نیست مر بنده را
ازین هر دو بدانک علم اولیتر است بمقدم داشتن از
عمل از انکه اصل وراه نما اوست واز این است که پیغامبر

فرمود علیه السلام که علم امام عمل است وعمل تابع اوست
وچون دانستی که علم اصل وامام است لازم شد بر تو
مقدم داشتن او بر عبادت از دو جهت یکی از برای انک تا
حاصل شود ترا عبادت کردن از انکه اول بر تو واجبست که
معبود بشناسی پس عبادت کنی وچگونه عبادت کنی کسی را
که نشناسی ونام وصفت او ندانی وانچه واجبست در حق او
عقیده کردن ندانی وانچه روا نیست اعتقاد کردن در نعت او
ندانی وبسا باشد که چیزی را اعتقاد کنی در ذات وصفت او
که آن مخالف حق است وبدان سبب همه عبادت تو
حبط گردد پس چاره نیست مر ترا که بیاموزی هر چه واجبست
کردن آن در شرع تا چنانچه فرموده شده وبر نهجی که مأموری
بجا آری وبیاموزی هرچه واجبست ترک کردن آن از مناهی
تا آنرا ترک گیری وچگونه قیام کنی بطاعتی که آنرا ندانی
چیست وچگونه است وچگونه بجا آرند وچگونه اجتناب کنند
پس عبادت شرعی چنانکه طهارت وصلوة وصوم وغیر آن

واجبست که بیاموزی با جمیع احکام و شرایط آن تا بدانی
و قیام نمائی از آنکه بسا باشد که تو بر چیزی مصر باشی
و آن مفسد عبادت تو باشد و یا آن مخالف باشد سنت
و تو بران مطلع نه و بسا باشد که ترا مشکلی در عبادت پیش آید
و کسی را نیابی که ازو بپرسی و تو نیز ندانی که ازو بپرهیزی
و پس ازین بدان که مدار این کار بر عبادت باطن است
که آن تعلق بدل دارد و آموختن آن نیز بر تو واجبست چنانکه
توکل و تفویض و رضا و صبر و توبه و اخلاص و غیر آن
چنانچه ذکر آن درین کتاب بیاید انشاء الله تعالی
و واجبست بر تو که بیاموزی اضداد این هر یکی چون
سخط و طول امل و حسد و ریا و کبر و عجب تا بپرهیزی
از آنکه دانستن و کردن این همه فریضه است بنص قرآن
چنانچه خدای تعالی میفرماید در کتاب خود وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی بر خدای تعالی توکل کنید اگر شما
مومن اید و قوله تعالی وَاشْكُرُوا لِلّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

یعنی شکر گوئید مر خدای تعالی را اگر شما او را می پرستید و قوله تعالی
وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللّٰهِ یعنی صبر کن و نتوانی صبر کردن
مگر بتوفیق خدای تعالی و قوله تعالی وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا یعنی
قطع کن از همه و روی بخدای تعالی آر و غیر این آیات
که درین باب است چنانچه در باب فرضیت صوم و صلوة است
پس چیست مر ترا که نماز و روزه را فرض میدانی و ترک این
فرایض کرده و هر دو را فرماینده یکی در کتاب یکی بلکه
ازین فرایض بکلی غافلی که یکی ازیشان را نام نیز ندانی
نمیدانم که بفتوی کدام مفتی این عقیده کرده مگر بفتوی
کسی که همه همت او دنیا است تا معروف را منکر کرده است
و منکر را معروف و علومی را که خدای تعالی در کتاب خویش
نور و حکمت و هدی نام کرده است بکلی اهمال کرده و همه
روی بر کسب کردن مال حرام آورده بتر پس از آنکه چیزی
ازین فرایض فرو گذاری و اهمال کنی و بصوم و صلوة مشغول
شوی که آن ترا هیچ نفع نکند و بسا باشد که بر گناهی مصر باشی

که آن سبب دخول دوزخ است و مباهی را از طعام و شراب
ترک گیری و چنان گمان بری که ترا قربت خدای تعالی
حاصل میشود و تو بر باطل باشی و سخت‌ترین از همه آنکه بطول
امل مبتلا باشی و طول امل معصیة محض است و تو آنرا
خیر تصور کنی به سبب جهل خود از فرق کردن میان طول امل
و نیت خیر همچنین در جزع و سخط باشی و گمان بری که من
تضرع میکنم و همچنین در ریای محض باشی و گمان بری
که بحمد و ثنای مشغولم و از جهل خود بجای عقاب الیم ثواب
عظیم طمع داری پس تو در غروری عظیم و غفلتی قبیح باشی و
نخدانی که این مصیبتی است بزرگ مر عابدان جاهل را پس این
بدانکه مر اعمال ظاهر را تعلقی است باعمال باطن تا بدان اصلاح
شود و بدان فاسد گردد چنانچه اخلاص و ریا و عجب و ذکر
منت و غیر آن پس هر که این اعمال باطن را نداند و طریق تاثیر
آن در عبادت ظاهره نشناسد و کیفیت احتراز کردن
و نگاهداشتن از آن نداند کم باشد که او را عملی از اعمال ظاهر

سلامت ماند پس طاعت ظاهر و باطن او را فوت شده
باشد و نماند بدست او کل مگر بدبختی و رنج و آن زیانیست
پیدا و از این است که گفت رسول الله صلی الله علیه و علی
آله و سلم که خواب عالم بهتر است از نماز کردن جاهل بر جهل خود
و عامل بی علم فساد بیش از این کند که صلاح و رسول فرمود
صلی الله علیه و آله و سلم که الهام کنند بعلم نیکبختان را و محروم
کنند از علم بدبختان را و بدبختی وی از آن سبب است که علم
نیاموخت و بی علم عمل کرد که فردا مفیدش نیاید و هیچ بدست
نیاید او را مگر رنج و درد و می پناهم به خدای تعالی از علمی و
عملی که نفع نکنند و از این است که زهاد سلف رضی الله عنهم
در طلب علم مبالغت کرده اند از میان جمله کارها از آنچه
مدار کار عبودیت بر علم است چون دانستی که طاعت
نتوان کرد مگر بعلم پس علم مقدم باشد بر عبادات
و اما خصلت دوم که موجب تقدیم علم است بر عمل آنست
که علم نافع سبب خوف و مهابت است از خدای تعالی چنانچه گفت

حق تعالی اِنَّمَا یَخْشَی اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ یعنی نترسند
از خدای تعالی مگر بندگان عالم واین ازان است که هر که خدای تعالی
را نشناسد چنانک حق شناختن است نترسد ازوی
چنانک حق ترسیدن است وتعظیمش نکند چنانک حق
تعظیم وحرمت اوست پس جمیع طاعات ثمرهٔ علم شد
واز جمیع معاصی علم مانع گشت وجز این دو مقصود مقصودی
نیست مر بنده را در عبادت خدای تعالی پس تو را باید بعلم این
همه چیزها ای سالک راه آخرت والله الموفق وشاید که
گوئی که رسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم فرموده است
طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة کدام علم است آنکه طلب او
فرض ولازم است وحد او چیست وچه مقدار بنده را در کار
عبادت ازان حاصل می باید کرد بدان که علومی
که طلب او فرض ولازم است سه است علم توحید وعلم
سر یعنی آنچه تعلق بدل دارد وعلم شریعت واما حد هر
یکی که چه مقدار واجبست از علم توحید مقداری که بدان معرفت

اصول دین حاصل شود وآن آنست که بدانی مر ترا الهی است
عالم قادر حی مرید متکلم سمیع بصیر واحد بی شریک
موصوف بصفات کمال منزه از دلالات حدوث
متفرد بتقدم بر کل محدثات ومحمد مصطفی صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم بنده ورسول اوست وصادق است
بدانچه اخبار کرده است بلک بدانچه آورده است از خدای تعالی
در امور آخرت وبر تو باید که بهر چیزی عقیده کنی مادام
که در قرآن ویا در حدیث نیابی وفی الجمله هر چیزی
که جهل بدان سبب هلاکت تو باشد آموختن آن فرض
عین است که واجبات ومناهی بدانی تا تعظیم خدای تعالی
واخلاص نیت وسلامتی عمل صالح حاصل گردد وبیان
آن بتمامی درین کتاب بیاید ان شاء الله تعالی واما از علم
شریعت هر چه فرض است بر تو کردن آن وآموختن آن
فرض است تا چنانچه حق آن است ادا کنی چنانچه طهارت
وصلوة وصوم وحج وزکوة وجهاد اگر بر تو فرض کفایه گردد

آموختن آن نیز فرض شود والا نه این است حد هر یکی از علم
که طلب آن فرض عین است و اما دانستن علم توحید آن
مقدار که با مبتدعان جدل کنی و ایشانرا ملزم کنی فرض
عین نیست بلک فرض کفایه است و فرض عین همان است
که اعتقاد کنی و اعتقاد تو بدان درست کردد و هم چنین علم
سر و شرح عجایب قلب نیز بسیار است معرفت جمله بر تو
واجب نیست بلک همان قدر که مفید عبادت تو باشد دانستن
آن فرض است تا انچه مضر است ازان اجتناب کنی و
انچه ازان چاره نیست همچون اخلاص و حمد و شکر و توکل و
تفویض آنرا اکتساب کنی و هم چنین در علم فقه واجب نیست
که جمیع ابواب فقه از بیوع و اجارات و نکاح و طلاق و امثالی
که دانستن این همه فرض کفایت است سوال اگر کوئی
آنمقدار علم توحید که فرض است ممکن هست بمجرد مطالعه
و علمی انکس را حاصل شود جواب بدانکه استاد کشاینده
و آسان کننده است و تحصیل کردن علم با او سهل تر است

و اما خدای تعالی کسی که خواهد بفضل و کرم خود معلم او شود و چون
این دانستی بدانکه این عقبه که عقبه علم است عقبه دشوار است
ولیکن مقصود و مطلوب بدان حاصل شود و نفع او بسیار است
و قطع او دشوار است و خطر او بزرگ است بسا کس که
عدول کرد ازو و کمراه شد و بسا کس که در قطع او مشغول
شد بلغزید و بسا کس که درو متحیر ماند و بسا کس که سلوک کرد
و در مدت اندک قطع کرد و بسا کس که در هفتاد سال در قطع
کردن بماند والامر کله بید الله عز و جل اما نفع او اینست که
ذکر کردیم از احتیاج بنده بدان و بنای کار عبادت بر ان
خاصه علم توحید و علم سر که در خبر است که خدای تعالی وحی
کرد بداود پیغامبر صلوات الله علی نبینا و علیه السلام که ای داود
علم نافع آموز کفت الهی علم نافع کدام است کفت آنکه بدان
علم جلال و عظمت و کبریای و کمال قدرت من بر همه چیزها بدانی
این است علم نافع که ترا نزدیک کرداند بمن و روایت کرده اند
از امیر المومنین علی رضی الله عنه که کفت اگر در حال طفولیت

بردمی و در بهشت برفیقی خوش نیاید پس مرا از آنکه پروردگار
خود را نشناختمی اما شدت او از آن است که در طلب او
اخلاص می باید و هر که علم را طلب کند تا مردمان بدو توجه
کنند و مجالست ملوک او را حاصل شود و در مجالس بدان
مباهات و مال حرام دنیا بدان صید کند بدانکه او از جمله
زیان است ابویزید بسطامی رحمه الله گفته است که
سی سال مجاهده کردم هیچ چیز سخت تر بر من از کار علم نبود
و به پرهیز از آنکه شیطان بر تو مکر کند و بگوید که چون
در علم چنین خطر است و تحصیل او دشوار است پس ترک
او اولیتر پس باید که از علم بدین گمان باز نمانی که رسول
گفت صلی الله علیه و آله وسلم که شب معراج دوزخ را دیدم
که اکثر دوزخیان فقرا بودند گفتند یا رسول الله فقیران از
مال گفت نی از علم پس معلوم است هر که علم نیاموزد شواند
که عبادت را چنانچه حق آن است بجا آرد و اگر مردی
خدای را سبحانه وتعالی عبادت ملایکه هفت آسمان بکند

و او را علم نباشد از جمله زیانکاران باشد پس جست
شو در طلب علم به بحث و تلقین و تدریس گفتن و بپرهیز از
کاهلی و ملال و الا در خطر گمراهی باشی نعوذ بالله من ذلک پس
حاصل کار آنکه چون نیکو نظر کردی در دلایل صنع باری تعالی
دانستی که ترا الهی است قادر عالم حی مرید سمیع بصیر متکلم
منزه از حدوث پاک از همه نقصانها و آفتها روا نیست
بر و آنچه روا است بر محدثات و بر مخلوقات و او بهیچ چیز نماند
و او بچیزی نماند و هیچ چیز بدو نماند و منزه از مکان و
جهات و نظر کردی در معجزات رسول صلی الله علیه و آله وسلم
پس دانستی که او رسول خدا است امین است بر وحی و اعتقاد
کردی که آنچه سلف بر او اعتقاد کرده بودند که خدای تعالی
دیدنی است در آخرت و قرآن کلام خدا است غیر
مخلوق از جنس حرف و صوت نیست و در ملک و ملکوت
هیچ چیز در خاطر نگذرد و هیچ چیز نه جنبد مگر بقضای
خدای تعالی و قدرت او و ارادت او و مشیت او و سپس همه و

خیر و شر و نفع و ضرر و ایمان و کفر همه از وی است و هیچکس را
از مخلوقات چیزی بر وی واجب نه کسی که ثواب دهد بفضل
خویش دهد و کسی را که عقوبت کند بعدل خویش کند و آنچه آمده
است بزبان صاحب شرع علیه السلام از امور آخرت چنانکه
حشر و نشر و نامها و بهشت و دوزخ و عذاب قبر و سوال منکر
و نکیر و میزان و صراط همه حق است این است اصلهایی
که سلف رضوان الله علیهم بدین عقیده اند و امر کرده اند
باعتقاد کردن آن و پیش از آنکه بدعتها ظاهر گردد بدین
همه اجماع کرده اند پس نظر کردی در علمهای دل و واجبات
و مناهی باطن که شرح آنهم درین کتاب خواهد آمد تا حاصل
شد مر ترا علم بدان پس دانستی جمله آنچه محتاج بودی
بکردن آن چنانچه طهارت و صلوة و صوم پس ادا کردی
فریضه خدای تعالی را در باب علم و از جمله علمای امت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شدی اگر عمل کنی بدین
علمی که آموخته مر ترا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی بی اندازه

حاصل شد

حاصل شد و این عقبه را قطع کردی و پس پشت خود گذاشتی
و مر ترا ثواب بی اندازه حاصل شد و لا حول و لا قوت
الا بالله العلی العظیم **عقبه دوم** و آن عقبه توبه است پس از این
بر تو واجب است ای طالب عبادت که توبه کنی و وجوب
توبه بسبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا توفیق شود بطاعت
کردن که شومی گناهان آدمی را از طاعت محروم
کند و خذلان و خواری بار آرد از آنکه قید گناهان
از رفتن آدمی را سوی طاعت مانع است و مصر بودن
بر گناهان سبب سیاهی دل است که دل را تاریک گرداند
که هرگز حلاوت و لذت عبادت نیابد و اگر نه آنکه رحمت
خدای تعالی بودی شومی گناهان آدمی را بکفر و شقاوت
کشیدی پس چگونه توفیق طاعت باشد مر کسی را که او در
شومی و فساد گناه است و چگونه راه یابد بسوی
خدمت کسی که او بر معصیت مصر است و بر جفا مقیم است
و چگونه نزدیک کنند بمناجات کسی را که بنجاست معاصی

ملوث است در خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم که
گفت بنده چون دروغ گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند
از تباهی گندی که از دهان او بیرون آید پس این چنین
زبانی را چگونه شایسته ذکر خدا تعالی گردانند لاجرم
آنکه مصر است کم باشد که او را توفیق عبادت شود
و اگر بر سبیل ندرت توفیق یابد که عبادتی کند زحمت
بسیار کند و در آن حلاوتی و صفائی نیابد و آن همه
بشومی گناهان و ترک توبه است راست گفت آنکه گفت
که چون تو بر قیام لیل و صیام نهار قیام نتوانی
کرد بدانکه محجوبی که گناهان ترا حبس کرده اند سبب دوم
برای وجوب توبه آن است تا عبادت تو قبول افتد
از آنکه خداوند دین هدیه مدیون قبول نکند و این از آنست
که توبه از معاصی و خشنود کردن خصمان فرض عین است
و جمله عبادت که خواهی کرد نفلست پس چگونه قبول کند
از تو نفل و فرض عین در کردن و چگونه روا باشد که ترک

کنی حلالی و مباحی را و مصر باشی بر حرامی و چگونه مناجات
کنی با خداوند خویش و از خواهشها کنی و او بر تو خشمگین باشد
این است حال گناهکارانی که مصر باشند بر گناهان سوال
اگر گوئی که چیست معنی توبه نصوح و حد او و چه باید کرد مر
بنده را تا از جمله گناهان بیرون آید جواب بدانکه توبه عملیست
از عملهای دل و حاصل او بقول علمای رحمهم الله تعالی
پاک کردن دل است از گناهان و شیخ من رضی الله
تعالی عنه در حد توبه چنین گفته است که توبه ترک اختیار
کردن گناهی است که مثل آن گناه از روی منزلت
نه از روی صورت از وی در وجود در آمده باشد
و اینک ترک گیرد از عظمت و خوف خدا تعالی ترک گیرد
پس بدانکه توبه را چهار شرط است اول ترک اختیار
گناه است بعزم کردن بجزم دل بر آن که اصلاً بار دیگر
گناهی نخواهم کرد اما اگر ترک گناه گیرد و در خاطر او
این باشد که شاید که این گناه باز گرد شود تایب نباشد

بلک پرهیز کننده باشد از گناه دوم توبه کند از گناهی
که مثل آن گناه ازو در وجود آمده باشد از انکه اگر مثل آن
گناه وقتی نکرده است تایب نباشد بلک متقی باشد نه
بینی که رسول صلی الله علیه وسلم را نتوان گفت که تایب
بود از کفر بلک متقی بود از کفر از انکه کفر سابق نداشته است
و عمر را رضی الله تعالی عنه بتوان گفت که تایب بود
از کفر از انکه کفر سابق داشت سیوم انکه گناهی که ازو
در وجود آمده است مثل آن گناه باشد که ترک اختیار
او میکند و آن مماثلت از روی منزلت و درجه او باشد
نه از روی صورت نه بینی که اگر پیری از کار مانده که زنا
کرده بود و قطع طریق کرده چون خواهد که ازان توبه کند
توبه اش درست بود با انکه وقت توبه کردن بر زنا
و قطع طریق قادر نیست زیرا که در توبه بسته نشده است
سوال اگر گویی وی را ممکن نیست ترک اختیار زنا و قطع
طریق چون این ساعت بران قادر نیست پس صحیح نباشد

صفت

صفت کردن او را بدین که تارک است مر زنا و قطع طریق
را بلک عاجز است جواب لیکن از انکه قادر است بر گناهی
که مثل زنا و قطع طریق است در منزلت و درجه چنانکه
قذف و غیبت و غمازی از انکه این همه گناهانند
اگرچه بره در یکی متفاوت است ولیکن جمیع این معاصی
فرعیه در حق اثم بمنزله یک گناه اند و آن فروتر منزلت
بدعت است و منزلت بدعت فروتر منزلت کفر است
پس اگر زنا و قطع طریق و جمیع گناه که از کردن آن امروز
عاجز است درین صورت توبه کند توبه او درست است
چهارم انکه توبه کردن برای تعظیم امر خدا تعالی باشد و حذر
کردن از عذاب دردناک او نه بسبب غنیمت دنیاوی
و ترس از مردمان و طلب مدح و یا از ضعف نفس و یا از
ترس فقر و جز آن این است شرطهای توبه و رکنهای
او و چون این حاصل شد توبه باشد درست اما مقدمات
توبه سه چیز است یکی انکه تباهی گناهان خود را یاد کند

دوم انکه سختی عقوبت خدایتعالی که طاقت آن ندارد یاد کند
سیوم انکه ضعیفی و عدم حیله خود یاد کند که انکس که او گرمی
آفتاب و طبانچه سرهنگ قاضی و گزیدن مورچه طاقت
ندارد عذاب آتش دوزخ و زدن گرزهای زبانیه و گزیدن
مارانی که هر یکی همچون گردن اشترانند و کژدمانی که چون
اشترانند چگونه طاقت آرد چون بدین چیزها مواظبت
نماید و شب و روز مکرر در دل بگذراند انگاه وی را بدین آرد
که توبه نصوح کند از جمله گناهان والله الموفق **سوال** اگر گوی
که رسول صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده است که پشیمانی
توبه است و مثل این شرطها که در توبه گفتی نفرموده است
جواب بدانکه اول پشیمانی مقدور بنده نیست نه بینی که از
بسیار چیزها می خواهد که پشیمان شود و نمی تواند شد
و توبه مقدور بنده است اما یقین میدانیم که اگر کسی گناهی
پشیمان شود از ان سبب که جاهش میان مردمان رود
یا مالش بسبب آن کم شود بلا شک این چنین ندامت توبه

نباشد بلکه این گناه محض است و ازینجا دانستی که درین
حدیث معنی است که تو جز از لفظ ظاهر آن فهم نکرده
و آن آنست که ندامت که از برای تعظیم خدایتعالی و از خوف
عقاب او باشد برانگیزد آدمی را بر توبه نصوح پس این
ندامت موجب توبه است و از صفات و احوال تائبان
است و هرگاه که تائب یاد کند آن سه اذکار را که مقدمات
توبه است حاصل گردد او را ندامت و آن ندامت
برانگیزاند او را بر ترک کردن اختیار گناه در مستقبل و
پشیمان ماندن در دل در گذشته و بردارد بر تضرع و زاری
در حال پس ازین روی که او باعث است بر توبه او را
بنام توبه ذکر کرد **سوال** اگر گوئی چگونه ممکن است مر آدمی را
که اصلا از وی گناهی از صغیره و کبیره در وجود نیاید و
انبیای که اشرف ترین خلق اند در ایشان خلافست
که این درجه یافته اند یا نی **جواب** بدانکه این کار است
ممکن و دشوار لیکن کسی که خدایتعالی او را روزی کند و نیز شرط

توبه آن است که گناهی بقصد و عمداً نکنی اما اگر بسهواً و خطاً
گناهی کنی آن از تو عفو است و این نیک آسان است
بر کسی که خدای تعالی او را توفیق دهد **سوال** اگر گوئی که مرا از توبه
کردن این باز میدارد که میدانم که نفس من سرکش است
باز در گناه خواهد افتاد و بر توبه ثابت نخواهد ماند پس در توبه
کردن چه فایده بود **جواب** بدانکه این جمله غرور شیطان است
از کجا دانستی که تا آن زمان که باز گناه کنی زنده خواهی
ماند شاید که پیش از انکه گناه کنی تایب بمیری اما آنکه
خایفی از باز افتادن در گناه بر تو این است که بصدق
توبه کنی و تمام گردانیدن بر خدای تعالی اگر تمام گرداند فهو المطلوب
و اگر تمام نگرداند باری گناهان گذشته همه آمرزیده شود
و از آن بکلی پاک شدی نماند بر تو مگر همین گناهی که جدید
کرده شود و این سودی است بزرگ و فایده ایست
بسیار پس تو باید که از خوف باز افتادن در گناه از توبه
امتناع نکنی که ترا قطعاً بتوبه کردن یکی از دو فایده حاصل است

والله الموفق و الاتمام اما طریق بیرون آمدن از گناهان و
خلاص یافتن از خصمان بدانکه گناهان همه بر سه نوع اند
یکی آنکه ترک گرفتن آنچه خدای تعالی بر تو واجب کرده است
از نماز و روزه و زکوة و غیر آن پس بیرون شدن از امثال
این گناهان بدان باشد که قضا کنی از این جمله بقدر امکان
آنچه توانی دوم گناهانی که میان تو و خدای تعالی است چنانکه
خوردن شراب و ربا و شنیدن مزامیر و مانند این پس
بیرون آمدن از مثل این گناهان بدان باشد که پشیمان شوی
و عزم محکم کنی که پیش نخواهی کرد سیوم آنکه گناهانی که میان
تو و میان بندگان است و این دشوار است و کار درین
صعب تر است و این بر انواع است در مال باشد و یا در
نفس باشد و یا در تن باشد و یا در زن باشد و یا در کنیزک باشد
و یا در دین باشد اما آنچه در مال و جنس آن باشد واجب است که
باز بر خصم رد کنی اگر ممکن باشد و اگر از این عاجز باشی
از جهة فقر و عدم از خصم بحلی بخواه و اگر خصم غایب باشد و یا مرده

باشد بروح او صدقه کن و اگر نتوانی نیکی بسیار کن و بخدای تعالی
بازگرد و بتضرع و زاری تا او را بکرم خود خشنود گرداند
در روز قیامت و اما آنچه در نفس است برا ولیاش بگو
تا قصاص کنند یا از سر آن بگذرند و اگر عاجز باشی
بخدای تعالی بازگرد تا خصم را خشنود گرداند و اما آنچه در عرض است
یعنی بعض غیبت و بهتان و ستم واجبست که خود را در
پیش کسی که غیبت او کرده یا بهتان گفته یا ظلم نموده دروغ
زن کنی و از وی بحلی خواهی اگر ممکن باشد و این جایی است که
از زیادت شدن خشم او ایمن باشی و اگر از آنهاست
که چون بگویی غضب زیاده شود بخدای تعالی بازگرد و برای
آمرزش بسیار بخواه اما آنچه در زن و کنیزک کسی باشد آنرا
نشاید که بحلی بخواهی و ظاهر کنی بلکه طریق آن است که
بخدای تعالی بازگردی و تضرع کنی و طاعت و خیرات بسیار
کنی تا روز قیامت او را از تو خشنود گرداند و اگر ایمن باشی
از زیادت شدن خشم بحلی بخواه ولیکن نادرست اما آنچه

در دین است یعنی اگر کسی را بکفر و یا بدعت فرموده باشی
یا گمراه کرده یا گواهی دروغ داده این دشوارتر است باید
پیش آنکس خود را دروغ زن کنی و اگر ممکن شود از وی بحلی بخواهی
و اگر نه بخدای تعالی بازگردی و پشیمانی بسیار خوری تا خدای تعالی
او را از تو خشنود گرداند حاصل کار آن است که بدانچه
ممکن گردد خصمان را خشنود کنی و آنچه نتوانی بخدای تعالی بتضرع
و صدقه بازگردی تا در روز قیامت ایشان را بکرم خود
از تو خشنود گرداند امید بفضل خدای تعالی آن است چون
صدق بنده بداند خصمان او را از خزینه رحمت خویش
خشنود گرداند پس آنچه گفته شد چون عمل کردی و بر ترک
گناهان بکلی دل نهادی در آینده از همه گناهان بیرون
آمدی و اگر بر ترک گناهان عزم کردی ولیکن گذشتها
را قضا نکردی و خصمان را خشنود نگردانیدی عتاب
باقی است و گناهان دیگر آمرزیده گردد والله المعین
فصل پس یقین بدانکه این عقبه دشوار است و کار او

مهم است و خطر او بزرگ است روایت کرده اند که ابو اسحاق
اسفراینی رحمه الله تعالی از علمای راسخ بود گفت سی سال
از خدای تعالی توبه نصوح می خواستم و مستجاب نمی شد وقتی
بر سبیل تعجب گفتم سبحان الله یک حاجت سی سال است
که روا نمیشود در خواب دیدم گوینده میگوید تعجب میکنی
و نمیدانی که چه میخواهی آن می خواهی که خدای تعالی ترا دوست
گیرد کقوله تعالی ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و
این حاجت نه حاجتی خورد و اندک است و نه پنهانی این چنین
بند کار را که بچه شکل اهتمام داشته شد و مواظبت کرده اند در کار
دین و اصلاح کردن دل و توشه برگرفتن از برای آخرت تا
ضرری که در ناکردن توبه است آن است که اول گناه سختی
دل است و آخر او کفر و بدبختی است نعوذ بالله منها پس
نگهدار خود را از گناه و فراموش مکن حکایت ابلیس و بلعم باعورا را
که اول کار هر دو گناه بود و آخر کار هر دو کفر پس بادا از پند
شدن و جهد کردن شاید که از دل خویش قلع بتوانی

که

کرد اصرار بر گناهان را و سبک گردانی ازین بار کردن
خود را و بی خبر مباش سختی و سیاهی دل را و تامل کن حال خود را
یکی از علمای گفته است که سیاهی دل از گناهان است و علامت
سیاهی دل آنست که از گناه کردن نترسی و از طاعت
کردن لذتی نیابی و اگر نصیحتی شنوی در دل تو اثر نکند پس اگر
تو پادا که گناه را خوار نداری از آنکه بسا باشد که تو خود را
تایب پنداری و مصر باشی بر کبیره از کهمش بن حسن که
یکی از ابدالان بود روایت کرده اند که گفت یک گناه
کردم چهل سال است که بر آن میگریم گفتند چیست آن گناه
یا ابا عبدالله گفت برادری بزیارت من آمد برای
او ماهی خریدم وقت دست شستن پاره خاک از دیوار
خانه همسایه بستدم و دست شستم پس از آن روز پشیمانم
که بی اجازت خصم بستدم و تصرف کردم این گناه باشد
پس غافل مباش و با نفس خود حساب کن و در توبه تعجیل کن که
اجل پنهان است و دنیا فریبنده و حال پدر خود آدم صلوات الله

علی نبینا وعلیه السلام یاد کن که خدایتعالی او بدست ید قدرت
خود آفرید و روح خود درو نفخ کرد و بر گردنها فرشتگان
سوار کرده در بهشت خود درآورد و نکرد او مگر یک گناه
کردند با او آنچه کردند تا راویان روایت کرده اند که خدای تعالی
گفت ای آدم چگونه همسایه بودم من ترا گفت نیکو همسایه
بودی یا رب گفت یا آدم بیرون رو از جوار من و تاج
کرامت را از سر دور کن کسی که بفرمانی من کند در همسایگی
من نباشد تا چنین گفته اند که بر گناه خود سیصد سال بگریست
تا خدایتعالی توبهٔ او قبول کرد و آن یک گناه او بیامرزید
و این حال با کسی است که او خلیفه اوست و پیغامبر او
و برگزیده اوست و یک گناه بیش نکرده است پس چگونه
باشد حال کسی دیگر با گناهان بسیار بلکه بیشمار و این حال
با کسی است که سیصد سال بگریست و توبه و استغفار
کرد چگونه باشد حال کسی که بر گناهان مصر است بدانکه
اگر توبه کردی و باز در گناه افتادی و توبه شکستی باز

درحال

درحال توبه کن و با خود بگو شاید که پیش از آنکه باز گناه کنم بمیرم
و هم چنین دوم بار سیوم بار چهارم بار و هر بار که گناه کنی
توبه میکن و در توبه کردن عاجز از گناه کردن مباش و منع کردن
شیطان از توبه کردن باز مایست نشنیده که رسول صلی الله
تعالی علیه وسلم فرموده است که بهترین شما کسی است که چون
گناه بسیار کند و توبه بسیار کند یعنی باز گردد سوی خدای تعالی
به پشیمانی و استغفار و یاد کن قول خدایتعالی وَمَن یَعمَل سُوءًا
اَو یَظلِم نَفسَهُ ثُمَّ یَستَغفِرِ اللهَ یَجِدِ اللهَ غَفُورًا رَحِیمًا
ای هر که گناهی کند پس آمرزش خواهد خدایتعالی او را بیامرزد

فصل حاصل کار در باب توبه آن است که چون عزم درست
کردی بر ترک گناهان چنانچه از دل تو دانست که پیش
گناه نخواهی کرد و خصمانرا بقدر امکان خشنود کردی
و فرایض که از تو فوت شده بود بقدر امکان قضا کردی
و در باقی عمر بتضرع و زاری بخدایتعالی باز گشتی پس غسلی
پاک کن و جامهٔ پاک بپوش و چهار رکعت نماز بگذار بحضور دل پس روی

بزمین نه در جایگاهی خالی که جز خدای تعالی ترا کسی نه بیند
و خاک بر سر کن و سر و روی خویش در خاک بمال بچشم گریان و
دلی بریان پر از اندوه و بآواز بلند یکایک گناه خود را
یاد کن آنچه یاد آید که در مدت عمر خود کرده باشی بگو نفس را
خود را ملامت کن که ای نفس وقت آن آمد که توبه کنی
و بخدای تعالی باز گردی و یا خود طاقت آن داری که بر عذاب
خدای تعالی صبر خواهی کرد یا چیزی داری که ترا از عذاب
خدای تعالی مانع خواهد شد و مثل این کلمات بسیار گویی
و بگریی پس هر دو دست بردار و مناجات کن که ای
بنده گریز پای تو بدر تو آمده است بنده گناه کار تو
آشتی میکند بنده گناه کار تو بعذر پیش آمده است
از من بکرم خود عفو کن و بفضل خویش مرا قبول کن و بنظر رحمت
خود سوی من نگر یا رب مرا بیامرز و جمله گناهان گذشته
مرا در گذار و آنچه از عمر من باقی است تا مرگ از گناهان
نگاهدار که خیر در قبضه قدرت تست و تو مرا بخشنده و بخشاینده

پس این دعا بخوان یا مُجلی عظائمَ الامورِ و منتهی همم المهمومین
یا مَن اذا اراد امراً فانما یقول له کن فیکون احاطت
بنا ذنوبنا و انت المذخور لها یا مذخوراً لکل شدة
قد کنت اذخرک لهذه الساعة فتب علی انک انت التواب الرحیم
معنی دعای چنین باشد ای روشن کننده کارهای بزرگ و ای
نهایت مقصود همت همه صاحب همتان ای کسی که چون
خواهی که کاری کنی بگویی که بشو در حال موجود شود گناهان
ما بسیار شده و مرا فرو گرفته اند و ای تو ذخیره کرده شده
از برای هر دشواری برای این ساعت ترا ذخیره کرده
بودم توبه نصوح کرامت کن که بخشنده و توبه دهنده تویی
پس بسیار بگری و زاری کنی و بگویی یا من لا یشغله
سمعٌ عن سمعٍ یا من لا یغلطه کثرة المسائل یا من لا یبرمه
الحاح الملحین و لا تضجره مسألة السائلین اذقنا برد عفوک و
حلاوة مغفرتک و رحمتک انک علی کل شیء قدیر معنی
آن است که ای کسی که او را شنودن چیزی از شنیدن چیزی

و لا تختلف علیه الاصوات

دیگر باز ندارد ای کسی که با بسیاری خواهندگان در دادن
مراد هر یکی غلط نکند ای کسی که از الحاح کردن بسیار
خواهندگان تنگ نیاید ما را شربت عفو خود بچشان
و بر ما رحمت کن که تو بر همه چیزها قادری پس بر رسول
صلی الله تعالی علیه وسلم درود فرست و برای جمیع مسلمانان
آمرزش خواه و بعبادت مشغول شو که توبه نصوح کردی
و از گناهان بکلی بیرون آمدی و پاک شدی چنانکه گویی
امروز از مادر خود زاده و خدا تعالی ترا دوست گرفت
و ترا اجر و ثواب بسیار بدست آمد و برکت و رحمت چندان
بر تو نازل شد که هیچکس وصف نتواند کرد و از عذاب
و بلای دنیا و آخرت خلاص یافتی و این عقبه را بریدی
بتوفیق الله تعالی لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

عقبه سیوم و آن عقبه عوائق است یعنی موانع بعد ازین
بر تو باید ای طالب عبادت بدفع کردن موانع تا عبادت
تو مستقیم رود و گفته ایم که موانع چهار است یکی از آنها

دنیاست و دفع آن بدور شدن باشد ازو و ترک دادن
و زهد کردن درو و اینک ترک بر تو واجبست آن بسبب دو
چیز است یکی آنکه تا عبادت تو مستقیم شود که رغبت
در دنیا مانع است از عبادت از آنکه چون ظاهر تو
بطلب دنیا مشغول باشد و باطن با رادت او و عبادت
چگونه توانی کرد که دل یکی بیش نیست چون بچیزی
مشغول شد بچیزی دیگر مشغول نتواند شد و مثل
دنیا و آخرت همچون دو انباغ است اگر یکی را خشنود
کنی دیگر ناخشنود گردد و مثل دیگر دنیا و آخرت
همچون شرق و غرب است بقدر آنکه بیکی نزدیک
شوی از دیگری دور افتی اما آنکه مشغولی دنیا در
ظاهر مانع عبادت است معلوم است چنانکه روایت
کرده اند از ابو الدرداء رضی الله عنه گفت که خواستم
که جمع کنم میان عبادت و تجارت جمع نشد روی
بعبادت آوردم ترک تجارت کردم روایت کرده اند

از عمر خطاب رضی الله تعالی عنه که گفت اگر دنیا و آخرت
کسی را جمع شدی مرا شدی بسبب توانی که خدای تعالی مرا
داده است اما آنکه مشغولی دنیا بدل مانع عبادت است
ازان است که چون دل بخواهست او مشغول شد بعبادت
مشغول شدن نتوانند چنانچه روایت کرده اند از رسول
صلی الله تعالی علیه وسلم که گفت هر که دوست داشت
دنیا را زیان کرد در آخرت و هر که دوست داشت آخرة
را زیان کرد در دنیا پس برگزینید آنچه باقی است بر آنچه
فانی است پس ازینجا معلوم شد ترا که چون ظاهر تو مشغول
باشد بطلب دنیا و باطن بخواهست او میسر نگردد ترا که عبادت
کنی اما اگر دنیا را ترک گیری و بظاهر و باطن از دوست
بداری عبادت توانی کرد بلکه عبادت کردن بر تو آسان
گردد و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت است که چون بنده
ترک دنیا گیرد دل او بحکمت روشن گردد و اعضای او در کار عبادت
او را یاری کنند سبب دوم آنکه ترا ترک دنیا می باید کرد تا قیمت

تا قیمت عمل تو بسیار گردد که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است
که دو رکعت نماز از مرد عالم تارک بهتر است و دوستر نزدیک
خدای تعالی از عبادت جمله عباد تا قیام قیامت پس چون
عبادت بترک دنیا این چنین مرتبه می یابد واجبست
بر طالب عبادت که ترک دنیا گیرد **سوال** اگر گویی که چیست
معنی زهد در دنیا **جواب** بدانکه زهد نزدیک علمای
ما دو نوع است زهدیست که مقدور بنده است و
زهدیست که مقدور او نیست اما زهدی که مقدور بنده
است سه چیز است ترک طلب چیزی که ندارد از دنیا
و دور کردن چیزی که دارد از دنیا و ترک خواهست دنیا
از باطن اما زهدی که غیر مقدور است آن است که دنیا
بر دل زاهد بکلی سرد شود و زهدی که آن مقدور است
مقدمه زهدیست که غیر مقدور است چون بنده زهد
مقدور بجا آورد یعنی آنچه نیست طلب نکند و آنچه دارد دور
کند و از دل خواهست بیرون کند زهدی که غیر مقدور است

خدا تعالی میسر گرداند یعنی دلش بر دنیا بکلی سرد کرد
این است نزدیک من زهد حقیقی و بدانکه صعب ترین این
سه کار بیرون بردن خواست است از دل از آنکه با
تارک باشد بظاهر که محب باشد مر دنیا را بباطن و مقصود
اینست که خواست باطن نباشد شنیده که خدا تعالی
میفرماید تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ
عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی
سرای آخرت برای کسانیست که در دنیا بلندی و فساد
نطلبیده اند معلق کرد یافتن سعادت آخرت را نیز بی
خواست دنیا نه بیافت دنیا پس مهم آن است که خواست
دنیا از دل برود و چون بنده بدان دو چیز مواظبت کند
خدای تعالی او را توفیق دهد که خواست نیز از دل خود بیرون
برد و اما آنچه باعث است بر ترک دنیا ذکر آفات و
عیوب دنیاست و در آفات و عیوب دنیا مشایخ بسیار
سخن گفته اند یکی از آنجمله این است که بزرگی گفته است ترک دنیا

کردم

کردم بسبب اندکی غنای او و بسیاری عنای او و سرعت
فنای او و خسّت شرکای او و شیخ من گفته است که این
سخن بوی رغبت می آید از آنکه هر که شکایت کند فراق
کسی را هر آینه وصال او را دوست دارد و هر که چیزی را به رغبت
شرکای ترک گیرد اگر مزاحمت نباشد بی شبهه بگیرد پس سخن
در مذمت دنیا این است که شیخ من گفته است که دنیا دشمن
داشته خدای تعالی است و تو دوست اوی پس هر که کسی را
دوست دارد دشمن او را دشمن دارد و دوست او را دوست
دارد و نیز گفته است که دنیا مرداریست به خوشبوی و زینت
آراسته غافلان همه بظاهر او مشغول شوند و عاقلان
ترک او گیرند سوال اگر گویی که چیست حکم زهد در دنیا فرض
است یا نفل جواب بدانکه زهد هم در حلال باشد و هم در حرام
اما در حرام فرض باشد و در حلال نفل است و این حرام نزدیک
کسانی که در طاعت استقامت یافته اند بمنزله مردار است که
اقدام نکنند در خوردن و مگر بوقت ضرورت بمقدار دفع ضرورت

اما زهد در حلال مر ابدالان را باشد که نزدیک ایشان
حلال بمنزلهٔ مردار است نخورند از وی مگر مقداری که از آن
چاره نیست و حرام نزدیک ایشان بمنزلهٔ آتش است
که خوردن او هیچ حال در خاطر نگذرد اما نیست معنی سپرده شدن
دل بر دنیا یعنی باید که بکلی همت خود از طلب دنیا قطع کند
و پلیدش پندارد و مکروه داند بشباهتی که در دل او اصلاً
خواستی و میلی سوی دنیا نماند **سوال** اگر گوئی چگونه ممکن
شود که دنیا با چندین لذتها و شهوتهائی که دارد نزدیک
آدمی حرام همچون آتش باشد و حلال همچون مردار باشد
جواب بدانکه کسی که خدای تعالی او را توفیق کرامت کند
و آفات و تباهی دنیا بداند نزدیک او همچنین شود که گفته‌ام
و ازین سخن تعجب کسانی کنند که از عیبها و آفتهای او کور
د بظاهر او مغرور اند و درین باب پیدا کنم مثلی تا نیکوتر
فهم کنی بدانکه این کسی ماند که حلوائی خبیص با جملگی شرایط
با میوه و خوشبوی و غیر آن بسازند پس پاره زهر قاتل در و

تعبیه پنهان کنند و مردی آنرا به پسندد و دیگری نه پسندد پس
صاحب حلوا حلوا پیش این هر دو کس بنهد مردی که در تعبیه
آن زهر مطلع است بنوعی درین حلوا زهد کند که اصلاً
در خاطر او نگذرد هیچ حال که از آن چیزی تناول کند و این حلوا
نزدیک او بمنزلهٔ آتش است بلکه صعبتر از آن باشد بسبب
آفتی که بدان مطلع است و هیچ بظاهر او و بزینت او مغرور
نشود اما این مسکین جاهل که بر زهر او مطلع نیست بظاهر او
مغرور شود و برغبت تمام میخورد و بسا باشد که آن زاهد را
طعن کند و مسخره گیرد که از چنین حلوای لطیف چرا احتراز
میکنی این است مثل حرام دنیا با اهل بصیرت و جاهلان
راغب و طالب اما اگر درین حلوا زهر نینداختی لیکن خوی
و یا خلم بینی انداخته و بانواع زینت مزین سازد هم چنین
مردی که مشاهده کرده است نزدیک او آن حلوا خبیص
مکروه باشد و طبع او را از آن نفرتی قوی بود تا بشباهتی
که دست بدان فراز نکند مگر آنکه ضرورتی قوی

باشد و آن دوم که مطلع نیست بر حقیقت او برغبت تمام میخورد
و بظاهر او فریفته می شود این است مثل حلال دنیا با
هر دو فریق اهل بصیرت و استقامه و اهل رغبت و غفلت
پس این است حال این دو مرد با آنک در طبع هر دو برابرند
متخلف نمیشند مگر به سبب علم و جهل که در ایشان است اگر جاهل
بدانستی چنانچه عالم دانست همچنان نه کردی که عالم کرد و
اگر عالم جاهل و کور بودی از حقیقت او برغبت تمام بخوردی
چنانکه جاهل خورد پس ازینجا دانستی که تمیز در دل است
نه در طبع و این اصلی است مفید و سخنی است ظاهر و راست
اعتراف کند بدین کسی که منصف باشد سوال اگر گویی
که چاره نیست از گرفتن مقداری از دنیا که سبب قوام باشد
پس چگونه زهد کنیم در آن جواب بدانکه زهد در فضول است
آنچه بدان احتیاج نیست در قوام و مقصود قوام قوت است
تا خدای تعالی را عبادت توان کرد نه اکل و شرب و لذت
گرفتن و خدای تعالی اگر خواهد قوت و قیام بچیزی دهد و اگر خواهد

بغیر چیزی دهد

بغیر چیزی دهد چون فرشتگان او چون بچیزی دهد اگر خواهد
بچیزی دهد که موجود است نزدیک تو و با طلب تست و کسب تست
و اگر خواهد بچیزی دهد که از آن نزدیک او ست و برساند
مر ترا از انجا که ندانی و بی آنکه سعی و طلب کنی چنانک گفت و
مَن یَتَّقِ اللهَ یَجعَل لَهُ مَخرَجاً وَیَرزُقهُ مِن حَیثُ لَا یَحتَسِبُ یعنی
کسی که تقوی کند خدای تعالی از جمله دشواریها بیرون شدن
بخشد و رزقش رساند از انجا که نمیداند چون چنین است هیچ
حالتی بطلب کردن رزق و خواستن آن محتاج نیستی و اگر این
طاقت نداری و البته طلب کنی باید که نیت تو در طلب آن
باشد که بدان واسطه تقویت بر عبادت حاصل شود نه آنکه برای
لذت و شهوت طلب کنی که چون بدین نیت دنیا بگیری
آن از تو خیر باشد و در زهد تو قادح نبود پس بدان این مقدار
از عایقه دنیا که بسنده باشد والله اعلم بالصواب
عایقه دوم خلق است بعد ازین بر تو باد ای طالب
عبادت بجدا شدن از خلق و عزلت گرفتن و آن به سبب دو چیز است

یکی آنکه مردمان ترا از عبادت باز دارند چنانچه حکایت
کرده اند که یکی از مشایخ گفت بگذشتم بجماعتی که تیر می انداختند
و یکی از ایشان دور نشسته بود خواستم که با او سخن گویم
گفت ذکر خدای تعالی خوشتر است نزدیک من گفتم که تنها چرا
نشسته گفت با من پروردگار من و دو فرشته من اند گفتم
که از میان این جماعت سابق کیست گفت کسی که خدای تعالی
او را آمرزیده است گفتم که راه کدام است بدست اشارت
کرد بسوی آسمان و برخاست و برفت پس همچنین خلق
شاغل است مر آدمی را از عبادت بلکه صریحاً منع میکنند
از عبادت بلکه در شر و هلاکت می افکنند چنانچه حکایت
کرده از حاتم رضی الله تعالی عنه که گفت طلب کردم از خلق پنج
چیز و نیافتم طلب کردم از ایشان طاعت و زهد نکردند گفتم
پس مرا یاری کنید بدان نکردند گفتم هلا مرا منع مکنید ازین
منع کردند گفتم هلا راضی باشید از من چون بکنم نشدند گفتم
هلا مرا بدانچه رضای خدای تعالی نیست مخوانید و اگر آن بکنم

با من علاق بخندید کردند پس ترک ایشان گرفتم و بخویشتن مشغول
شدم و بدانکه ای برادر دینی که پیغامبر ما مصطفی صلی الله
تعالی علیه وسلم وصف کرده است زمان غفلت را و شرح داده
است اهل او را و فرموده است دران زمان بجدا شدن
از خلق و درین شکی نیست که او داناتر بود بمصالح ما و نصیحت
کننده تر بود ما را از ما پس چون زمانه خود را بدان وصف یابی
که گفته است فرمان او بجا آر و نصیحة او قبول کن و اگرنه هلاک
خود را مستعد باش و درین هیچ شک مکن که رسول صلی الله تعالی
علیه وسلم داناترین خلق بود و بدانچه صلاح تست درین زمانه
تو و بعذرهای کاذبه و حیلهای ضعیف خود را بزبان میند از
و نفس را فریفته مساز که از جمله هلاک شدگان باشی و آنچه فرموده است
آن است که عبد الله بن عمرو عاص رضی الله عنهما گفته است
که روزی نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم بودم ذکر فتنه کرد
و فرمود که چون به بینید مردمان که از عهدهای خود برگشتند
و امانتها را خیانت کردند و همچنان شوند بعده شبک بین

جعلنی

اصابعه گفتم چکنم دران زمان یا رسول الله جعلنی الله فداک گفت
لازم گیرید خانه خود را و نگاهدار زبان خود را و بگیر آنچه دانی
و ترک کن آنچه ندانی و بر تو باد بکار خود و ترک گرفتن کار دیگران
و در خبر است که رسول صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود که آن روزهای
هرج است گفتند یا رسول الله صلوات الله علیک روزهای هرج
چه باشد گفت روزگاری که مردم از همنشینان خود ایمن
نباشند و ابن مسعود رضی الله تعالی عنه در خبر دیگر روایت
کرده است که رسول صلی الله تعالی علیه وسلم گفت مر حارث
عمیره را که اگر عمر دراز داده شوی زمانه خواهد آمد بر تو که
بسیار باشند در آن زمانه بر خطا و اندک باشند علمای
و بسیار باشند سایلان و اندک باشند دهندگان در آن
زمان هوای کشنده علم باشد گفتم کی باشد او گفت آن روز که نمازها
فوت کنند و رشوتها قبول کنند و دین را بمتاعی اندک از
دنیا بفروشند دور باش از آن زمانه ای وای ترا در یابش
میگویم من جمیع آنچه درین اخبار است و آنچه روایت کرده اند

بچشم

بچشم خود دیدی در زمانه خود و اهل خود پس نکو نظر کن که ترا چه باید کرد
و بجز این سلف صالح همه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اجماع کرده اند
بر دور بودن از زمانه خویش و اهل آن و غربت گزیده اند و بعزلت
امر کرده اند و درین هیچ شک نیست که ایشان داناتر و بیناتر
بوده اند و زمانه بعد از ایشان بهتر نشده است بلکه تباه تر
از آن شده است که در وقت ایشان بود یوسف اسباط رحمه الله
گفته است که شنیدم از سفیان ثوری که میگفت بخدای تعالی که جز
وی خدای دیگر نیست عزلت حلال باشد درین زمانه گویم من که اگر
عزلت در زمانه سفیان ثوری رحمه الله که بنشست سوی
عباد خواص بر آنکه تو در زمانه افتاده که اصحاب رسول صلی الله
تعالی علیه وسلم پناه می جستند از آنکه آن زمانه را دریابند و
ایشان را علمی بود که ما را نیست پس چگونه باشد حال ما که درین
زمانه موجود شدیم با اندکی علم و اندکی صبر و اندکی یاری
دهان بر خیر و بسیاری فساد مردمان و عمر خطاب رضی الله تعالی
عنه در باب عزلت گفته است عزلت راحت است از همنشینان بد

وسفیان عیینه رضی الله تعالی عنه گفته است مر سفیان ثوری
را گفتم که مارا وصیتی کن گفت با مردمان معرفت کم کن گفتم اینکه
در خبر است که معرفت با مردمان بسیار کن که هر مومنی را شفاعتست
روز قیامت گفت نپندارم که وقتی مکروهی بتو رسیده است
مگر از کسی با او معرفت داشتی گفتم آری پس چون بعد از وفات
در خواب دیدم پس اورا گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان
کمتر کن که خلاص یافتن از ایشان دشوار است و فضیل رحمه الله تعالی
گفته است که این زمانه است که زبان را نگاه باید داشت
و در جائی پنهان باید بود و دل علاج باید کرد و آنچه بدانی
باید کرد و آنچه ندانی ترک باید داد و سفیان ثوری رحمه الله
گفته است این زمانه خاموش بودن است و خانه را لازم
گرفتن است و کسی که او نمیرد او را یاد کردنست و بقوت لا
بهر راضی شدن است تا آنکه میرسی و داود طائی رحمه الله تعالی
گفته است روزه گیر از دنیا و افطار کن در آخرت و بگریز از مردمان
چنانکه بگریزند از شیر درنده و گرسنه و عبیده رحمه الله تعالی

گفته

گفته است هیچ حکیمی را ندیدم هرگز مگر آنکه وصیت کرد که اگر دوست
داری که ترا کسی نشناسد بدانکه ترا نزدیک خدای تعالی کارست
اما خصلت دوم که موجب عزلت است آنست که مردمان
باطل کنند آنچه ترا از عبادت حاصل آمده است به سبب آنکه
پیش آید از قبل ایشان ریا و تزیین و ریاست و در آنست
گفت یحیی معاذ رازی که دیدن مردمان بساط ریاست
و زاهدان گذشته ترسیده اند ازین معنی و بکلی ترک ملاقات
و زیارت یک دیگر گرفته اند روایت کرده اند که هرم بن
حیان مر اویس قرنی رضی الله تعالی عنه را گفت که ای
اویس بیا تا بکجا باشیم و ملاقات یکدیگر کنیم اویس گفت با
تو ملاقات میکنم که آن نافع تر از ملاقات و دیدن است
و آن دعای در غیبت است از آنکه در زیارت و ملاقات
همه ریا و تزویر و تزیین است و مر سلیمان خواص را گفته
که ابراهیم ادهم آمده است چرا بزیارت او نروی
گفت با شیطان ملاقات کنم دوستر دارم از آنکه با او و این

خرج از وی عجب پنداشتند پس گفت چون من ابراهیم را بینم
ریا کنم و چون شیطان را بینم از ریا بپرهیزم و شیخ من با
یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلس دراز نشستند و در آخر
مجلس چون دعا کردند و بجا پس شد شیخ من گفت نپندارم که مجلسی امیدوار
تر ازین مجلس نشسته باشم عارف گفت اما من نپندارم که مجلسی مخوف
تر ازین مجلس نشسته باشم نه آنکه تو احادیث و علوم غریب بیان
میکردی و پیش من اظهار میکردی و من نیز همچنان پس میان
ما ریا افتاده باشد ازین سخن شیخ من بسیاری بگریست تا
آنکه بیهوش شد و بیفتاد این است حال اهل زهد و ریاضت
در ملاقات پس چگونه باشد حال اهل غیبت و بطالت بلکه اهل
حماقت و جهالت و بدانکه زمانه بکلی باطل شده است و مردمان
بکلی تباه شده اند ترا بجدی از عبادت خدای تعالی باز دارند
که اصلا نتوانی که عبادت کنی و اگر چیزی کرده باشی بر تو باطل
کنند بانواع شرها پس واجب است بر تو عزلت برگزیدن و
از مردمان جدا شدن و از خدای تعالی پناه طلبیدن از تباهی

این زمانه

این زمانه و اهل او و الله الحافظ بفضله و رحمته **سوال** اگر گوئی
چیست حکم عزلت و جدا شدن از مردمان بیان کن ما را
طریقه عزلت گرفتن و بیان کن طبقه حال هر یکی از مردمان و
جدی که درین کار واجب است **جواب** بدانکه مردمان درین
کار دو نوع اند یکی مردی است که خلق را اصلا بدو حاجت
نیست به بیانی و علمی و حکمی پس این مرد را باید که از مردمان بکلی
جدا شود و اصلا مخالطه نکند مگر در جمعه و یا جماعت و یا
عیدین و یا حج و یا مجلس علم نافع و یا حاجت لابدی
و خود را پنهان دارد چنانچه نه او کسی را بیند و نه کسی او را
بیند و شناسد اما اگر این مرد خواهد که بکلی از مردمان قطع کند
و اصلا در دین و دنیا برای جمعه و جماعت و غیر آن اختلاط
نکند به سبب مصلحتی و فراغتی که در آن می بیند روا نیست او را
مگر آنکه یکی از دو کار بکند یا آنکه جایی رفته ساکن شود که بر وی
جمعه و جماعت واجب نشود چنانچه کوهها و جزیرها و غیر آن
و شاید که یک سبب این است مر عابدان را که از مردمان دور رفته اند

ودر مثل این مواضع سکونت کرده اند ویا آنکه بتحقیق بداند
مضرتی که اورا از مخالطهٔ مردمان حاصل خواهد شد بسبب
حاضر شدن در جمعه وجماعت بیشتر از ثوابیست که بجمعه وجماعت
حاصل خواهد آمد پس حجان اثم بیشتر باشد از ثواب او بر
اوراکه ترک جمعه وجماعت گیرد ودر مکه یکی از مشایخ کبار که اهل
علم بود در مسجد حرام برای جمعه وجماعت حاضر نمیشد و
هیچ مانعی نبود ومن دران وقت باستفاده بروی میرفتم
آن معنی از وی پرسیدم گفت بسبب آنکه آنچه از مخالطهٔ مردمان
حاصل می آید بیشتر از ثوابیست که از جمعه وجماعة حاصل میشود
گفتم من حاصل کار اینست آنکه عذری دارد وعتاب نیست و
خدایتعالی عالم وبیناست عذر هر یکی را نیکو میداند ولیکن
طریق عدل درین کار اینست که درجمعه وجماعت وخیرات
دیگر که باشد با مردمان مخالطت بکند وبجز آن ازیشان جدا
باشد اما اگر خواهد که بطریق دوم عمل کند بر آنچه از مردمان بکلی
قطع کند ودرجمعه وجماعت حاضر نشود طریق او اینست که

درجا

درجای ساکن شود که بر وی مثل این فرایض متوجه نگردد بدانکه
طریق سیوم آنکه ساکن نباشد در شهر ودر جمعه وجماعت حاضر
نشود محتاج است بنظری دقیق ودرو خطر غلط است ودو
طریق اول اسلم اند والله الموفق ودیگر مردی که مقتدا
باشد در علم که مردمان بدو محتاج شوند در کار دین برای
بیان حقی ویاد کردن بر مبتدعی ویا خواندن سوی خیری
بفعل ویا بقول مثل این مرد را روا نباشد که بکلی از مردمان
دور شود بلکه می باید که میان ایشان باشد وخلق خدایتعالی
را نصیحت کند واحکام آخرت را برایشان بگوید روایت
کرده اند از رسول صلی الله تعالی علیه وسلم که گفت چون
بدعتها ظاهر شود وعالم ساکت ماند لعنت خدایتعالی بران
باد این جاییست که میان خلق باشد اما اگر درمیان
ایشان نباشد هم روا نیست چنین کسی را که عزلت کند
روایت کرده اند که استاد ابو بکر فورک رحمة الله تعالی
علیه قصد کرد که تنها باشد وبعبادت مشغول شود پس در بعضی

کوهها میگشت آوازی شنید که ابوبکر چون از جمله محتجبای
خدایتعالی شدی برخلق بندکان خدایتعالی را ترک کرفتی
پس بازکشت و میان خلق آمد و این بود سبب صحبت و با خلق
و مأمون احمد مرا حکایت کرد که استاد ابو اسحاق رحمة الله تعالی
علیه گفت مر عابدان جبل لبنان را ای نوشندکان آب و
ای خورندکان کیاهها بے امته محمد را صلی الله تعالی
علیه وسلم کذاشتید در دست مبتدعان و شما اینجا بخوردن
کیاه مشغول شدید کفتند ما را طاقت صحبة مردمان نیست
خدایتعالی ترا قوت داده است بر تو واجب است که خلق را
نصیحت کنی بعد ازان کتاب جامع الجلی و الخفی تصنیف کرد و
بدانکه مثل این مرد محتاج است در صحبة خلق بدو کار دشوار
یکی صبر دراز و حلم عظیم و نظر دقیق و یاری خواستن از خدا تعالی
دایما دوم آنکه در معنی منفرد باشد از ایشان اگرچه بشخص با
ایشان است اگر با او سخن کویند سخن کند و اگر زیارتش کنند
باندازه هر یکی تعظیم کند و هر یکی را شکر کوید و اگر ازو بے

کویده

روی

روی بگردانند همین بروی کرد باید نه ایشان غنیمه شمرد
و اگر در خیر باشند با ایشان یار شود و اگر در تباهی باشند
مخالفت کند بلکه منع کند اگر داند که قبول خواهند کرد
و بجمع حقهای ایشان قیام نماید از زیارت و پرسیدن
و روا کردن حاجتی که با او کویند بقدر امکان و از ایشان
طلب پاداش نکند و نه امید پاداش دارد و ایشان را
از برای این از نفس خود وحشتی ننماید و اگر قادر باشد
ایشان را چیزی بدهد و از ایشان هیچ نستاند اگرچه بدهند
و اگر برنجانند تحمل کند و هیچ نوع ظاهر نکند و حاجتهای
خود را از ایشان پنهان دارد و بدانچه تواند بدشواری
یا بآسانی حاجتهای خویش در ستر تمام کند و با این همه
محتاج است که برای آخرت نیز ذخیره کند چنانچه امیر المومنین
عمر رضی الله عنه کفت اگر در شب بخسپم خود را ضایع کرده باشم
و اگر در روز بخسپم رعیت را ضایع کرده باشم چگونه خواب
کنم میان این دو چیز و مثل این زندگانی که بتن با ایشان

باشد وبدل ازیشان دور بغایت دشوار است ابن مسعود
رضی الله تعالی عنهما گفته است که با مردمان چنان مخالطت
کن که دین ترا زیانی نرسد میگویم من چون فتنها موج زند
ومردمان از دین روی بکردانند وکار چنان کردد که
عالم را نطلبند و در پند فایده گرفتن نباشند و در کار
دین البته کسی اهتمام نباشد وفتنه عام شود عام شد فی
بلکه در میان خاصان نیز پراکنده شود پس در چنین وقت
عالم نیز معذور است که عزلت گزیند واز مردمان
دور باشد وعلم را دفن کند ومیترسم ازانکه این زمانه
که ذکر کردم همین زمانه باشد والله المستعان این است حکم
عزلت و دور بودن از مردمان نیکو فهم کن که غلط او
عظیم است وضرر او بسیار است وبالله التوفیق ولا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سوال اگر گوئی که رسول
صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده است بر شما باد الجماعت که
رحمت خدای تعالی بر جماعت است وشیطان گرگ آدمی است

بکیرد

بکیرد مر شما را ونیز فرمود صلی الله تعالی علیه وسلم که شیطان
با شما است واز دو تن دور است جواب بدانکه اگرچه رسول
صلی الله تعالی علیه وسلم این گفته است آن نیز فرموده است
که الزم بیتک یعنی خانه خود را لازم گیر وامر کرده است
بعزلت ودور بودن از مردمان در زمانه تباهی ودر قول
رسول صلی الله تعالی علیه وسلم تناقض نیست ووجه جمع میان
هر دو چیز بگوییم بتوفیق الله تعالی اما اینکه گفت بر شما باد
بجماعت احتمال سه چیز دارد یکی آنکه بر شما باد الجماعت
در دین وحکم شرع ازانکه این امت بر ضلالة اجماع نکند
پس خلاف کردن بر اجماع وحکم کردن بر خلاف آنچه جمله
ائمه بران اجماع کرده اند باطل است وگمراهی است
واما آنکه از مردمان جدا شود برای صلاح دین این مراد
نیست ازین وجه دوم بر شما باد الجماعت یعنی جدا
مشوید ازیشان در جمعه وجماعت ومثل آن که در آن قوت
دین وجمال اسلام است ودر خشم آوردن کافران وملحدان است

ونیز از برکات و رحمت خدا تعالی خالی نه و ما نیز میگوییم که
حق گوشه نشین آن است که با مردمان در جمعه و جماعت و
جمیع خیرات شریک بود و از صحبت و مزاحمت کردن با
مردمان در همه کارها احتراز کند بسبب آفتها که در آن است
وجه سیوم بر شما باد الجماعت در غیر زمانه فتنه گفته است
هرکسی که او ضعیف باشد در کار دین و اما مرد قوی صاحب
بصیرت در کار دین چون زمانه فتنه را مشاهده کند انچنان
که رسول صلی الله تعالی علیه وسلم از آن زمانه امت خود را
حذر کردن فرموده است عزلت گرفتن او را اولیتر چنانچه
جز در جمعه و جماعت بیرون نیاید و اگر خواهد که بکلی قطع کند
در کوهی یا در جزیره ساکن شود بسبب صلاحی که در کار دین
دیده باشد پس گفتم من مثل این مرد هر جا که باشد خدا تعالی
او را میسر گرداند که در جمعه و جماعت و جمیع خیرات حاضر شود
تا ازین ثواب نیز محروم نماند که در جماعت ثواب بسیار است
اگرچه مردمان باطل شده اند از حال ابدالان چنین روایت کرده اند

که ایشان

که ایشان در جمعه و جماعت حاضر می شوند و بر روی زمین
هر جا که خواهند در ساعت بروند و زمین را برای
ایشان طی کنند و منادی کرده می شوند بنجیات و
تحفه داده می شوند بانواع نیکوییها و کرامات گورا
باد مر ایشان را آنچه ظفر یافته اند بدان **سوال** اگر گویی که
رسول صلی الله علیه وسلم گفته است رهبانان امت من کسانی اند
که در مسجد نشینند و این معنی مقتضی نهی است از جدا بودن از
مردمان **جواب** بدانکه این در غیر زمانه فتنه گفته است چنانچه
پیش ازین ذکر کردیم و نیز باکی نیست که در مساجد باشد
باید که با مردمان مخالطت نکند بتن در میان ایشان باشد
و در معنی از ایشان جدا و این است مقصود ما از شرح عزلتی
که گفته ایم نه آنکه دور بودن بتن و درین معنی ابراهیم ادهم رحمه الله
تعالی گفته است کن واحداً جامعاً و من ربک فانس و من الناس
وحشیاً ای میان مردمان باش و تنها باش و با خدای
خود انس بگیر و از مردمان گریزنده باش **سوال** اگر گویی

چه نیکوئی در سکونت مدرسه علمای آخرت و رباطات
صوفیانی که سالک راه آخرت اند **جواب** بدانکه این است
طریقه بزرگ و ستوده درین کار ازانکه سکونت در مثل این مواضع
که گفتی جامع است مر هر دو فایده را یکی عزلت از مردمان
دوم مشارکت با ایشان در جمعه و جماعت و جمع خیرات
پس این چنین کسی را حاصل آید سلامتی که مر اصحاب عزلت را
باشد و ثوابی که مر جمیع مسلمانان را باشد پس بودن در رباط
بهترین طریقهاست و نیکوترین حالست و سالم ترین راه آنست
و بنا برین بیشتری عارفان میان مردمان بوده اند تا مردمان را
ازیشان نفع بود و حال ایشان را مشاهده کنند و پس روی
ایشان کنند که زبان حال موثرتر از زبان مقال است که این
طریق نیکوترین تدبیر است در کار دین و علم و عبادت و
محکم ترین فکر است **سوال** اگر گوئی که چیست حال مرید با کسانی
که در مجاهده و ریاضت مشغول اند با ایشان مخالطت کند یا نی
جواب بدانکه اگر ایشان بر طریق مشایخ گذشته ثابت باشند

ایشان

ایشان بزرگ ترین یاوران توانند در راه دین و یاری دهندگان
توانند بر عبادت خدای تعالی پس باید ترا که ازیشان عزلت نگیری
و مثل ایشان مثل جماعتی است که با یکدیگر یاری میکنند در نیکو
کردن و تقوی ورزیدن و با یکدیگر وصیت میکنند براست
گفتن و صبر کردن اما اگر بر طریق سلف نباشند و ترک رسم ایشان
گرفته اند نشاید مرید را که با ایشان مخالطت کند بلکه در کنج عزلت
خود باشد **سوال** اگر گوئی که اهل عزلت خواهد که از مدارس و
رباط بیرون آید و در جای دیگر ساکن شود به سبب آنکه صلاح خود
دران می بیند و میگریزد از آفتی که در یابد از صحبت ایشان
شاید یا نه **جواب** بدانکه آن مدارس و رباط منزل حصنی است
که آدمی را از راه زنان و دزدان نگاه دارد و آنکه از حصن بیرون
باشد بمنزله صحرای است که سواران شیاطین بر وی جوق
جوق میگذرند و بیم آن باشد که او را بربایند پس کسی که
او ضعیف است بر وی واجبست که حصن را لازم گیرد و اما اگر مردی
قوی و صاحب بصیرت باشد که دشمن را دفع تواند کرد با وی

غالب شواند شد و نزدیک وی حصن و صحرا یکی برابر بود
باکی نیست این چنین کسی اگر در صحرا باشد و مع ذلک سکوت
در حصن بهتر است البته **سوال** اگر گوئی چگوئی در زیارت
برادران دینی **جواب** زیارت برادران دینی برای خدای تعالی از جملهٔ
عبادت است و سبب قربت خدای تعالی است و متضمن فواید بسیار
است و موجب صلاحیت دل است ولیکن باید که دو چیز نگاه دارد
یکی آنکه بسیار زیارت نروی و از حد نگذرانی که رسول صلی الله
تعالی علیه وسلم ابو هریره رضی الله تعالی عنه را گفته است
زر غبا تزدد حبا ای زیارت کن گاه گاه تا دوستی با زیادت
شود دوم آنکه حق زیارت نگاه داری و آن این است که از
ریا و تزیین و لغو و غیبت و امثال آن احتراز کنی تا خود را و او را
در اثم نیفکنی روایت کرده اند که فضیل و سفیان با خود مجلس کردند
و بسیار سخن حق با یک دیگر گفتند و بگریستند پس سفیان گفت یا
اباعلی هیچ مجلس امیدوارتر ازین مجلس ننشسته ایم و فضیل گفت
هیچ مجلس ترسنده‌تر ازین مجلس ننشسته ایم سفیان گفت چگونه

یا اباعلی

یا اباعلی گفت تو کوشش کردی سوی نیکوترین چیز که نزدیک تو
بود و حدیث کردی آنچه را پیش من و آنچه من دانستم نیکوترین
چیزی نزد حق و حدیث کردم پیش تو و بیاراستی خود را برای
من و بیاراستم خود برای تو از اینجا سفیان رضی الله عنه
بگریست پس واجب است که مجلس تو با برادران و ملاقات کردن
با ایشان بقدر حاجت باشد با احتیاط تمام پس زیان نکند
این در عزلت تو و باز نگردد زیان و آفت نه بر تو و نه بر برادر
تو بلکه بیابی خیر بسیار و نفع بزرگ والله الموفق **سوال** اگر گوئی
چه چیز باعث شود مرا بر عزلت گزیدن از مردمان و دور
بودن از ایشان و چه چیز آسان کند بر من تنها بودن **جواب**
بدانکه آنچیز که تنها بودن بر تو آسان کند سه چیز است یکی آنکه
در عبادت مستغرق باشی زانکه مشغولی عبادت و انس با
خدای تعالی ترا از مخالطه با آدمیان باز دارد که انس گرفتن با
مردمان علامت افلاس است چون نفس خویش را بینی که
ملاقات مردمان میخواهد بی حاجت و ضرورت بدانکه آن

یکاری تو باشد پس چون کسی بعبادت چنانچه حق آن عبادت است
مشغول شود و حلاوت مناجات بیابد و با خدا تعالی
و کلام او انس حاصل شود پس از صحبت خلق و کلام ایشان بکلی
بگریزد چنانچه در خبر است که موسی علیه السلام چون از مناجات
و شنیدن کلام خدا تعالی باز گشتی از مردمان بگریختی و [illegible]
در گوش کردی تا سخن مردمان نشنود و در آن وقت سخن مردمان
نزدیک او همچون آواز دراز گوش بودی و بر تو باد آنچه شیخ
من گفته است اتخذ الله صاحبا و دع الناس جانبا ای خدا تعالی
بیاری بگیر و مردمان را یک جانب بگذار دوم آنکه بکلی از مردمان
طمع ببری از آنکه هرگاه که نفع از کسی امید نداری و از مضرت
او نترسی پس وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد سیوم
آنکه آفتها که در مخالطه است نیکو در خاطر بگذرانی پس این
چیزها هرگاه که لازم گیری ترا از صحبت خلق باز دارد و تنها
بودن بر تو آسان شود والله الموفق ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم عایقه سیوم شیطان است بعد ازین که

تو باد ای طالب عبادت بجنگ کردن با شیطان و قهر کردن
بر وی و این به سبب دو خصلت است یکی آنکه شیطان دشمنی است
که در آشتی او اصلا طمع نیست بلکه قانع و خرسند نشود تا ترا
هلاک نکند پس از چنین دشمن ایمن بودن از غایت حماقت و
غفلت باشد و تامل کن درین دو آیة از کتاب خدا تعالی
یکی قوله اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یَا بَنِیْ آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ
اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِیْنٌ یعنی در روز قیامت خطاب شود که ای فرزند
آدم با شما عهد نکرده بودم در دنیا که نپرستید و پیروی
نکنید شیطان را که او شما را دشمنی است پیدا و آیة دیگر قوله تعالی
اِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا یعنی بدرستی شیطان
مر شما را دشمن است پس شما نیز بگیرید او را دشمن و این نهایت
تحذیر است خصلت دوم آنکه شیطان بر عداوت تو آفریده
شده است و شب و روز قصد هلاک تو میکند و تو از آن غافلی
و علی الخصوص او را با تو نکته دیگر افتاده است و آن اینست
که تو دایما در عبادت حق تعالی مشغولی و خلق را قولا و فعلا

سوی عبادت او می خوانی و آن ضد کار شیطان است و
خلاف طلب و خواهش وی است پس لابد که تو هر زمان و هر ساعت
او را بخشم و غضب می آری و او نیز دایما کمر بر عداوت
و هلاک تو بسته است و با تو مقابله و ستیز میکند تا فساد کند
بر تو کار تو بلکه خواهد که کلی هلاک گرداند ترا و از تو این
نیز چشم میدارد و بدانکه شیطان کسی است که با کفار و اهل ضلالت
و اهل بدعت که دوستان وی اند در بعضی احوال عداوت
میکند پس با چون تو کسی که قصد آن کرده که او را در خشم آری
و بر عداوت او برخواسته و کار بر مخالفت او میکنی چگونه
عداوت نکند و او را با عوام الناس دشمنی عام است و با
تو ای طالب عبادت دشمنی خاص است و کار تو او را مهم است
و در تو او را یاری دهندکان اند یعنی نفس تو و هوای
تو و او را اسباب و مداخل و ابواب بسیار دارد و تو از و غافلی
و در است گفت یحیی معاذ رازی رحمه الله تعالی که شیطان فارغ
است و هیچ علاقه ندارد بغیر از راندن تو و ترا مشغلات است

ولطان

و شیطان می بیند ترا و تو وی را نبینی او را و تو او را فراموش
کرده و او ترا فراموش نکرده است و از نفس تو مر شیطان را
بر تو یار بسیار است پس چون حال این چنین باشد از محاربه او و قهر
کردن هر و چاره نیست **سوال** اگر کویی که بکدام چیز با شیطان
محاربه کنم و بچه چیز او را مقهور گردانم و دفع کنم **جواب** بدانکه اهل
این کار را درین مسئله دو طریق است یکی انکه بعضی علما میکویند
که تدبیر در دفع شیطان همین استعاذت است یعنی باز
داشت خواستن از خدای تعالی چیزی دیگری نیست
زیرا که شیطان سکی است که خدای تعالی بر تو مسلط کرده است پس اگر
بمحاربت او مشغول شوی وقت خود را ضایع کرده باشی
و زحمتی دیده باشی و بسا باشد که بر تو ظفر یابد و ترا بگزد
و مجروح سازد پس بازگشت به صاحب سگ اولیتر تا
او را از تو باز دارد دوم این است که علمای
دیگر میگویند که در دفع کردن شیطان طریق مجاهده
و ریاضت است اما نزدیک من بهتر و طریق عدل آنست

کی جمع کرده شود میان هر دو طریق اول استعاذت از خدا تعالی
از شر او چنانچه فرموده ایم واگر بعد از استعاذت شر او
بکفایت نرسد واو را بر خود غالب بینم ضرورت بدانیم
که ابتلای است از خدای تعالی که او را بر من مسلط کرده اند
تا صدق مجاهده وقوت ما در کار دین معاینه کند
چنانچه کفار را بر ما مسلط کرده است با آنکه بر کفایت
شر ایشان قادر است تا استقلال کردن ما بر جهاد ایشان
ببیند کما قوله تعالی وَلَوْ یَشَاءُ اللّٰهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلٰکِنْ لِیَبْلُوَ
بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ ای و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه یاری
دادی شما را از ایشان ولیکن بیازموده است بعضی شما
را با بعضی پس بدانکه محاربه با شیطان و قهر کردن بر وی در
سه چیز است اول آنکه مکر و حیله او بدانی که چون بر مکر
و حیله او مطلع شدی بر تو دلیری کردن نتواند چنانکه
دزد چون بداند که خصم خانه بیدار است هر آینه بگریزد
دوم آنکه وسوسه او را التفات نکنی و دل خود را بدان متعلق

و مشغول نداری که شیطان بمنزله سگی است حف کننده
اگر روی بدو آری بتو آویزد و اگر اعراض کنی ساکن
شود سیوم آنکه دایما در ذکر حق تعالی مشغول باشی بزبان
و دل که در خبر است که ذکر خدای تعالی در جنب شیطان بمنزله
آکله در جنب بنی آدم و آکله علتی است که گوشت را بخورد
و اطبای او را خره میگویند **سوال** اگر گوئی چگونه
شناسم مکر او را و کدام طریق است معرفت او را **جواب** بدانکه
در آمدن او را دو راه است یکی آنکه او را وسوسها است که
بمنزله تیرهاست که آن را دایما می اندازد و حقیقت این
وقتی روشن شود که انواع خواطر و اقسام وی بدانی
دوم آنکه او را حیلهاست که آن بمنزله دامیست که نصب کرده است
و حقیقت آن وقتی روشن شود که انواع مکاید او و اوضاع مکر او
بدانی و هر آینه علمای ما رضی الله تعالی عنهم در خواطر بابها بیان
کرده اند و ما نیز تصنیف کرده ایم درین بیان کتابی که نام او
تلبیس ابلیس نهاده ایم و این بسیاری را احتمال نتواند کرد ولیکن بیان

کنم ترا انشاء الله تعالی از هر یکی از ایشان اصلی کافی اگر تو دران
چنگ زنی بسنده باشد ترا بعون الله تعالی اما اصل خواطر بدانکه
که خدای تعالی بر دل آدمی فرشته موکل کرده است که دایما سوی
خیر میخواند و او را ملهم خوانند و دعوت و را الهام گویند
و در مقابله آن فرشته شیطان نیز مسلط کرده است که او دایما
سوی شر میخواند و او را وسواس گویند و دعوت او را
وسوسه گویند و شیخ من گفته است که بسا باشد که شیطان
بخیر خواند و مقصود او در زیر آن شر باشد و بمفضول خواند
و مقصود او از آن منع باشد از فاضل و بخیر خواند تا آن خیر بکاری
بار آرد که اثم او بیشتر از ثواب آن خیر باشد چنانکه عجب و
کبر و غیر آن پس این دو داعی ایستاده بر دل بنی آدم و دل خوانان
ایشان را می شنود و می بیند و در روایت کرده اند که چون بزاید
فرزند آدم قرین سازد خدای تعالی با او فرشته را و قرین
سازد با او شیطانی را پس شیطان ایستاده باشد بر گوش
چپین دل او و فرشته ایستاده باشد بر گوش راستین دل او پس هر دو

خوانند

خوانند او را یکی بخیر و یکی بشر و خدای تعالی جز این دو داعی
در خلقت آدمی طبیعتی نیز مرکب کرده است که میل آن طبیعت
دایما بشهوت و لذت است از نیک و یا بد هر چونکه باشد
پس بتحقیق داعی سه چیز باشد چون این مقدمه بدانستی
بدانکه جمله خواطر که در دل بنده حادث می شود و او را بر فعل و
یا بر ترک آن باعث می باشد و آن همه باآنکه بحقیقت
از خدای تعالی است لیکن بچهار قسم است قسم اول قسمی است
که باری تعالی در دل بنده حادث میگرداند ابتدا او را
همین خاطر گویند نخست قسم دوم قسمی است که حادث میگرداند
موافق طبع آدمی و آنرا هوا و نفس گویند و قسم سیوم قسمی است
که حادث میگرداند در عقب دعوت ملهم آنرا الهام گویند
و قسم چهارم قسمی است که حادث میگرداند در عقب دعوت
شیطان آنرا وسوسه گویند این است چهار قسم خواطر چون
این تقسیم دانستی بدانکه خاطری که از قبل خدای تعالی است
ابتداء گاهی بخیر باشد اکرام و الزام حجت را و گاهی

بشر باشد امتحان و محنت را و خاطری که از قبل ملهم باشد
آن نیست مگر خیر زیرا که او مسلط نیست مگر بجهة نصیحت و ارشاد
و خاطری که از قبل شیطان است نباشد مگر بشر برای
اغوای و اضلال او نبا باشد که بخیر باشد برای
مکر و استدراج را و خاطری که از هوای نفس است به شر
باشد و بخیری که درو خیری نیست و بعضی از سلف گفته اند
که هوای نفس است نیز گاهی بخیر خواند و زیرا و شر باشد
چنانکه شیطان این است انواع خواطر چون این طریق معلوم
شد چاره نیست مر ترا از دانستن سه فصل دیگر که مقصود در انست
اول فرق کردن میان خاطر خیر و خاطر شر در جمله دوم فرق
کردن میان خاطر شر ابتلائی و شیطانی و هوای نفسانی
و دانستن دفع هر نوعی سیوم فرق کردن میان خاطر خیر
ابتلائی و الهامی و شیطانی تا هر چه از خدا تعالی و یا از ملهم باشد
اتباع کنی و هر چه از شیطان و هوای نفس است اجتناب کنی
و هم چنین هوای نزدیک کسی گفته است که او نیز بخیر می خواند

فصل اول چون خواهی که بدانی خاطر خیر از خاطر شر
و فرق کنی میان ایشان بهر یکی ازین سه میزان وزن کن تا حقیقت کار
معلوم شود اول آنکه کاری که در خاطر تو گذشته است بر شرع
عرض کنی اگر موافق آید بدانک خیر است و اگر بر ضد آن باشد
برخصتی یا شبهتی بدانکه شر است و اگر بدین میزان آن حال
روشن نشد عرض کنی بر اقتدای صلحا اگر در کردن آن کار
اقتدا بصلحا است خیر است و الا شر است و اگر درین میزان
هم روشن نشد عرض کنی بر نفس و هوای پس بنگر که اگر التفات
کر نفس را ازان نفرتیست نفرت طبع نه نفرت ترس بدانکه خیر است
و اگر ازانها است که نفس را سوی او میل است میل طبع نه میل امید
بثواب خدا تعالی بدانکه شر است زیرا که نفس فرماینده است
به بدی که میل او اصلا بخیر نباشد هر گاه که بهر یکی ازین سه میزان
وزن کردی هر آینه خاطر خیر از خاطر شر پیدا شود فصل دوم
چون خواهی که فرق کنی میان خاطر شر که آن از هوای نفس است یا
از شیطان است یا از خدا تعالی است ابتدا، پس درین از سه نوع

نظر کنی یکی آنکه اگر آن خاطر را بر یک حال بیابی بدانکه از خدای تعالی است
یا از هوای نفس است و اگر متردد می یابی بدانکه از شیطان است
عارفی گفته است که مثل هوای نفس همچون شیر است بمحاربه سهل دفع
نشود و مثل شیطان همچون گرگ است هر گاه که از جانبی برانی
از جانب دیگر در آید دوم آنکه اگر آنرا بعد از گناهی که کرده باشی
بیابی بدانکه از خدای تعالی است از برای عقوبت و اهانت ترا
بشومی آن گناه چنانک خدای تعالی فرموده است كَلَّا بَلْ رَانَ
عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و اگر خاطر ابتدا است بعد از گناهی
نیست بدانکه از جهة شیطان است زیراکه شیطان در همه حال
طالب اغوا است سیوم آنکه اگر آن خاطر را هیچ وقت بذکر خدای تعالی
گفتن ضعیف و کم نمی یابی بدانکه از هوای نفس است و اگر بذکر گفتن
کم میشود بدانکه از شیطان است زیراکه شیطان بذکر گفتن میگریزد
و در حال غفلت وسوسه میکند لقوله صلی الله علیه وسلم الشَّيْطَانُ جَاثِمٌ
عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ إِذَا ذَكَرَ اللهَ تَعَالَى خَنَسَ وَإِذَا غَفَلَ وَسْوَسَ
و اما فصل سیوم چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر که از خدای تعالی

است یا از فرشته است نظر کن درین نیز از سه وجه اول آنکه اگر
دایما این خاطر را قوتی و یا جزمی و عزمی بیابی
بدانکه از خدای تعالی است و اگر متردد یابی بدانکه از فرشته است
زیراکه فرشته بمنزلهٔ نصیحت کننده است که ترا نصیحة میکند بهر وجه
که می تواند دوم آنکه اگر آن خاطر بعد از خیر و طاعت است که
از تو در وجود آمده است بدانکه آن از خدای تعالی است
از جهة اکرام و اعزاز ترا کما قال الله تعالی وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و اگر بعد از طاعت نیست ابتدا است
از فرشته است در اغلب احوال سیوم آنکه اگر آن خاطر در اصول
علمهای باطن است بدانکه از خدای تعالی است و اگر در فروع
و علمهای ظاهر است بدانکه از فرشته است در اغلب زیراکه
فرشته را بر باطن بنده وقوف نیست اما خواطر خیری
که از قبل شیطان است برای مکر و استدراج را نظر کن اگر نفس را
دران فعل که در خاطر گذشته است با نشاط می یابی نه با ترس و
با عجلت می یابی نه باهستگی و با امن می یابی نه با خوف

وباکوری دل است یا پی نه با بصارت بدانکه از شیطان است
یا از نفس از ان بپرهیزی و اگر نفس بر ضد این می یابی
یعنی با خوف نه با نشاط با آهستگی نه با عجلة با خوف نه با امن
وبا بصیرت در عاقبت کار نه با کوری دل ازان بدانکه از
خدایتعالی است یا از ملک کفتم من کوئی نشاط بیکی است
در آدمی در کردن کارهایی انکه دران کار طمع ثواب دارد و اما
آهستکی در همه کارها و همه جا پسندیده است مکر در مواضع معدوده
چنانکه در خبر است که شتابی از شیطان است مکر در مواضع
نکاح کردن دختر چون رسیده باشد و کذاردن وام و دفن
کردن میت و طعام دادن مهمان و توبه کردن از کناهان
و اما خوف کردن احتمال دارد که از تمام کردانیدن و ادا کردن
باشد چنانکه حق ادا کردن است و از قبول و رد حق باشد
و اما بصارت در عاقبت بدان باشد که به بیند که نیکو یقین کند
که آن از رشد است و خیر است و احتمال آن دارد که در دنیا
و آخرت باشد پس دانستن این سه فصل واجبست بر تو برای

دانستن خواطر درین فصول بقدر امکان نیکو نظر کن که از جمله
علمهای لطیف و اسرارهای شریف است والله الموفق
بفضله اما فصل حیله و مکرهای شیطان بدانکه شیطان را
با بنی آدم در کار طاعت هفت خداع و مکر است اول آنکه
نفس را از عبادت باز دارد و کوید که ترا بعبادت حاجت نیست
اگر توفیق خدایتعالی یابد رد کند او را و بکوید که من بنده ام
و بعبادت محتاجم زیرا که مرا از توشهٔ آخرت چاره نیست
پس ضرورة مرا عبادت باید کرد و از دنیای فانی
توشه برای آخرت باقی می باید ساخت بوجه دوم پیش آید
و بتاخیر توبه و عبادت امر کند اگر توفیق از خدایتعالی دریابد
آنرا نیز رد کند و بکوید که اجل من بدست من نیست شاید
که عمر وفا نکند و من اگر عمل امروزینه توقف دارم تا فردا پس عمل
فردا کی کنم نه آنکه هر روزی را عملی است بوجه سیوم پیش آید
و به تعجیل کردن عبادت امر کند و از ادای آن چنانچه حق آنست
باز دارد و بکوید و بکوید تعجیل کن تا آن کار کنی و فلان مقام

ف سیطان

روی اگر توفیق از خدای تعالی دریابد آنرا نیز رد کند و بگوید
عمل اندک با صبر و آهستگی و احتیاط بهتر از عمل بسیار با نقصان
و عجلت بوجه چهارم پیش آید و تمام گردانیدن عمل چنانچه
حق آنست برای دیدن مردمان امر کند تا در ریا افتد
اگر توفیق از حق تعالی دریابد آنرا نیز رد کند و بگوید مرا دیدن
مردمان چه کار آید دیدن خدای تعالی مرا بسنده است بوجه
پنجم پیش آید و در عجب اندازد و گوید امروز همچو تو بنده مخلص کیست
زهی علم تو و زهی عمل تو و زهی بیداری تو اگر توفیق از
حق تعالی دریابد آنرا نیز رد کند و بگوید منت مر خدایرا که
مرا چنین گردانید اگر توفیق او نبودی نه مرا علم بودی
و نه عمل و اگر قبول او نباشد این را هیچ اعتبار نیست و اگر فضل او
نبودی هیچ چیز است قیمت عمل من در جنب نعمتهای خدای تعالی
که بر من رسید و گناهان من مرا و را بوجه ششم پیش آید و این
از انهاست که برین مجلس مطلع نشود مگر عالمان و دانا که
بیدار باشند و آن آنست که گوید در سر عبادت را نیکو دارد

نیکوادا کن

ونیکوادا کن که خدای تعالی البته حال ترا بر خلق ظاهر خواهد گردانید
مقصودش ازین نوعی از ریا خفی باشد اگر توفیق از حق تعالی
دریابد آنرا نیز رد کند و بگوید ای ملعون تا این زمان از وجه
عبادت سے ۲ افساد آمدی اکنون وجه اصلاح آمدی تا عبادت من کابد
کنی مرا با اظهار عبادت چکار من بنده ام مرا عبادت
باید کرد اگر خدای تعالی خواهد اظهار کند و اگر خواهد مخفی
دارد و نیز بر دست خلق چیست تا مرا از اظهار عبادت
نفع باشد بوجه هفتم پیش آید و بگوید ترا بعمل اصلا احتیاج
نیست زیرا که اگر ترا نیک بخت آفریده اند ترا ترک عمل زیان
نخواهد کرد و اگر بدبخت آفریده اند هر عملی که خواهی کرد سود
نخواهد داشت اگر خدای تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید
ای ملعون من بنده ام بر بنده فرمان برداری پروردگار
واجبست و او داننده تر است بر بوبیت خود هر حکمی که
کرده است بسعادت یا بشقاوت مرا با آن چکار و نیز من
بعمل محتاجم هر چون که هستم اگر نیک بختم محتاجم برای زیادت

ثواب واگر نعوذ بالله منها بدبختم هم محتاجم بنابر آنکه بدی
خود را ملامت نکنم که آن بدبختی از جهت من باشد
ونیز اگر در آتش دوزخ وفرمان بردار بوده باشم بهتر از آنکه
نافرمان در دوزخ وعاصی باشم ونیز بتحقیق میدانم که خدای تعالی هیچ کس را
بر طاعت عقوبت نکند بلکه بر طاعت ثواب وعده کرده است
ووعدهٔ او جل جلاله حق است خلاف شدنی نیست پس بدرستی
که کار چنان است که دیدی وشنیدی وقیاس کن بر این همه
افعال واحوال ویاری خواه از خدای تعالی ومشغول شو بخدا وبدو تبارک
وتعالی فان الامر بیده ومنه التوفیق ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم **عایقه چهارم** وآن نفس است بعد این
بر تو باد ای طالب عبادت بحذر کردن ازین نفس فرماینده
به تباهی که اوست بدترین دشمنان وبلای اصعب ترین
بلاها است وعلاج او دشوارترین علاجها است ودوای او
مشکل ترین دواها است واین به سبب دو چیز است **یکی آنکه**
دشمنی است درونی وهرگاه که دزد از خانه باشد دفع او دشوار

باشد وضرر او بسیار باشد **دوم آنکه** دشمنی است محبوب
وآدمی از عیب محبوب خود کور است هرچه از نفس خود
بیند نیکو پندارد پس چون چنین باشد دیر نبود که آدمی
را نفس در فضیحت وهلاکت افکند واو از آن بی خبر پس سکویم
من ای مرد که تامل کن درین یک نکتهٔ مقنع را وآن اینست
که چون نیکو نظر کنی اصل جمله فتنها وفضیحتها وخواریها وبلاها
ومصیبتها وآفتها که خلق را پیش آمده است از اول آفرینش تا
روز قیامت باعث آن نیابی مگر نفس را وهرکه در بلایی
افتاده است یا به سبب نفس است تنها ویا بمعونت ومشارکت
نفس است با شیطان که اول معصیت مر خدای را از ابلیس بود وسبب آن
بعد از حکم سابق هوای نفس بود که کبر وحسدش بعد از عبادت
هشتاد هزار سال در دریای ضلالت انداخت چنانکه تا
ابد الآباد غرق بماند وآنجا نه دنیا بود ونه خلق ونه شیطان
بلکه نفس بود به سبب کبر وحسد که در وی بود پس کرد با او آنچه کرد
بعد از آن گناه آدم علیه السلام آن بود که شهوة نفس وحرص بر بقا

وحیات اورا دران بلا انداخت تا بقول ابلیس مغرور شد
وبه غرور شیطان وشهوت نفس از جوار خدا تعالی در فردوس اعلی
برین دنیا دنیه وفانیه افتاد ودید انچه دید ودیدند فرزندان
او از ان وز بلا تا ابد الاباد آنچه دیدند بعد ازان حکایت
هابیل وقابیل یاد کن که سبب معصیة ایشان حسد وبخل وبعد ازان
حدیث هاروت وماروت که سبب معصیة ایشان شهوت
بود پس هم چنین می بین تا روز قیامت نیابی در خلق
فتنه وضلالتی وفضیحتی ومعصیتی مگر از نفس وهوای بد او وا از همه خلق
در خیر وسلامت بوده اند پس چنین دشمنی بدین طریق باشد
واجبست مر عاقلان را اهتمام در کار او **سوال** اگر گویی
چیست حیله در دفع کردن این چنین دشمنی وچیست تدبیر کار او
بیان کن ما را تا بدانیم **جواب** بدانکه بالا گفته ایم که کار نفس
دشوار است ازانکه یکبار قهر کردن او ممکن نیست چنانکه دشمنان
دیگر ازانکه او مرکب وآله است واهمال کردن یکبارگی نیز ممکن
نیست بسبب مضرتی که دران است پس نفس محتاج بطریقی میان

دو طریق **یکی** انکه به پرورش وتقویت وی او را بقدر انکه
فعل خیر را احتمال کند **دوم** انکه ضعیف کنی وحبس کنی آنرا بر حدی
که از فرمان تو نگردد پس تو در علاج کردن نفس محتاجی بنظری
دقیق وطریقی دشوار وما ذکر کرده ایم که طریق او آن است
که نفس را بلگام تقوی محکم واستوار کنی تا هر دو فایده که تر را
گفته ایم حاصل آید **سوال** اگر گویی که این دابه است سرکش وبیفرمان
چون ضبط او را چگونه لگام کنم وچیست حیله در انکه او را لگام توان
کرد **جواب** بدانکه تو را است کشتی وحیله او آن است که او را
اول نرم کنی تا لگام توانی کرد وعلماء این کار چنین گفته اند
که نرم کردن نفس به سه چیز است **یکی** انکه شهوتها ولذتها را ازو
بکلی باز داری که دابه سرکش چون علف نیابد نرم شود **دوم**
انکه بر وی بار گران از عبادت بنهی که دراز گوش را چون بار بسیار
کنند نرم شود خاصه که علف کم کرده باشند **سیوم** انکه یاری
خواهی از خدای تعالی وپیش او بنالی تا ترا یاری کند واگر نه از شر
او خلاص نیست نشنیده که یوسف پیغامبر علیه السلام چه گفت

دوطریق

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي
ای نفس فرماینده است ببدی مگر آنکه خدای تعالی رحمت کند چون بدین
سه چیز مواظبت نمائی نفس فرمان بردار تو گردد در
حالت تعجیل کن و بلگام تقوی لگام کن و از شر او ایمن شو **سوال** اگر
کوئی بیان کن مارا که تقوی چیست تا بدانیم آنرا **جواب** بدانکه
تقوی گنجی است عزیز اگر بران ظفر یافتی پس یافتی چیز گوهر و
رزق کثیر و فوز عظیم و غنم جسیم و ملک عظیم و گوئی خیرهای
دنیا و آخرت جمع کرده اند و در زیر آن خصلت نهاده اند که
نام او تقوی است و تامل کن در قرآن که چند جا ذکر او کرده است
و چند خیر و ثواب متعلق او کرده است و چند سعادت
بدو اضافت کرده است و من از آن جمله دوازده بر تو شمار
میکنم اول مدح و ثنای قوله تعالی وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ
ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ای اگر صبر کنید و تقوی ورزید پس
که آن از عزم کارهاست یعنی از جمله کارهائی است که عزم
کردن بدان واجبست **دوم** حفظ و نگاه داشتن از جمله دشمنان

قوله تعالی وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا ای اگر
صبر کنید و تقوی ورزید زیان نکند شمارا مکر ایشان **سوم**
یاری کردن قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ
مُحْسِنُونَ ای خدای تعالی با کسانی است که تقوی کنند و با کسانی است
که نیکوکار باشند **چهارم** نجات از سختیها و رزق از حلال قوله تعالی
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
ای هر که تقوی کند خدای تعالی او را از دشوارها بیرون شدن
بخشد و روزی حلال دهد او را از آنجا که نداند **پنجم** اصلاح
عمل قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا
سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ای کسانیکه ایمان آورده اید
تقوی کنید و سخن راست گوید تا خدای تعالی عملهای
شمارا راست کند **ششم** آمرزش از گناهان قوله تعالی
وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ای تقوی کنید تا بیامرزد شمارا از گناهان
شما **هفتم** محبت خدای تعالی که وعده کرده است قوله تعالی
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ای خدای تعالی دوست میدارد متقیانرا

هشتم وعده قبول قوله تعالی إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ای
خدایتعالی قبول نکند عبادت مگر از پرهیزکاران نهم بزرگ و
عزیز داشتن قوله تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقَاكُمْ ای
گرامی ترین شما نزدیک خدایتعالی متقی ترین شماست دهم
بشارت وقت مردن قوله تعالی الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ
لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ای کسانی که ایمان
آورده اند و تقوی کرده اند مر ایشانراست بشارت
در حیوة دنیا و آخرت یازدهم نجات از آتش دوزخ قوله
تعالی ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا ای همه را دوزخ در آریم و متقیان را
خلاص دهیم دوازدهم خلود در بهشت وعده است قوله تعالی
أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ای بهشت مهیا کرده شده است برای
متقیانراین است همه خیر و سعادت در هر دو سرای
که در زیر این تقوی نهاده اند پس فراموش مکن نصیب خود را
ای مرد از تقوی و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیز است
یکی توفیق و آن متقیانراست چنانک گفت إِنَّ اللّٰهَ

مَعَ الْمُتَّقِينَ ای بدرستی خدایتعالی با متقیان است دوم اصلاح
عمل و اتمام تقصیر و این نیز مر متقیان راست چنانک گفت
يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ای اصلاح کند عمل شما را اگر تقوی
کنید سیوم قبول عمل و آن نیز مر متقیان راست چنانکه گفت
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ای قبول نکند خدایتعالی مگر از متقیان
و مدار عبادت خود برین سه چیز است از آنکه اول توفیق
باید تا عمل کند بعد از آن اصلاح تقصیر تا تمام شود بعد از آن
چون تمام گشت قبول باید و برای این سه چیز است
تضرع و زاری و سوال جمله عابدان نه بینی که میگویند رَبَّنَا
وَفِّقْنَا لِطَاعَتِكَ وَأَتْمِمْ تَقْصِيرَنَا وَتَقَبَّلْ مِنَّا ای پروردگار
ما توفیق ده ما را بطاعت خود و تمام گردان تقصیر ما و قبول
کن از ما عمل ما و این همه خدایتعالی بر تقوی وعده کرده است
و متقیانرا این جمله کرامت کرده است خواه بخواهند خواه
نخواهند پس تو باد به تقوی کردن اگر طالب عبادتی
بلک اگر طالب سعادت دنیا و آخرتی و تامل کن درین

یک اصل او آن است پندار که همه عمر خود در عبادت رنج
دیدی و مجاهده کردی تا حاصل شد ترا انچه مطلوب تو
بود نه انکه کار در آنست که قبول افتد و میدانی که خداوند
تعالی گفته است إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ پس اصل همه کار
بتقوی بازگشت و ازین است که عایشه رضی الله تعالی
عنها گفت که رسول را صلی الله تعالی علیه و سلم هیچ چیز خوش
نیامد از دنیا چنانچه متقی و قتاده رضی الله تعالی عنه گفته است
که در توریت است ای فرزند آدم تقوی کن و هر جا که خواهی
بخسب و گفته اند عامر عبد قیس شبانروزی هزار رکعت نماز
گذاردی چون بر بستر آمدی نفس را گفتی که ای جای
همه بدیها بخدای تعالی که هیچ چشم زدنی از تو راضی نه ام و وقت
مردن بگریست گفتند چه چیز ترا گریانید گفت سخن خدای تعالی
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ پس تامل کن یک نکته دیگر و آن اصل همه
اصلهاست و آن آن است که یکی از صالحان مر شیخ خود را
گفت که مرا وصیتی کن گفت وصیت میکنم مر ترا بوصیتی که پروردگار

عالمیان وصیت کرده است و گفت قوله تعالی وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ ای هر آینه وصیت
کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند و شما را
که تقوی کنید گفتم من نه انکه خدای تعالی داناتر است بصلاح
بنده از همه کس نه انکه او نصیحت کننده تر است مر بنده را از همه
کس نه انکه او مشفق تر است مر بنده را از همه کس پس اگر در عالم
خصلتی بودی صالح تر مر بنده را و جامع تر مر خیرات را
و معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و برآرنده تر مر
امیدها را ازین خصلت که آن تقوی است هر آینه
خدای تعالی بندگان خود را آن فرمودی و بدان وصیت
کردی پس هرگاه که اولیان را و آخریان را بدین یک خصلت
وصیت کرد و همه بدین بسنده کرد معلوم شد که این خصلت
نهایت و غایة است که هیچ نوع در گذشتن نیست ازو و مقصد
نیست جزاو و بدرستی که خدای تعالی جمع کرده است همه نصیحتها و
دلالتهای ارشاد و تادیب و تنبیه و تعلیم و تهذیب درین یک

نصیحت چنانکه لایق است برحمت وحکمت او ومعلوم شد که
این خصلت جامع است مر خیر دنیا و آخرت را وبسنده است
مرجمع مهمات را ورسانده است بنده را به بلندترین
درجات در عبادت و آن اصلی است که بران مزید نیست
وبسنده است کسی را بنظر دقیق وتحقیق درو بنگرد وبران عمل کند
والله الموفق **سوال** اگر گوئی هرگاه که معلوم شد که این خصلت
این چنین بزرگست وحاجة بمعرفت او سخت پس چاره نیست
اکنون که تفصیل تقوی بگوئی **جواب** بدانکه همچنین است که تو میگوئی
وواجبست که او را بزرگ دارند ودر طلب او جد وجهد نمایند
که بدان احتیاج کلی است ولیکن میدانی که هرچه بزرگ و
عزیز می باشد در حاصل کردن آن نیز زحمت ورنج بسیار باشد
وهمت عالی باید پس چنانچه این خصلة خصلتی بزرگ وعزیز است
مجاهده کردن در طلب او وقیام نمودن در حق او نیز دشوار است
که بدرستی بزرگی باندازه رنج کشیدن باشد ولذت بحسب مونة
باشد و خدا تعالی میگوید وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

ای هر که در راه ما مجاهده کند او را راه خود بنمایم پس بشنو و
بیدار شو و فهم کن این خصلت را بعد از آن جهت شو تا بدان
عمل کنی و از خدا تعالی یاری خواه که کار در عمل کردن است
والله الموفق پس میگویم شرح تقوی بدانکه اول التقوی
در قول مشایخ ما پاک کردن دل است از گناهی که مثل آن
گناه در وجود نیامده است تا حاصل شود مر ترا بقوت عزم
بر ترک آن حجابی میان تو و میان معاصی و تقوی را
در قرآن بسه چیز اطلاق کرده اند **یکی** بمعنی ترس وهیبت
قوله تعالی وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ ای بترسید از من وقوله تعالی
وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ یعنی بترسید از روزی
که باز گردانیده شوید دران روز بسوی خدا تعالی **ودوم** بمعنی
طاعت وعبادت قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ
ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته است که معنی چنان است که
فرمان برداری کنید خدا تعالی را چنانچه حق وی است و مجاهد رحمه الله
تعالی میگوید حق تقوی آنست که فرمان بردار باشی بی فرمان

نشوی یاد کنی فراموش نکنی سپاس داری ناسپاس نشوی
و **سیوم** بمعنی پاک کردن دل است از گناهان و این است
تقوی حقیقی نه آن دو پیشین نه بینی که خدای تعالی گفته است و من یطع الله
و رسوله و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون ای
هر که فرمان برداری کند خدای تعالی را و رسول او را و بترسد از
خدای تعالی و تقوی کند او هست از جمله رستگاران اول طاعت
و خوف را ذکر کرد پس از آن تقوی را ذکر کرد معلوم شد که حقیقت
تقوی چیزیست جز طاعت و خوف و آن پاک کردن دل است چنانکه
گفتیم و مشایخ گفته اند که منازل تقوی سه است تقوی
از شرک و تقوی از بدعت و تقوی از معاصی فرعیه است
و آن هر سه را خدای تعالی در یک آیة ذکر کرده است قوله تعالی
لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا
ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا و
احسنوا و الله یحب المحسنین ای نیست بر کسانی که ایمان آورده اند
و عمل صالح کرده اند باکی در چیزهایی که میخورند چون تقوی

کنند و ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند پس تقوی
کرده و ایمان آورده پس تقوی کرده و نیکی کرده و خدای تعالی
دوست دارد نیکوکاران را پس تقوی **اول** تقوی از شرک است
و ایمان که با او ذکر کرده است توحید است و تقوی
دوم تقوی از بدعت است و ایمان که با او ذکر کرده است
اقرار به سنة و جماعت و تقوی **سیوم** تقوی از معاصی
فرعیه است و چون استقامت برو دشوار است مقابله کرد
آنرا با چهار واجبات طاعت و استقامت بر تقوی
از معاصی فرعیه است پس درین آیت جمع کرد هر سه منزل را
منزلت ایمان و منزلت سنة و جماعت و منزلت استقامت
طاعة اینست آنچه علمای دین در بیان معنی تقوی گفته اند
گفتیم من که تقوی را بمعنی اجتناب کردن از فضول حلال نیز بایم
چنانچه در خبر مشهور است از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم که گفت
متقیان را که متقی گویند به سبب آنکه ترک گیرند چیزی را
که در وی باکی نیست از خوف آنکه تا نیفتد در چیزی که در آن باکست

پس خواستن وصیت دادم که جمع کنیم آنچه علما گفته اند و آنچه در حرز است
تا حدی باشد جامع و معنی باشد بالغ پس گفتم تقوی
پرهیز کردن است از هر چیزی که میترسی از مضرت آن
در دین خویش نه بینی که مر رنجور پرهیز کننده را گویند که
متقی است چون از هر چیزی که او را زیان دارد پرهیز
کند از طعام و شراب و میوه و غیر ذلک و آنچه از مضرت
آن میترسی در دین دو قسم است یکی محض حرام و معصیت
دوم فضول حلال از آنکه مشغول شدن به فضول حلال باشد
که فضول حلال آدمی را بحرام و محض عصیان کشد پس هر که خواهد که
از مضرت دین ایمن باشد ازین خطر پرهیز کند و از فضول
حلال خود را باز دارد پس تقوی بالغ و جامع پرهیز کردن است از
هر چیزی که در کار دین زیان دارد و آن معصیت است و
فضول حلال این است تفصیل تقوی و بدانکه تقوی از حرام
فرض است که بترک آن عذاب لازم آید و تقوی از فضول
حلال شرف است و ادب است که بترک آن حبس و حساب

و عیب کردن لازم گردد و هر که از حرام تقوی کند او در درجه
فروتر است از تقوی و هر که از فضول حلال تقوی کند او
در درجه بلند باشد از تقوی و هر گاه که بنده جمع کند میان
هر دو یعنی از معصیت و فضول تقوی پس کمال کرده باشد
چنانک حق او وصیت بجای آورده باشد این بود معنی تقوی
و بیان او و نیکو فهم کن و الله الموفق سوال اگر گویی اکنون
بیان کن که این معنی را چگونه استعمال کنیم در نفس و چگونه لگام
تقوی کنم او را بدین معنی که تفصیل آن گفتی و تقوی نام کردی
جواب بدانکه تفصیل او در نفس آنست که بقوت تمام قیام
کنی و نفس را از همه معصیتها باز داری و از همه فضولها بپرهیزی
چون آن کردی در چشم و گوش و زبان و دل و شکم و فرج
و جمیع اعضا تقوی کردی اما آنچه چاره نیست ترا اینجا از
دانستن آن آن است که میگویم هر که خواهد که تقوی
کند و بترسد از خدای تعالی باید که این پنج عضو را که اصل است
نگاه دارد و آن چشم و گوش و زبان و دل و شکم است

پس نگاهدار داین مر پنج چیز را از چیزی که بیشتر پیش از زبان
آن در کار دین از معصیة و حرام و فضول حلال چون این چنین
بصیانتی حاصل شد امید این است که جمیع اعضا مصون
ماند و به تقوی جامع بجمیع بدان قیام نموده باشی پس از اینجا
حاجت افتاد به پنج فصل در بیان آن پنج عضو و تفصیل آنچه
در هر یکی حرام است و فضول است بگوییم بقدر آنکه لایق
این کتاب باشد والله اعلم فصل اول در چشم بر تو باد
بنگاهداشتن چشم که اوست سبب همه فتنها و آفتها و نظر کن
در کار چشم درین سه اصل کافی یکی آنکه خدای تعالی گفته است
قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ
ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ای بگو مر مومنان را
تا چشمها فرو خوابانند و فرجها نگاهدارند که آن پاک کننده
تر است مر ایشان را و خدای تعالی میداند آنچه ایشان میکنند
بدانکه من تامل کردم درین آیت باخردگی که است سه معنی
بزرگ یافتم ادب کردن و بیدار کردن و تهدید کردن

اما ادب آنکه گفته است بگو مر مومنان را تا چشم فرو خوابانند
و چاره نیست مر بنده را از فرمان برداری کردن مولی
و الا بی ادب باشد و بی ادب را از مجلس بیرون کنند
و لایق آن نباشد که در حضرت بایستد نیکو فهم کن این
نکته را و تامل کن که بدرستی درویست آنچه درویست و اما بیدار
کردن آنکه گفته است آن پاک کننده تر است مر شما را
یعنی پاک کننده تر است مر دلهای شما را و آن از آن است
که چون چشم نه بندی و هر طرف که خواهی به بینی حالی
نیست که چشم تو بر حرامی افتد اگر عمداً به بینی خود گناه
کبیره باشد و بسا باشد که دل تو بدان متعلق گردد و در آن
هلاک شوی و اگر مباحی باشد بسا باشد که دل تو بدان
مشغول گردد و وسوسها در خاطر در آید و شاید که بدان
نرسی و پریشان دل مانی منقطع از خیر و اگر چشم بندی
آسوده مانی ازین همه بلاها و آفتها و درین معنی عیسی علیه السلام
گفته است بپرهیزید از نظر که نظر در دل آرزوی شهوت را

می کارد و پسندیده است همین نشسته نکته مر صاحب نظر را
و ذوالنون رحمه الله گفته است نیکو جاسوست آرزوها را
چشم بسته کردن پس هرگاه که چشم فرو خوابانی و از نظر کردن
سوی مالایعنی نگهداری فارغ دل و آسوده حال باشی از جمله
وسوسها و متزاید باشی در جمله خیرات واما تهدید کردن
انکه گفته است خدای تعالی میداند آنچه میکنند ایشان بنده
است این سخن برای پرهیز کردن از گناهان کسی را که از ایستادن
پیش خدای تعالی ترسد این بود یک اصل از کتاب خدای تعالی
اصل دوم انکه رسول صلی الله تعالی علیه وسلم گفته است که
نظر کردن سوی عورات تیریست زهر آلوده از تیرهای
شیطان هر که ترک کند آنرا خدای تعالی بچشاند ورا از مزه
عبادت ولذت مناجات که بران خوش بود و یافتن حلاوت
عبادت ولذت مناجات کار بزرگ است واین صحیح است
همچنان است که رسول صلی الله تعالی علیه وسلم گفته است بداند
کسی که آزموده باشد که امتناع کردن از نظر سوی مالایعنی

سبب یافتن لذت عبادت وحلاوت دل وصفای آنست
اصل سیوم آن است که نظر کند در هر عضوی از اعضای
خود که هر یکی را برای چه آفریده اند از جمله آنکه برای آن چیز
نگاهدارد پس پایها از برای رفتن در باغها و قصرهای بهشت
آفریده اند و دست برای گرفتن قدح شراب طهور و برای گرفتن
میوهای بهشت آفریده اند وهمچنین جمیع اعضای
اما چشم برای نظر کردن سوی پروردگار عالم آفریده اند در هر دو
سرای هیچ کرامتی بزرگتر وقوی تر ازین نیست پس واجب است
بنگاهداشتن چشم برای چنین کرامتی واینست سه اصل
چون درو نگری ونیکو تامل کنی بنده باشد مر ترا در
نگاهداشتن چشم فصل دوم در گوش پس تو باد ابنگاهداشتن
گوش از شنیدن فحش وفضول بسبب دو چیز یکی آنکه روایت
کرده اند از پیغامبر علیه الصلوة والسلام که شنونده شریک است
با گوینده دوم آنکه شنیدن برانگیزنده است خطرها را و
در دل وسوسها را افکند وازینجا در دل وتن مشغولیها پیدا آید

چنانچه برای عبادت چیزی باقی نماند **وبدانکه** سخنی کی در دل و
کوش آدمی می افتد بمنزلهٔ طعامیست که در شکم او می افتد
که بعضی از و مضرست و بعضی نافع و بعضی غذا و بعضی
زهر و بقای سخن در دل بیشترست از بقای طعام در شکم
که طعام از معده بخواب و غیر آن زایل شود و بسا باشد که
مدتی بماند و زایل کردد و مر او را دارو ها بیست که زایل کنند
اثر طعام را از نفس آدمی اما سخنی که در دل می افتد بسا باشد
که اثر آن در دل مدتی بماند بلک باشد که همه عمر بماند پس اگر
چیزی باشد از سخن تباه همیشه او را در رنج میدارد و
به سبب آن در دل وسوسها می افتد بلک خطر انکه او را
در بلایی افکند و هلاک سازد و اکر کوش را از شنیدن لا یعنی
نکاهدارد ازین همه بلاها ایمن باشد والله الموفق **فصل سوم**
در زبان بر تو باد ابنکاهداشتن زبان و ضبط و قید او که
سخت ترین اعضا بیست در بیفرمانی و فساد او بسیارست
سفیان بن عبد الله گفته است گفتم یا رسول الله صلوة الله تعالی

علیک چه چیزست آنچه تو بترسی بر من از آن رسول صلی الله
علیه وسلم زبان خود را بگرفت و گفت این **ویونس** بن عبید
گفته است که یافته ام که نفس من در گرمای سخت بصره روزه
تواند داشت و ترک یک کلمه ما لا یعنی نتواند کرد پس چون
چنین است بر تو باد ابنکاهداشتن زبان با هر جد و جهد اگر
دانی و نظر کن درین پنج اصل **اصل اول** انکه ابو سعید خدری
رضی الله تعالی عنه روایت کرده است که آدمی چون صبح برخیزد
جمیع اعضا زبان را گویند که ترا سوگند به خدای تعالی
میدهیم و از تو میخواهیم که راست باشی که چون تو راست
باشی ما همه راست شدیم و اگر تو کژ شدی ما همه کژ باشیم
یعنی سخن گفتن زبان در جمیع عضو آدمی اثر میکند بتوفیق
و ضلالان و موید این معنی است قول مالک دینار رحمه الله
که گفته است چون در دل سختی بینی و در تن سستی و در رزق
حرمانی بدانکه کلمه لا یعنی گفته **اصل دوم** انکه در نکاهداشتن
زبان نکاهداشتن وقتست از انکه بیشتر چیزی که آدمی جز

ذکر خدای تعالی بر زبان میراند لغویست که وقت بدان ضایع میشود
سفیان ابی حیان رضی الله تعالی عنه بر غرفه نو بنا کرده بودند
بگذشت گفت این غرفه را که بنا کرده است و بنفس خود بازگشت
وگفت ای نفس مغرور ری پرسی از چیزی که ترا بکار نیاید
بروزه یک ساله اورا عقوبت کردم گفتم من خوشوقت
کسانی که در دین خود این چنین اهتمام داشتند و وای
بر غافلان که عنان نفس سست گذاشتند تا هر طرف که
میخواهد میرود اصل سیوم آنکه در نگاه داشتن زبان نگاه داشتن
عمل صالح است از آنکه هر که زبان نگاه ندارد و سخن بسیار
گوید لامحاله در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن
بسیار گوید خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه است هلاک کننده
مر جمیع طاعات را چنانکه گفته اند مثل کسی که مردمان را غیبت
کند بکسی ماند که منجنیق نصب کند و نیکیهای خود را در شرق
و غرب و یمین و شمال میفرستد روایت کرده اند که ابو سعید
حسن رضی الله عنه را گفتند که فلان ترا غیبت کرد طبقی پر از

خرمای تر برو فرستاد گفت شنیده ام که نیکیهای خود را
بمن هدیه فرستادی بجهت مکافات آن بر تو فرستادم
در مجلس عبد الله ابن مبارک سخن در غیبت افتاد گفت اگر
من کسی را غیبت کنم مادر و پدر خود را کنم از آنکه ایشان اولیتر اند
که نیکیهای من ستانند و گفته اند که حاتم اصم را شبی قیام
شب فوت شد زنش او را تعبیت کرد حاتم گفت که طایفه
شب قیام کرده اند چون صبح شد نجا پیشه مرا غیبت کردند
نماز ایشان در قیامت در میزان من خواهد بود اصل چهارم
آنکه در نگاه داشتن زبان سلامتی است از آفات دنیا
چنانچه سفیان گفته است که سخنی مگو زبان که بشکنند دندان
ترا و دیگر گفته است زبان خود را کشاده مکن تا کار بر تو تباه
نگردد و در مثل گفته اند بسا کلمه که مر صاحب خود را بگوید که
مرا بگذار اصل پنجم آنکه یاد کنی آفات آخرت را و عاقبت آن
و بشنو در آن یک نکته و آن آنست که خالی نیست سخنی که خواهی
گفت سخنی است حرام یا فضول یا حلال اگر حرام است در آن

عذابیست که طاقت آن نداری گفته است رسول صلی الله تعالی
علیه وسلم دیدم در شب معراج طایفه را در دوزخ که مردار را
میخوردند گفتم یا جبرئیل ایشان کیانند گفت ایشان کسانی اند
که گوشتهای مردمان میخوردند یعنی غیبت میکردند و اگر میباحث
دران چهار چیز است **یکی آنکه** کراماً کاتبین را مشغول کردی
بچیزی که دران خیری و فایده نیست و واجب است مر آدمی را
که از کراماً کاتبین شرم دارد و ایشانرا نرنجاند **و دوم آنکه** سخن
گفتن همچون املا کردن نامه است سوی خدای تعالی پس پرهیز از لغو
و هذیان بیهوده یکی از بزرگان مردی را دید که فحش میگفت گفت
سوی خدای تعالی نامه املا میکنی نیکو بیندیش هشدار چه میگویی
و سیوم آنکه هرچه میگویی روز قیامت پیش پادشاه جبار
علیم بحضور جمله خلایق باید خواند **و چهارم آنکه** ملامت و عیب کردن
که برای چه گفتی و قطع شدن حجت و شرم داشتن از پروردگار
و گفته اند که نگاهدار خود را از فضول که بدرستی حساب او دراز
است بسنده است این اصلها کسی را که نیکو درین فکر کند و تامل

نخست **فصل چهارم** در دل پس بر تو باد بنگاهداشتن دل و اصلاح
کردن او که کار او دشوارتر است از نگاهداشت اعضای دیگر و
خطر او بزرگتر و بیشتر و طریق نگاهداشتن او باریکتر و صعبتر
است و یاد کن درین کار پنج اصل مقنع **اصل** اول قول خدای تعالی
که گفت یَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ای میداند
خیانت چشمها و آنچه پنهان دارند در سینها **دیگر آنکه** گفت قوله تعالی
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ ای خدای تعالی میداند آنچه در دلهای
شماست **و دیگر آنکه** گفت قوله تعالی إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
ای بدرستی که داننده تر است بچیزی که در دلهای شماست
ببین که چند جا در قرآن ذکر کرده است دل را و باز باز ذکر کرده
است و بسنده است برای پرهیز کردن و نگاهداشتن دل
علم باطلاع خدای تعالی از آنکه معامله با اوست و معامله با او
بزرگ است پس نیکو ببین که او از دل توجه میداند **فصل دوم**
قول رسول صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خدای تعالی نظر نکند بصورتها
و عملهای شما ولیکن نظر کند سوی دلهای شما و نیتهای شما پس

حدیث ان الله لا ينظر الى صوركم
واعمالكم ولكن ينظر الى قلوبكم
ونياتكم

چون نظرگاه پروردگار عالم دلست عجب از کسی که روی را که نظرگاه
خلق است بشوید و پاک بدارد از پلیدیها و ریمها و پیرایها آراید او را
بدانچه تواند تا مخلوقی بر عیب او مطلع نشود و دل را که نظرگاه
پروردگار عالم است پلید گذارد و به پاک کردن و آراستن او
مشغول نشود و نترسد ازین که نباید خدای تعالی بر عیبی و تباهیی
مطلع شود که اگر بر آن تباهی یکی از خلق مطلع شود همه از و
بیزار شوند و او را از میان خود دور کنند **اصل سوم** آنکه
دل پادشاه است و جمیع اعضا تبع او و چون پادشاه نیکو باشد
رعیت نیز نیکو باشد چنانکه رسول گفت صلی الله تعالی علیه وسلم
که در تن آدمی را گوشت پاره است اگر آن نیکو باشد همه
تن نیکو باشد و اگر آن بد باشد همه تن بد باشد پس چون
صلاح همه اعضا در صلاحیت دلست واجبست مشغول شدن
بدان **اصل چهارم** آنکه دل خزینه است مر جواهر نفیس بنده
را که اول آن عقلست و بزرگتر آن معرفتست به خدای تعالی که
آن سعادت هر دو سرایست پس از آن بصیرتست که نزدیکی

دبز

قرب خدای تعالی بدان حاصل میشود بعد از آن نیت خالص در طاعت
که ثواب ابد بدان متعلق است پس از آن انواع علوم و حکمتهای
که شرف بنده بدانست پس واجب باشد که مثل این خزانه را
نگاهدارند از آفات و دزدان و راهزنان تا این جواهر عزیز را
آفتی نرسد و دشمن بر آن ظفر نیابد **اصل پنجم** آنکه تامل کردم
در حال دل پنج چیز یافتم در دل که آن در اعضای دیگر نیست
یکی آنکه دشمن قصد او می کند و ملازمست مر او را و اوست
منزل الهام و وسواس و آن هر دو او را دایما بخیر و شر میخوانند
یعنی ملک و شیطان **و دوم آنکه** کارزار در دل بیشتر است از آنکه هوا
و عقل هر دو درو اند و او جای جنگ دو لشکر است یکی هوا و
لشکر او و دوم عقل و لشکر او پس دایما میان محاربه و مقاتله
و تناقض ایشان است و واجب است که نگاهدارند و غافل نشوند
از جایی که آنجا بیم باشد و سیوم آنکه موانع مر او را بیشتر است
که خاطرها همچون تیرهاست که دایما در دل می افتد همچو باران
و تو بر منع آن قادر نه از آنکه همچون چشم نیست که میان دو پلک است

که چشم به بندی یا در جای خالی و تاریک نشینی این شوی و همچون
زبان نیست که درون دو پرده است دندان و لب بلکه دل هدف
خاطرهاست و بر منع آن قادر نیستی و او بهیچ حال نگاه نتوانی داشت
و با این همه نفس شتاب کننده است در پیروی کردن آن خاطر
پس امتناع کردن از وی کاری دشوار است و محنتی بزرگ چهارم
آنکه علاج کردن دل بر تو دشوار است از آنکه او از تو غایبست و
باشد که ندانی تا آنکه در آفتی نیفتی پنجم آنکه آفات سوی او شتابنده
تر است و او بگشتن نزدیک تر است و گفته اند که دل شتاب
کننده تر است از دیگ جوشنده و نیز اگر نعوذ منها دل بلغزد
بدایت کار او سیاهی است و میل است سوی غیر خدای تعالی
و نهایت کار او مهر و تکبر است بخدای تعالی نشنیده قول خدای تعالی
أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و کبر که بدل بود کفر بار آرد
بدین سبب این معنی بندگان خاص بر دلهای خود ترسنده اند
و نگریسته اند و همه عنان سوی او گردانیده اند خدای تعالی در وصف
ایشان گفته است يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ

ای میترسند از روزی که بگردد درو دلها و چشمها **سوال** اگر
کوئی چنانچه گفتی کار دل سخت مهم و اهم است بیان کن بار را
معانی که دل را اصلاح کند و از آفاتی که او را پیش آید و افساد
شاید که توفیق آن شود که بدان عمل کند **جواب** بدانکه تفصیل این
معانی دراز است این کتاب آنرا تحمل نکند و علمای آخرت درین
باب کتابها تصنیف کرده اند و قریب نود خصلت ستوده
و همین مقدار ناستوده بیان کرده اند و کسی که کار دین مهم باشد
و از خواب غفلت بیدار شود و از خدای تعالی توفیق یابد حاصل
کردن آن کتابها را و عمل کردن بدان برو دشوار نباشد و ما
درین کتاب اصول که از آن در علاج دل چاره نیست ذکر کنیم و
آن چهار است که بلای عابدان و آفات مجتهدان و فتنها
دل این باشد طول امل و عجلت و حسد و کبر و چهار در مقابله
آن ستوده است که قوام عباد و انتظام عبادت و اصلاح
دل دران است کوتاه امل و آهستگی در کارها و نصیحت مر خلق را
و تواضع این است اصلها که در اصلاح دل از آن چاره نیست

اکنون گوش دار و بشنو که در هر یکی چه آفتها پیست و چیست شو و جهد
کن برای دفع هر یکی را زین آفات اما آفات طول امل یکی آنکه
او مانع است از همه خیرها و طاعتها و باعث است بر همه شرها و آفتها
و او دردی است سخت که جمله خلق را در انواع بلاها می افکند
و بدانکه چون امل خود دراز کنی چهار آفت از و بخیزد یکی ترک
طاعت و کاهلی کردن در و از آنکه بگوئی بخواهم کرد و روزها
پیش من است از من فوت نخواهد شد و داود طائی
رحمه الله تعالی گفته است هر که بترسید از وعید نزدیک شود
او را بعید و هر که دراز شد امید او بد شد عمل او و یحیی معاذ
رازی رحمه الله تعالی گفته است طول امل قاطع است از همه خیرات
و دوم ترک توبه و تاخیر او بگوئی توبه خواهم کرد روزها
بسیار است و من جوانم و عمر من بسیار است اندک نیست من
قادرم هرگاه که خواهم توبه کنم و بسا باشد که مرگ در آید و ترا
بر باید پیش از اصلاح عمل سیوم حرص بر جمع کردن مال و مشغول
شدن بدنیا و ترک استعداد آخرت بگوئی از فقر میترسم در حالة

پیری شاید از کسب کردن ضعیف شوم و مرا از قوت چاره
نیست و نیز چاره نیست مرا از چیزی فاضل که در حالة مرض و
خزان کار آید امثال این اندیشها رغبت ترا در دنیا بجنباند
و حرص ترا بر و زیادت کند تا بگوئی که چه خواهم خورد و چه
خواهم پوشید و در زمستان چه خواهم کرد و در تابستان
کجا خواهم بود شاید که عمر دراز شود و محتاج مردمان شوم و
احتیاج در پیری دشوار است چهارم سختی دل و فراموشی
آخرت از آنکه چون امل را دراز کردی مرگ و گور را یاد نکنی
و نرمی دل و صفای او بیاد کردن مرگ و گور است و ثواب
و عقاب و احوال آخرت را فراموش کنی و در دلی که از ینها
هیچ نگذرد او را از کجا صفا و رقت باشد قوله تعالی فطال علیهم الامد
فقست قلوبهم پس چون امل تو دراز گردد طاعت تو اندک و
توبه در تاخیر افتد و معصیة تو بسیار گردد و حرص تو سخت شود و
دل تو سیاه گردد و غفلت تو عظیم باشد العیاذ بالله منها
و اگر رحمت خدا تعالی نباشد بیم آن باشد که آخرت نیز باد

دهی پس کدام حال باشد تباه‌تر ازین و کدام آفت باشد بزرگ‌تر
ازین و این همه به سبب طول امل است اما اگر امل کوتاه کنی
و مرگ خود را نزدیک گردانی و حال برادران و یاران خود یاد
کنی آنانکه ایشانرا مرگ ناگاه گرفت در وقتی که گمان نبردند
و شاید که حال تو همچو حال ایشان شود پس پندار شوای مغرور
و یاد کن آنچه عوف بن عبدالله رضی الله عنه گفته است که بسیار
امیدوار روزی که آن روز به شب نرساند و بسا منتظر فردا
که فردا را در نیافت اگر شما اجل و آمدن او را ببینید امل را
دعزور او را دشمن دارید عیسی مریم صلوات الله علی نبینا و علیه السلام
گفته است دنیا سه روز است دی گذشت ازان بدست
تو چیزی برنیامد و فردا نمی‌دانی که یابی یا نیابی روز سیوم اینست
که تو درآنی اگر توانی آنرا غنیمت دار که مقصود همان است و
ابوذر رضی الله تعالی عنه گفته است که دنیا سه ساعت است ساعتی
که گذشت ازان بدست تو چیزی نیامد و ساعت دیگر ندانی
که یابی یا نه و ساعت سیوم آن است که تو در آنی پس از روی

حقیقت مالک نیستی مگر یک ساعت را و شیخ من گفته است
دنیا سه نفس است نفسی که گذشت کردی در آنچه کردی
و نفس دیگر ندانی یابی یا نه نفس سیوم آنکه تو در آنی از آنکه بسا
کس که از نفسی بنفسی دیگر نرسیده است پس مالک نیستی نه یک روز را
و نه یک ساعت را مگر آنکه یک نفس را پس بشتاب درین یک نفس
بتوبه و طاعت شاید که در نفس دوم بمیری و برای رزق اندوهگین
مباش شاید که تا آن زمان که بقوت محتاج شوی بمیری
و چه تباه باشد که آدمی غم یک روز و یک ساعت بخورد
و او در نفس دوم بخواهد برد و یاد کن آنچه رسول صلی الله تعالی
علیه و سلم گفته است مر اسامه را که تعجب نمی‌کنید از طول امل اسامه
که بمهلت یکماه کنیزکی خریده است بدرستی که اسامه قوی
دراز امل است و الله نهادم قدمی که گمان بردم بر خواهم داشت
یا نه و برنداشتم لقمه که گمان بردم فرو خواهم فرستاد یا نه پس ای
طالب هرگاه که آن چیزها که گفتم یاد کنی و بدین مواظبت نمایی
و شب و روز تکرار کنی هر آینه امل تو کوتاه گردد بعنایت خدای تعالی

ونفس خود را به پیشی شتابنده در طاعت و تعجیل کننده در توبه
و زهد کننده در دنیا و دل خود را یابی خایف از خدای تعالی
و افتد دل تو در ذکر آخرت و امید آنکه در آخرت به سعادت
برسی و این همه بعد فضل خدای تعالی به سبب آنکه یک خصلت است
که آن کوتاهی امل است و بدرستی که حکایت کرده اند که گفته شد
مر زرارة بن ابی وفا را در خواب بعد از مردن او که کدام عمل
فاضلتر است نزدیک شما گفت رضا بقضای خدای تعالی و کوتاهی
امل پس نظر کن در خود ای برادر من و بذل کن جهد خود درین اصل
بزرگ که اهم است و موثرترست در اصلاح دل و نفس
والله الموفق بفضله اما حسد بدانکه حسد مفسد طاعت است و
باعث است بر گناهان بسیار و این دردی است که بیشتری
از عالمان و عابدان بدین مبتلا اند خاصه عامیان و
جاهلان تا آنکه به سبب این در دوزخ روند شنیده قول
رسول صلی الله تعالی علیه وسلم که گفت شش کس در دوزخ در آیند
عرب به سبب عداوت و امرای به سبب جور و ظلم و دهقانان

به سبب کبر و بازرگانان به سبب خیانت و روستاییان به
جهل و علما به سبب حسد پس بلایی که علما را در دوزخ افکند
واجب است از وی پرهیز بدین بدانکه از حسد پنج چیز می خیزد یکی
تباه شدن طاعتها که رسول صلی الله تعالی علیه وسلم گفت حسد
بخورد نیکیها را چنانچه آتش بخورد هیزم را دوم آنکه فعلهای
تباه و گناهان چنانکه وهب بن منبه گفته است رحمه الله تعالی
حاسد را سه علامت است یکی چاپلوسی کند چون حاضر
شود و غیبت کند چون غایب شود و خوش شود چون
مصیبت شنود گفتم من بسنده است ترا در مذمت حسد امر
کردن خدای تعالی به پناه طلبیدن از شر حاسد چنانکه گفت و من
شر حاسد اذا حسد چنانکه امر کرد ما را به پناه طلبیدن از شر
شیطان و ساحر پس نظر کن که مر حسد را چندان شر و فتنها اند
که در منزله شیطان و ساحر افتاده است و نیست ظفر بر آن مگر
با عانت و استعاذه حق سبحانه و تعالی و سیوم آنکه اندوه و
رنج بیفایده با بزه کاری بسیار چنانکه ابن سماک گفت ندیدم

ظالمی را مشابه تر بمظلوم از حاسد رنج دایم عقلی هایم غمی لازم **چهارم**
کوری دل تا نتواند که حکمی از احکام خدای تعالی فهم کند و سفیان
ثوری رحمه الله تعالی گفته است بر تو باد انجاموشی در آن تا مالک
تقوی شوی و مباش حریص بر دنیا تا یاد مانده هر چه نشوی
و مزن طعنه کسی را تا از زبان مردمان خلاص یابی و حسد مکن بر
کسی تا سریع الفهم باشی **پنجم** حرمان و خذلان تا آنکه ظفر نیابد
بمرادی و یاری نکنند او را بر دشمنی چنانک حاتم اصم رحمه الله
گفته است آنکه او را کینه باشد بی دین است و آنکه کسی را غیبت
کند عابد نیست و آنکه غمازی کند امین نیست و آنکه حسد کند
او را کسی یاری نکند گفتم من که حسود چگونه ظفر یابد بر مراد خود و مراد
او زوال نعمت خدای تعالی است از بنده مسلم و چگونه یاری
کنند او را بر دشمنان او که ایشان بنده خدای اند مسلمانان
پس بر تو باد بعلاج کردن نفس خود را از حسد و چه نیکو گفته است
ابن یعقوب و در دعای خود اللهم صبرنا علی تمام النعم علی
عبادک و حسن احوالهم و بدرستی که حسد دردی است که فساد کند

طاعتهای ترا و بسیار کند شر و معصیت ترا و بازدارد ترا از
راحت نفس و فهم دل و یاری یافتن بر دشمنان و بمراد رسیدن
از مقصود پس کدام درد باشد ازین دردناک‌تر **اما عجلت بدانکه**
عجلت خصلتی است فوت کننده مر مقصودها را و اندازنده است
آدمی را در گناهان و درین خصلت چهار آفت است **یکی آنکه**
عابدان را قصد منزلتی باشد در خیر و در آن جهد کنند پس
بسا باشد که دریافتن آن را تعجیل کنند و هنوز آن وقت نرسیده
باشد پس بسبب عجلت خود نومید شوند و ترک طلب کنند
و از آن منزلت محروم مانند و یا چنان غلو کنند در طلب و
رنجانیدن نفس که بکلی از آن منزلت منقطع گردند پس سبب عجلت
او در میان افراط و تفریط است ای میان غلو و تقصیر است
و هر دو مذموم است **و روایت** کرده اند از رسول صلی الله تعالی
علیه و سلم فرمود بدرستی بنیاد دین ما محکم است پس در آی در وی
بنرمی و آهستگی و مثل است ان لم تستعجل تصل یعنی اگر شتابی
نکنی برسی **دوم** آنکه مر عابد را حاجتی باشد و از خدای تعالی بخواهد

ودعای بسیار کند بجد وجهد تمام بسا باشد که در اجابت
شدن تعجیل کند پیش از وقت و نیابد بسبب آن رغبتش
کم شود و دعای ترک گیرد و از حاجت و مقصود خود محروم
ماند **وسیوم** آنکه کسی برو ظلم کند و او در دعای بد کردن
تعجیل کند مسلمانی بسبب او هلاک شود و بسا باشد که در دعای
بد کردن از حد بگذرد این خود معصیتی باشد **وچهارم** آنکه اصل
عبادت تقوی است و اصل تقوی نظر کردن است در هر چیزی
باحتیاط و بحث تمام چون کسی در کارها عجول باشد نتواند
که در اکل و شرب و لباس و کلام و قول و فعل تامل کند و نظر
کند بسبب شتابی کلام بلغزد و در لغو و ضلالت افتد و حوادثی
پیش آید و بشتابد بسوی خوردن طعام پس در حرام و شبهه
افتد و همچنین در همه امور بشتابد و در خلل افتد پس فوت
شود از و پرهیزکاری و بغیر ورع در طاعت هیچ خیر نیست
پس حق انسان آن است که اولا اهتمام کند در ازالت
او بعده در اصلاح نفس کوشد والله الموفق بفضله ومنه

اما کبر بدانکه این خصلتی مهلک است و شنیده قول خدای تعالی أَبَىٰ
وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ای بی‌فرمانی و کبر کرد و از جمله کافران
شد پس این خصلت همچون خصلتهای نیست که زیان آن خصلتها در
عمل و در فروع باشد مضرت این خصلت در اصل ایمان است
و چون قوی گردد و غالب شود نعوذ بالله منها قابل تدارک نماند
و کمترین چیزی که ازین خصلت خیزد چهار آفت است **یکی**
حرمان از حق و کوری دل از معرفت آیات خدای تعالی و فهم احکام
او چنانک خدای تعالی فرمود درین آیت قوله تعالی سَأَصْرِفُ
عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ای بگردانم
از آیات خویش کسانی را که بر روی زمین تکبر میکنند بغیر حق و
قوله تعالی كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ **ودوم** خشم و بغض
از خدای تعالی چنانک گفت إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ ای خدای تعالی دوست
ندارد متکبران را **و در روایت** کرده اند که موسی پیغامبر صلوات الله علی
نبینا و علیه السلام گفت یا رب کیست دشمن ترین خلق نزدیک تو
گفت هر که در دل او تکبر باشد و زبان او درشت بود و چشم

بخوا باند از حق و بخیل باشد و خلق او بد باشد **وسیوم** خواری
و عقوبت در دنیا و آخرت و حاتم اصم رحمه الله تعالی گفته است
دوست دارم مردان را از زیستن بر سه چیز بر کبر و حرص و خرامیدن
ازانکه متکبر از دنیا نرود تا خواری خود از خوارترین مردمان
نه بیند و حریص از دنیا نرود تا محتاج پارهٔ نان و شربت
آبی نشود و خرامنده از دنیا نرود تا در بول و نجاست
خود نشود **وچهارم** آتش و عذاب در عقبی چنانک روایة کرده اند
که خدا تعالی گفت کبریایی رداء من است و عظمت ازار من است
هر که در ایشان با من نزاع کند در آتش دوزخ در آرم پس
خصلتی که فوت گرداند از تو معرفت حق و فهم آیات
و احکام او که آن اصل کار است بار آرد تر خشم حق تعالی
و خواری در دنیا و آتش در آخرت نشاید مر عاقل را که ازان
غافل ماند و نفس خود را با زالت آن اصلاح نکند این است
بعضی از آفات این چهار خصلت که بیان کردم **سوال** اگر
کوئی چون درین خصلتها چندین آفات است و جب است خود را

ازان نگاه داشتن پس چاره نیست از دانستن حقیقت و حد هر یک
بیان کن مارا تا بدانیم طریق نگاه داشتن خود را از هر یکی که
چگونه است **جواب** بدانکه در هر یکی سخن بسیار است و
در احیاء العلوم بیان کردیم و آن مقدار که از دانستن آن
چاره نیست در اصل اینجا بیان کنیم **اصل** اول در امل دراز اکثر علما
گفته اند که طول امل ارادهٔ زندگانی است در زمان مستقبل بر سبیل حکم
و قطع و کوتاهی امل ترک حکم و قطع است در آن بتقیید کردن باستثنا
به مشیت خدا تعالی و بعلم و ارادت او و یا بشرط خیر و صلاح باشد
پس اگر صورت بندی حیوة خود را بعد از نفس دوم یا ساعت
دوم یا روز دوم بحکم و قطع بدانکه تو صاحب امل باشی و آن
از تو معصیتی باشد ازانکه این حکم کردن است در غیب اما اگر قید
کنی بخواست و علم خدا تعالی و گوئی نمیریم تا فردا اگر خدا تعالی
خواسته است از حکم امل بیرون آئی و بکوتاهی امل موصوف
باشی بسبب آنکه ترک حکم و قطع کردی پس تو باید ترک حکم
و قطع کردن در ذکر کردن بقای خود را و مراد ازین ذکر کردنست

نه ذکر زبان و مراد ثبات دل است بران **و اینکه** اهل بر دو
نوع است اهل عوام و اهل خواص اهل عوام آن است که حیوة
و بقای برای جمع دنیا و تمتع بدان خواهند و این معصیت
محض است و ضد این کوتاهی امل است و اهل خواص آن است
که حیوة و بقای برای اتمام عمل خیر خواهند نه عمل که در وصلاح
متیقن نیست از آنکه بسا باشد که دران عمل اگرچه در نفس خود
خیر است خیر آن بنده نباشد دران بدانچه به سبب او در آفتی
افتد چون چنین است نشاید مر بنده را چون در نماز یی
یا در روزه شروع کند که حکم کند تا آنرا تمام خواهد کرد از آنکه
این غیب است و این نیز نشاید که خواهد که البته آنرا تمام
خواهم کرد از آنکه شاید که صلاح او دران نباشد بلکه باید که
با استثنا و شرط صلاح خواهد تا از عیب اهل خلاص یابد چنانکه
خدای تعالی گفت پیغامبر را صلی الله تعالی علیه و سلم وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ
إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ ای کو چیزی را
که من خود فردا آنرا خواهم کرد مگر آنکه خدای تعالی خواسته باشد

اندم

و ضد این امل نیت محموده است و در حد نیت محموده علمای
رحمهم الله تعالی گفته است که بدرستی نیت محموده ارادت
عملی است ابتداء بحکم با ارادت تمام گردانیدن او و تفویض
و استثناء **سوال** اگر گوئی چرا جایز است حکم کردن در
ابتداء و واجب است تفویض و استثناء در اتمام **جواب** بدانکه
این سبب آن است که در ابتداء خطر نیست و در اتمام خطرات
و این خطر دو است یکی خطر وصول از آنکه نمیدانند که بدان
رسید یا نرسید و دوم خطر فساد نمیدانند که دران صلاح او
هست یا نی پس واجب است استثنا کردن در خطر اتمام و تفویض
کردن به خدای تعالی در خطر فساد پس چون ارادت باین شروط
حاصل کرد آن نیت محموده است و بیرون است از حد امل
و آفات او پس تامل کن بکوشش تمام **و بدانکه** علاج کوتاه کردن
امل یاد کردن مرگ است و قوی ترین علاج او یاد کردن مرگ
مفاجات است و گرفتن او بنده را در حال غفلت که او در
غرور غفلت باشد پس نگاه دار این جمله را که حاجت بسوی

این تمام است و دور باش از تضیع وقت در قیل و قال
و ملاحات الرجال والله الموفق بفضله **اصل دوم** در چیست که
حسد ارادت زایل شدن نعمت خدایتعالی از برادر مسلمان
نعمتی که دران خیر و صلاح اوست اما اگر کسی ارادت زوال
نعمت نباشد بلکه مثل آن نعمت خواهد که او را نیز باشد
آن حسد نیست آنرا غبطه گویند یعنی آرزو بردن و این رواست
و اگر دران نعمت صلاح او نباشد پس بخواهد زوال این نعمت
از وی این را غیرت گویند و ضد حسد نصیحت است و آن ارادت
بقای نعمت خدایتعالی است بر برادر مسلم نعمتی که در و خیر و
صلاح اوست **سوال** اگر گوئی چگونه دانیم که درین صلاح است
یا فساد تا نصیحت کنیم یا حسد **جواب** بدانکه ما را ظن غالب
بمنزلت علم است در مثل این کارها و اگر بر تو مشتبه شود
پس زوال نعمت مسلمانی مخواه مگر مقید بتفویض و شرط صلاح
تا از حکم حسد خلاص یابی و فایده نصیحت ترا حاصل آید و اما
علاج نصیحتی که مانع است از حسد ذکر وعده هاییست که

خدایتعالی

خدایتعالی وعده کرده است در دوست داشتن مسلمانان
و قوی ترین ذکر علاج ذکر کردن چیزهائیست که خدایتعالی
در حق مومن ذکر کرده است از بلندی قدر و منزلت او
و از کرامات بزرگ که او راست بنزدیک خدایتعالی در عقبی
و فایدهائی که مر آدمی راست از دوستان در دنیا از جمعه
و جماعت و یاری دادن در کارها و امید شفاعت در آخرة
پس ذکر این و امثال این باعث است بر نصیحه کردن مسلمانان
و مانع است مر حسد کردن در نعمتی که خدایتعالی ایشان را
داده است والله ولی التوفیق والهدایة **اصل سیوم** در
عجلت بدانکه عجلت معنی است ثابت در دل و باعث در اقدام
کردن بر کارها باول خطره بی توقف و استبطاء بلکه تعجیل کردن
در اتباع او و عمل کردن بدان و ضد او آهستگی است و آن
معنی است ثابت در دل باعث بر احتیاط در کارها و نظر کردن
دران و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان **و شیخ** من
گفته است که فرق میان توقف و آهستگی آنست که توقف

پیش از در آمدن باشد در کارها مادام که پیدا شود مر او را
صلاح آن کار و آهستگی بعد از دخول باشد در کارها تا ادا
کند حق هر چیزی از آن کار چنانچه حق ادا کردن است و
علاج آهستگی ذکر خطرهای است که در کارها پیش آید به تعجیل کردن
در آن و ذکر سلامتی های است که در کارها پیش آید با آهستگی کردن
و یاد کردن آنچه در استعجال از ندامت و ملامت است
ذکر این و امثال این باعث است مر آدمی را بر توقف و
تامل کردن در کارها و مانع است از تعجیل کردن در آن والله
الموفق **اصل چهارم** در کبر بدانکه کبر خاطریست که در دل
آدمی میگذرد در بلندی و عظمة خود و تکبر اتباع اویست
وضعت خاطریست در کم زدن نفس خود و خوار داشتن آن
و تواضع اتباع اویست و هر یکی را از عوام و خواص تواضعی است
و تکبری تواضع عامی بسنده کردن است بکمترین لباس
و خانه و مرکب و تکبر او آن است که بهترین لباس و خانه
و مرکب طلب کند و تواضع خواص قبول کردن سخن حق است

ازهرکه

از هر که باشد وضیع و شریف و تکبر او آن است که سخن حق
نشنود و آن معصیتی بزرگ است و گناهی عظیم است و علاج
تواضع عامی آنست که اول حال خود و میانه حال خود و آخر حال
خود باندیشد که اول او آب منی است پلید و میانه او آنست
که حمال نجاست است دایما و آخر او مرداریست گنده و علاج
تواضع خواص ذکر کردن عقوبت خدا و انتقام کسانی را که ترک
حق گیرند و بباطل مشغول شوند پس این جمله بسنده است مر
کسی را که چشم دارد والله الحافظ **فصل پنجم** در شکم و نگاهداشتن
او بر تو باد ای طالب عبادت بنگاهداشتن شکم و اصلاح
او بدانکه اصلاح شکم دشوار است از جمله کارها بر مرید و ضرر
او بیشتر است و اثر او قوی تر از آنکه منبع و معدن جمله معصیتها
اوست و در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمة و معصیة از شکم
میخیزد پس باید بنگاهداشتن شکم اول از حرام و شبهه پس از آن
از فضول حلال اگر در عبادت کردن همتی داری و اما پرهیز
کردن از حرام و شبهه از سبب سه چیز واجب است اول آنکه خدای تعالی

کفته است إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ای کسانی که میخورند مالهای
یتیمان را بظلم بدرستی که می خورند در شکمهای خود آتش و
عاقبت کار در آیند در دوزخ و رسول صلی الله تعالی علیه وسلم
کفته است هر کوشتی که از حرام روید آتش دوزخ بدان اولیتر است
و دوم آنکه خورنده حرام و شبهه از جمله راندکان است و توفیق
بر عبادت نیابد از آنکه لایق خدمت خدای تعالی نباشد
مکر آنکه پاک باشد کفتم من آنکه خدای تعالی جنب را از در آمدن در
خانه خود منع کرده است و محدث را از مس کردن کتاب خود
نهی فرموده است با آنکه جنابت و حدث امری مباح است
پس چکونه خوانند کسی را بخدمت خدای تعالی که در نجاست حرام
غرق باشد و چکونه توفیق دهند زبانی را بذکر حق تعالی که بنجاست
حرام و شبهه ملوث باشد این چنین هرکز نباشد و یحیی معاذ رازی
رحمه الله تعالی کفته است که طاعت در خزینه خدای تعالی است و
کلید آن خزانه دعا است و دندانهای آن کلید خوردن حلال است

و چون کلید را دندان نباشد قفل آن در نکشاید و چون در خزینه
کشاده نکردد طاعتی که در خزینه است چکونه بدست آید
و سیوم آنکه خورنده حرام و شبهه از فعلهای خیر محروم است
و اکر ناکاه چیزی بکند آن قبول نیست باز بر روی او زنند
پس از آن فعل حاصل نباشد او را مکر زحمتی چنانکه رسول کفت
صلی الله تعالی علیه وسلم بسا قایمی که نیست او را فایده از قیام
مکر بیداری و رنج و بسا روزه داری که نیست او را فایده
از روزه مکر کرسنکی و تشنکی ابن عباس رضی الله تعالی عنهما کفته است
قبول نکند خدای تعالی نماز کسی که در شکم او حرام است این است
حال حرام اما فضول حلال بدان آن آفت عابدان و بلای
مجتهدان است و من در سیر خوردن طعام حلال تامل کردم ده
آفت یافتم که هر یکی بلای است دیکر کونه در عبادت اول
آنکه در بسیار خوردن سختی دل است و رفتن نور او و رسول کفت
صلی الله تعالی علیه وسلم که دلها را به بسیار خوردن و آشامیدن
بمیرانند که دل چون زرعت است که بآب بسیار بمیرد

یکی از صلحا تشبیه کرده است که معده همچون دیگ است در زیر دل
چون دیگ بجوشد بخار او برخیزد دل را سیاه و سخت سازد
و دوم آنکه در بسیار خوردن فتنهٔ جملهٔ اعضا است و باعث است
اعضا را بر فضول و فساد از آنکه چون آدمی سیر شود چشم آرزوی
دیدن لایعنی کند و گوش آرزوی شنیدن لایعنی کند
و زبان آرزوی گفتن لایعنی کند و همچنین فرج و دست
و پای و جز آن در همه لایعنی مشغول شوند بلکه در فساد افتند
اما اگر آدمی گرسنه باشد جمیع اعضای او ساکن باشد استاد
ابو جعفر گفته است شکم عضوی است اگر گرسنه باشد همه اعضا
سیر شود و اگر او سیر شود همه اعضا گرسنه باشد حاصل سخن آنکه
افعال و اقوال آدمی بر حسب طعام و شراب است اگر در شکم حرام
در رود اقوال و افعال حرام بیرون آید و اگر فضول در رود اقوال
و افعال فضول بیرون آید پس گوی طعام و آب تخم افعال و اقوال است
و افعال و اقوال گیاهی است که ازو روید و سیوم آنکه در بسیار
خوردن کم شدن فهم و علم است که پری شکم طبیعت و زیرکی را

ببرد

ببرد سلیمان دارانی رضی الله عنه گفته است اگر خواهی
که حاجتی از دین یا دنیا بر آید هیچ مخور تا آن زمان که ازو فارغ
نشوی که بدرستی اکل و شرب باطل کننده عقل است و این
امری ظاهر است و داند کسی که این آزموده است و چهارم
آنکه در بسیار خوردن کم شدن عبادت است از آنکه آدمی
چون بسیار خورد اندامش گران شود و خوابش غلبه کند و
هر چند جهدی که کند نتواند که عبادت کند مگر خواب
همچون مرداری افتاده بود و اگر بنا در عبادت کند حلاوت و
لذت نیابد بزرگی گفته است آن زمان که شکمت پر باشد
خود را مرده پندار یحیی علیه السلام ابلیس را دید و بر دست او
معلاقها پرسید که این چیست گفت این شهوتها است که بدان
آدمیان را صید میکنم یحیی گفت علیه السلام مرا هم بدین صید
کنی گفت نی الا آنکه شبی سیر خورده بودی و گران شده
از نماز باز داشتم ترا یحیی علیه السلام گفت که عهد کردم که
بعد ازین هیچکس را نصیحت نکنم پس این حال کسی است که در جمیع

بعد ازین در عمر خود سیر نخورم
ابلیس گفت که

عمر خود یکبار سیر خورده بود چگونه باشد حال کسی که در همه عمر خود
یک شب گرسنه نباشد و در عبادت کردن طمع کند **وسفیان**
رحمه الله تعالی گفته است که عبادت حرفتست و دکان آن خلوتست
و دست افزار او گرسنگی است **و پنجم** آنکه در بسیار خوردن
رفتن حلاوت عبادتست **ابو بکر** صدیق رضی الله تعالی
عنه گفته است از آن روز باز که مسلمان شده ام طعام سیر
نخورده ام تا حلاوت عبادت بیابم و آب سیر نخورده ام
از سبب اشتیاقی که سوی پروردگار خود دارم **و سلیمان**
دارانی گفته است نزدیک من عبادت با حلاوت تر
آن ساعت است که شکم من به پشت متصل باشد **و ششم**
آنکه در بسیار خوردن خطر افتادن است در شبهه و حرام از آنکه
حلال حاصل نشود مگر مقدار قوتی و **رسول** صلی الله تعالی علیه و سلم
گفت که حلال نیابی مگر مقدار قوتی و حرام بسیار یابی **هفتم**
آنکه در بسیار خوردن مشغولی تن و دل است اول حاصل کردن
بعده ترتیب کردن بعده خوردن بعده متوضا رفتن

بعده سلامتی یافتن از آفتی که از سیری خیزد و **رسول**
گفت صلی الله تعالی علیه و سلم اصل هر درد ناگواری طعام است
و اصل هر دارو گرسنگی است **و مالک** دینار گفتی مرا شرم آید چون
بمتوضا حاجت شود ای کاشکی خدای تعالی رزق من در سنگریزه
گردانیدی **و هشتم** آنکه سختی سکرات موت است **در خبر است**
سکرات موت بقدر لذت است هر کرا لذات در حیوت
دنیا بسیار است سکرات موت بر وی سخت تر است **و نهم** آنکه
در خوردن بسیار نقصان ثواب است در عقبی چنانک خدای تعالی
گفت أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا
فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ
بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ای ببردید خوشیهای خود را در حیوة
دنیا و برخورداری گرفتید بدان پس امروز جزای داده شود
بعذابی خوار کننده بدانچه تکبر میکردید در زمین بغیر حق و بدانچه
بیفرمانی میکردید پس بمقداری که میگیری از لذات دنیا
نقصان میشود ترا از لذات آخرت **و از این** بود که چون دنیا را

گرسنگی

بر رسول ما صلی الله تعالی علیه وسلم عرض کردند کفتند بدین شرط
قبول کن که از آخرت چیزی نقصان نشود و او اختیار میکرد
فقر را پس این سخن دلیل میکند مر غیر او را به سبب دنیا در آخرت
نقصان باشد در روایت کرده اند که عمر رضی الله تعالی عنه تشنه
شد آب طلبید مردی در مطهره آب خود خرما انداخته بود و سرد
شده بود داد عمر رضی الله تعالی عنه چون بچشید شیرین و سرد
یافت از دهن دور کرد و کفت آن مرد کفت یا امیر المؤمنین
آب شیرین و سرد است عمر کفت رضی الله تعالی عنه همین باز
داشت از خوردن این نیکبخت اکر خوف آخرت نبودی
ما نیز در خوردن و آشامیدن و پوشیدن با شما شریک
بودیمی دهم آنکه حبس و حساب و ملامت و عیب کردن است
بترک کردن آداب در فضول و طلب شهوات از دنیا حلال
او حسابست و حرام او عذاب و زینت او هلاکت این است
آن ده چیز که در خوردن حلال بسیار است و چندین بلاها
و آفتها که پوشیده تر است که تواند شمرد و یکی ازین بسنده است

مر کسی را که درین اهتمام باشد پس باد ای طالب عبادت باحتیاط
بالغ در قوت تا نیفتی در حرام و شبهه و لازم کردد بر تو عذاب
بعده اقتصار کردن بر حلال بمقداری که قوام بر عبادت باشد تا
نیفتی در حرص و تمامی در حبس و حساب والله الموفق سوال اکر کوئی
بیان کن ما را حکم حرام و شبهه و حد هر یکی ازیشان جواب بدانکه
بعضی علما کفته اند که آنچه بیقین بدانی که ملک دیکریست و در شرع
کرفتن آن نهی است آن حرام محض است اما اکر بیقین ندانی
ولیکن غالب ظن آن باشد که ملک دیکریست آن شبهه است
و بعضی کفته اند که حرام محض آنست که بیقین دانی که ملک دیکریست
یا غالب ظن باشد که ملک دیکریست زیرا که غالب ظن نزد
ما علم است در بسیار حکمها فاما چون برابر باشی در هر دو هیچ یک
ترجیح نه بینی و در شک مانی پس این شبهه باشد و این نیکوترین
قولیست نزد ما و امتناع از حرام محض واجب است و از شبهه
تقوی و ورع است سوال اکر کوئی چیست حال صله که بادشاهان
می دهند درین زمان ها جواب بدانکه علمای دین اختلاف کرده اند

قومی گفته اند که هر چیزی که یقین ندانی که آن حرام است روا است
که بستانی وبعضی گفته اند که حلال نیست گرفتن مگر چیزی که یقین
بدانی که حلال است از انکه در غالب ظن ها درین زمان مال پادشاهان
حرام است وحلال در دست ایشان نادر است ویا معدوم
وبعضی گفته اند که صله سلاطین حلال است مر غنی را وفقیر را چون
بیقین نداند که حرام است وبه کاری بر دهنده است وتمسک
بدین کرده اند که رسول صلی الله تعالی علیه وسلم هدیه مقوقس پادشاه
اسکندریه قبول کرده است واز جهود وام گرفته است با آنکه
خدای تعالی در حق جهودان گفته است اکالون للسحت ای خورندگان
مر حرام را وبدین نیز تمسک کرده اند که جماعتی از صحابه پادشاهان
ظالم را دریافته اند وصله از ایشان قبول کرده اند چنانک ابو هریره
وابن عباس رضی الله تعالی عنهم وبعضی دیگر گفته اند که مال پادشاهان
اصلا حلال نیست نه غنی را ونه فقیر را از انکه ایشان ظالم اند
وغالب از مال ایشان سخت حرام است وحکم مر غالب راست
پس واجب است اجتناب کردن از مال ایشان وبعضی دیگر گفته اند

آنچه یقین نیست که آن حرام است وحلال است گرفتن آن
مر فقیر را نه غنی را مگر آنکه فقیر یقین داند که آن عین غصب است
آنگاه روا نباشد گرفتن مگر آنکه بر مالک رد کند وباکی نیست مر فقیر را
که بگیرد مال سلاطین از آنکه اگر ملک سلاطین است خود مالک فقیر را
داد پس بی شک بگیرد واگر از غنیمت ویا خراج ویا عشر است
خود مر فقیر را دران حق است وهمچنین مر اهل علم را امیر المؤمنین
علی رضی الله تعالی عنه گفته است هر که در اسلام بطوع در آید و
قرآن ظاهر بخواند مر او راست در بیت المال مسلمانان در هر سال
دویست درم وبیک روایة دویست دینار اگر در دنیا
نگیرد در آخرت بگیرد وچون حال چنین است گوی فقیر وعالم
حق خود بستانند واین مسئله هایی است که فتوی دران ممکن نیست
مگر بتحقیق وسخن دراز واگر بتمام بگوییم از مقصود باز مانیم واگر خواهی
که معرفت آن مسایل بکمال حاصل کنی کتاب احیای علوم را مطالعه کن
ودر کتاب حلال وحرام بهبین سوال اگر گویی چیست حکم صله
اهل سوق وغیر ایشان رد کردن وبحث کردن دران واجب است یا نی

وحال اهل سوق وگزاف کردن ایشان وقلة اهتمام ایشان در
معاملات معلوم است وهمچنین جه گوئی در رد وقبول صله بردان
جواب بدانکه جون ظاهر آدمی ستر وصلاح باشد باکی نیست
برتو در قبول کردن صله وصدقهٔ ایشان وواجب نیست که
بحث کنی دران وگفتن که زمانه تباه شده است این گمان بد
بردن است بر مسلمانان وما ماموریم بگمان نیک بردن بر مسلمانان
پس ازین بدانکه اصل درین باب آن است که بدانی که اینجا
دو چیز است یکی حکم شرع وظاهر او ودوم حکم تقوی وحق او
وحکم شرع آن است که هرگاه کسی که ظاهر او بصلاح است
وترا چیزی بدهد در حال بستان وهیچ مگو که از کجا است مگر آنکه
یقین بدانی که آن چیز بعینه بغصب ویا از حرام محض است
وحکم تقوی آن است که نگیری از کسی چیز تا بحث نکنی دران
بسیار تا چون یقین شود ترا که دران هیچ شبهتی نیست بعده
بگیری والا رد کنی روایت کرده اند که ابو بکر صدیق را رضی الله تعالی
عنه غلامی بود برای او شیر آورد ابو بکر آنرا بیاشامید غلام گفت

اگرچز

اگر چیزی پیاوردمی از من می پرسیدی وچونست که از حال
شیر هیچ نپرسیدی ابو بکر رضی الله عنه گفت چیست قصهٔ او
گفت افسون کردم قومی را بافسون جاهلیت واین شیر
یافتم ابو بکر صدیق رضی الله عنه انگشت در حلق انداخت
وشیر بیرون کرد پس گفت یارب این بود مقدور من وآنچه
در رگ وشکم باقی مانده است آنرا تو ببندهٔ بعفو کردن پس
این دلالت میکند مر ترا که واجبست بحث کردن در آنچه مقدم
شد اگر ترا نظر بر ورعست سوال اگر گوئی ازین تقریر چنان
معلوم میشود که گوئی تقوی مخالف شرعست جواب بدانکه
وضع شرع بر آسانیست ووضع تقوی بر دشواری چنانکه
گفته اند که کار بر متقی تنگ تر است از عقده گرفتن هفتاد بار
وبا این همه تقوی مخالف شرع نیست وهر دو در اصل یکی اند
ولیکن بدانکه مر شرع را دو حکم است یکی حکم جایز ودوم حکم افضل
جایز را حکم شرع گویند وافضل را حکم تقوی گویند پس این
هر دو در اصل یکی اند با آنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند

سوال اگر گویی چون بحث و احتیاط خواهیم کرد در هر چیزی
پس کار ما یکبارگی دشوار خواهد شد و درین مقدار قوتی
همه حلال نخواهیم یافت جواب بدانکه طریق تقوی دشوار است
و هر که خواهد که تقوی کند شرط او آن است که بر تحمل کردن دشواریها
دل نهد و الّا تقوی هرگز میسر نشود و به سبب این معنی بیشتر از عابدان
در کوهها و خلوتها و غارها سکونت کرده اند و بخوردن گیاههای
حشیش و میوه های بیابانی که دران هیچ شبهتی نباشد قناعت
کرده اند پس هر که بلند همت باشد و در تقوی مقام بلند طلبد چاره
نیست که بر سختیها تحمل کند و بران صبر کند و طریق متقیان سلوک کند
تا مرتبه و منزلت ایشان بیابد و اما اگر خواهد که میان مردمان
ساکن شود و از انجا که مردمان میخورند بخورد باید که خوردن او چنین
خوردن مردار باشد که دست فرا زکند مگر در وقت
ضرورت و نخورد از آن مگر مقداری که بدان طاعت تواند
کرد و بدین مقدار معذور و معاف باشد و زیان ندارد
اگر چه در اصل او شبهتی باشد و ازین است که حسن بصری رحمة الله

گفت

گفت فسد السوق فعلیکم بالقوت ای یعنی بازارها باطل شد شما
باید به بسنده کردن بقوت و روایة کرده اند که وهب بن
ورد رحمه الله تعالی سه روز گرسنه بودی پس نانی بستدی و گفتی
یا رب میدانی اگر این نخوردمی عبادت نتوانم کرد و الا نخوردمی
یا رب اگر این حرام و شبهه است بدان مگیر پس نان را
بآب ترکردی و بخوردی گفتم من این دو طریق است مرکسانی
را که در تقوی مرتبه بلند طلبند اما هر که جز ایشان است او را
نیز از تقوی بقدر بحث و احتیاط او نصیب است وَالله لَا
یُضِیعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلًا وَهُوَ عَلِیمٌ بِمَا یَفْعَلُونَ سوال اگر گویی که
این بیان حرام بود خبر کن ما را از حلال که چیست حد فضولی
که از گرفتن آن حبس و حساب لازم آید و چه مقدار است انکه
چون بنده بگیرد آن از و ادب باشد نه فضول و به سبب آن حبس
و حساب نباشد جواب بدانکه حلال در جمله سه قسم است یکی انکه
بنده حلال بگیرد و نیت او در گرفتن آن مفاخرت و مباهات
و ریا است و بسیاری مال باشد این چنین گرفتن فعلی است

منکر و مستوجب حبس و حساب و ملامت و عیب کردن است
بر ظاهر فعل خود و مستوجب عذاب دوزخ است بر باطن فعل خود
یعنی نیت مفاخرت و بسیاری مال و این قصد از معصیت و کناهست
قوله تعالی اِنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ وَّزِیْنَةٌ وَّتَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ
الی قوله وَفِی الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ شَدِیْدٌ و رسول گفت صلی الله
تعالی علیه وسلم هر که طلب دنیا حلال کند برای مفاخرت و مباهات
و مکاثرات و مرائیا بیند خدای تعالی را بر خود خشمگین پس وعید
بر قصد دل است **قسم دوم** آنکه حلال بگیرد برای آرزوهای
نفس و این شر است و موجب حبس و حساب چنانکه حق تعالی
فرمود ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیْمِ و پیغامبر گفت صلی الله تعالی
علیه وسلم که حلال آن حساب است و حرام آن عقاب **قسم سیوم** آنکه
از حلال بگیرد در حال عذر آن مقدار که او را بر عبادت معین
شود و زیادت از آن نگیرد این چنین گرفتن خیر است و
حسن است و ادب است و بر آن حسابی و عتابی نیست بلکه موجب
اجر و مدحت است لقوله تعالی اُولٰئِکَ لَهُمْ نَصِیْبٌ مِّمَّا کَسَبُوْا و پیغامبر

کفت

گفت صلی الله تعالی علیه وسلم هر که طلب کند دنیا حلال از برای
دست کوتاه کردن از سوال و نیکویی کردن بر همسایه و [illegible]
کردن بر عیال خود بیاید در روز قیامت همچون ماهتاب درفشان
در شب چهاردهم و این بسبب نیت نیکوست که برای خدای
تعالی کرده بود **سوال** اگر گویی چیست شرط گرفتن حلال تا خیر و
حسن باشد **جواب** دو شرطست **یکی** حال **دوم** قصد اما حال
واجبست که در حالتی نگیرد اگر نگیرد بگیرندش و تقصیر او آنست
که در حالتی باشد که اگر در آن حال آن حلال بگیرد بسبب آن ازو
فرضی یا واجبی یا سنتی یا نفلی فوت شود که آن فرض و واجب
و سنت و نفل افضل باشد از ترک مباح از آنکه ترک مباحات
دنیا از جمله فضیلتهاست چون چنین وقت و حالی باشد آن زمان
عذر است و اما قصد آن است که مقصود او از گرفتن تقویت
باشد بر عبادت خدای تعالی و آن بدان بود که در دل بگذراند که
اگر مقصود تقویت عبادت نبودی من آن را نگرفتمی چون بدین
دو شرط بگیرد آن گرفتن خیر و حسن و ادب باشد اما اگر یکی ازین

دو نباشد آن گرفتن از جملهٔ خیرات نباشد **سوال** اگر گوید که اگر
از دنیا حلال میگیرد برای شهوت آن معصیة باشد یا نی و به سبب آن
عذاب کنند یا نی و گرفتن در حالت عذر فرض است یا نی **جواب**
گرفتن در حالت عذر فضیلت است و نام آن خیر و حسنات است
و گرفتن برای شهوت شر است نه معصیة و در آن حبس و حساب است
و ملامت و عیب کردن نه عذاب آتش **سوال** اگر گوید
چیست آن حبس و حساب **جواب** حساب آنست که پرسیده
شود بنده روز قیامت که از کجا کسب کردی و کجا صرف
کردی و چه مقصود داشتی در کسب کردن و صرف کردن
اما حبس باز داشتن است مدتی از بهشت در عرصات
قیامت میان آنچنان هولها و سختیها تشنه و برهنه و
بنده است این بلا در گرفتن او **سوال** اگر گوید چون
خدای تعالی حلال گردانیده است ملامت و عیب کردن به سبب
آن که چیست **جواب** بدانکه ملامت و عیب کردن به سبب ترک
ادبیست چنانک کسی را بر مایده پادشاهی بنشانند و او ادب

نگاه ندارد ضرورة مستحق ملامت و عیب کردن باشد اگرچه طعام
او را مباح گردانیده است و اصل درین باب آن است که بداند
که خدای تعالی بندگان را بیافریده است برای عبادت خود چنانچه
مر بنده را که از همه وجه او را عبادت کند و همه افعال خود چنان
کند که عبادت باشد بهر وجه که ممکن باشد و اگر چنین نکند
و اتباع شهوت و هوای نفس کند و به سبب آن از عبادت
پروردگار باز ماند هر آینه مستحق ملامت و عیب کردن باشد
ازانکه دنیا سرای خدمت است نه جای تنعم درین اصل
نیکو فهم کن این بود جمله که خواستیم بیان کردن آن در اصلاح
کردن نفس و لگام کردن او را بتقوی نیکو تامل کن آن را و بران
کار کن که مقصود آن است تا خیر بسیار ترا در دنیا و آخرت
حاصل آید ان شاء الله تعالی و الله الموفق **فصل** بر تو باد ای
طالب عبادت بجد و جهد تمام بقطع این عقبه بزرگ و دراز که
اینست بزرگترین و سخت ترین عقبات و مونة او بسیار است
و فتنهٔ او بزرگ ازانکه هرکه از خلق هلاک شد و با خدای تعالی رسید

یا بسبب دنیا بود یا خلق یا شیطان یا نفس و حجاب در راه حق
همین چهار است پس در هر یکی نکته مقنع بشنو اما دنیا واجبست مر
ترا که حذر کنی از و و زاهد باشی در و ازانکه کار از سه حال خالی
نیست یا تو اهل بصیرتی و یا اهل همتی در عبادت خدای تعالی یا اهل
غفلتی اگر اهل بصیرتی بسنده است مر ترا که بدانی که دنیا دشمن
داشته خدای تعالی است و خدای تعالی دوست تو است و دنیا
عقل ترا نقصان میکند و عقل قیمت تو است و اگر اهل
همتی در عبادت و اجتهاد پس بسنده است مر ترا که بدانی
که شومی دنیا بحدی است که ترا از عبادت بکلی باز میدارد
بلکه از ارادت عبادت باز میدارد و اگر از اهل غفلتی بسنده است
مر ترا که بدانی دنیا فانی است یا تو از و جدا خواهی شد
یا او از تو جدا خواهد شد پس چه فایده باشد در طلب او و ضایع
کردن عمر عزیز بر و و اما خلق بسنده است مر ترا در کار خلق
آنکه بدانی که اگر با ایشان مخالطت کنی و در هواها با ایشان موافقت
نمائی بره کار شوی بلکه گرفتار گردی و کار تو باطل شود و

اگر با ایشان مخالفت کنی دشمن شوند و ترا برنجانند و کار بر
تو مکدر کنند و تو نیز در عداوت ایشان ضرورةً افتی و اگر ترا
مدح کنند و تعظیم دارند میترسم بر تو که خوف فتنه و عجب باشد
و اگر ترا ذم کنند و حقیر دارند میترسم بر تو که در اندوه افتی
و خشم گیری برای غیر خدای تعالی و این هر دو آفت مهلکه اند
و نیز یاد کن حال خود را با ایشان بعد از آنکه در گور نهند بعد از
سه روز که چگونه ترا فراموش کنند و ذکر تو بر زبان نرانند
گوئی که هرگز ترا ندیده بودند و تو ایشان را ندیده بودی
و در گور نباشد با تو مگر کرم خدای تعالی پس این زیانی باشد
بزرگ که روزگار خود را با ایشان ضایع کنی که بیوفا اند و بسبب
ایشان ترک خدمت خدای تعالی گیری و بازگشت تو در آخر کار
بر وست پس نیکو تامل کن ای مسکین درین سخن که گفتم شاید که راه
راست نموده شوی والله الموفق و اما شیطان بسنده است
مر ترا در کار پرهیزیدن از شیطان آنچه خدای تعالی گفته است مر
نبی خود را قُلْ رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ

رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ای بگوای محمد که پروردگار من پناه میطلبم بتو
از وسوسهای شیطان و پناه میطلبم بتو ای پروردگار من
که حاضر شوند شیاطین بسوی مرا پس هرگاه که بهترین عالمیان
و عاقل ترین و فاضل ترین را این حال باشد و او محتاج باشد
که بخدای تعالی از شیطان پناه طلبد توان دانست که حال دیگری
با کمال جهل و نقصان عقل و غفلت چگونه باشد و اما نفس بسنده
اسپ مر ترا در کار نفس آنچه مشاهده میکنی از حالتها و خواستها
تباه او که در حال شهوت بهیمه است و در حال غضب درنده است
و در حال گناه کردن طفل است و در حالت نعمت فرعون است
و در حالت گرسنگی دیوانه است و در حالت سیری
خرامنده است اگر سیرش کنی همه بفرمان نیست و اگر گرسنه
داری همه فریاد و وسواس و جزع و فزع کند همچو درازگوش
که اگر جو یابد مردمان را برنجاند و اگر گرسنه شود فریاد کند
یکی از صالحان گفته است که تباهی و جهل نفس بحدی
است که چون خواهد که معصیتی کند یا آرزوی رسد اگر در آن وقت

شفیع آری خدای تعالی را و رسول او را و جمیع انبیاء و صلحا را
و عرض کنی بر وی آیات و روایات و یاد دهی از مرگ و گور و
هولهای قیامت و بهشت و دوزخ از آن معصیت و آرزوی
باز نگردد و ترک نگیرد و از شهوت راندن باز نماند فاما اگر زنان
از وی باز گیری گردد هیچ شهوتی نگردد و همه را ترک دهد پس آن نفست
خسته و جهل او پیش تو باد که بهیچ وجه از و غافل نباشی اگر مقصود
سعادت خود داری و حال او همان است که پروردگار عالم
گفته است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و بسنده است این مقدار
تنبیه برای کسی که او عقل دارد و در روایة کرده اند از احمد ارقم بلخی
که او گفت نفس با من نزاع کرد برای بیرون سوی غزا گفتم سبحان الله
خدای تعالی میگوید إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و این مرا خیر میفرماید این
هرگز نباشد نفس را گفتم که تو از خلوت و تنهایی شک آمده بدین
بهانه می خواهی که ملاقات مردمان کنی تا ترا تعظیم دارند گفتم
من ترا در آبادانیها فرود نخواهم آورد قبول کرد باز استوار
نداشتم گفتم خدای تعالی راست گویست با نفس گفتم که من با دشمن اول

کارزار کنم واول کشته شوم قبول کرد وهم چنین بسیار چیزها
برو شمردم همه را قبول کرد در آخر گفتم یا رب مرا بر مکر او مطلع گردان
که میدانم که راست گفته واو دشمن دروغ گو است پس در مکاشفات
خود دیدم گویی مرا نفس میگوید ای احمد هر روز مرا بنازیکی
میکشی بمنع کردن آرزوهای من وهیچکس برین مطلع نه اما اگر با
دشمن جنگ کنم وکشته شوم از عذاب خلاص یابم ومیان مردمان
جاهی حاصل آید که احمد شهید شد پس چون مکر نفس معلوم شد
بخلوت خود مشغول شدم وترک سفر وغزا گرفتم دران سال
پس نیکو نظر کن ای طالب عبادت در مکر نفس وغرور او که بعد از
مرگ جاه میطلبد وبدانک اینجا اصلی است بزرگ وآن آنست
که بدانی عبادت دو نیمه دارد یکی نیمه کسب کردن ودوم نیمه
پرهیز کردن یعنی کسب طاعات وعبادات وپرهیزیدن از
معصیة وفساد واین تقوی است ونیمه پرهیزیدن افضل است
مر بنده را از نیمه کسب کردن وازین است که مبتدیان از اهل
عبادت که در اول درجه باشند به نیمه اکتساب مشغول شوند وهمه

همت ایشان آن باشد که روز روزه دارند وشب قیام کنند
واما کاملان وخداوندان بصیرت از اهل عبادت به نیمه پرهیز
از معاصی مشغول باشند وهمه همة ایشان آن باشد که دل را از
میل کردن سوی غیر خدای تعالی نگاه دارند وشکم را از فضول
حلال نگاه دارند وزبان را از مالایعنی گفتن نگاه دارند وچشم را از
نظر مالایعنی نگاه دارند ومحافظت جمله اعضا هم چنین کنند وازین
معنی گفت عابد دوم از عباد سبعه مر یونس را علیه السلام که ای
یونس بعضی از مردمان نماز را دوست دارند وبعضی روزه
را وبعضی صدقه را وتو روزه گیر از سخن گفتن وصدقه ده
از پرهیز کردن از رنجانیدن مردمان که هیچ نماز وروزه
وصدقه فاضلتر وامیدوارتر ازین نیست پس چون دانستی
که نیمه پرهیزیدن اولیتر است از نیمه کسب کردن اگر هر دو نیمه ترا دست
دهد یعنی هم عابد باشی وهم زاهد کاری بکمال حاصل کرده و
سلامتی وغنیمت بسیار دست دهد واگر هر دو نتوانی باید که جانب
پرهیزیدن رعایت کنی تا ترا سلامتی وامید نجات بود و

اگرنه هر دو نیمه را زیان کرده باشی ازانکه چه نفع کند قیام شب و صیام
روز که بیک ارادت باطله یا بیک کلمه دروغ و یا غیبت همه باطل
شود واز ابن عباس رضی الله تعالی عنهما پرسیدند که چگوئی در دو مرد که
یکی از ایشان خیر بسیار دارد و شر هم بسیار دارد و دوم خیر
هم اندک دارد و شر هم اندک دارد گفت هیچ خیری بسلامتی
برابر نشود و نظر کن اینک ما گفتیم حال مریض است ازانکه علاج کردن
مریض دو نیمه است نیمه دارو خوردن و نیمه پرهیز کردن پس اگر بیمار
هر دو جمع کند خود صحت یابد و اگر هر دو نشواند پرهیز کردن
اولیتر ازانکه با ترک پرهیز هیچ دارو نفع نکند اما پرهیز کردن
با ترک دارو نفع کند و چنین گفته اند که طبیبان هندوستان رنجوران
را به پرهیز کردن علاج کنند و مریض را روزها از اکل و شرب
و کلام باز دارند پس آن صحت یابد بی آنکه دارو دهند پس اینجا
معلوم کردی که اصل کار تقوی است و متقیان باشند در مرتبه
بلند از عبادت پس تو باید بجد و جهد تمام در کار تقوی فصل
علاج کردن چهار عضو که آن اصلند اول چشم و بسنده است

ترا در کار چشم که بدانی مدار کار دین و دنیا بر دل است و فساد و خطر
دل و مشغولی او در اکثر احوال از چشم است و ازین است که علی گفت
رضی الله تعالی عنه هر که چشم خود را نگاه ندارد نزدیک او دل را
قیمتی نیست و دوم زبان است پسنده است ترا در کار زبان اینکه
بدانی سود و غنیمت تو و ثمره رنج و مجاهده تو عبادت و طاعت است
و خطر عبادت و حبط شدن و فساد آن در غالب احوال از قبل زبان
باشد لفظهای باطل تصنع و تزیین و غیبت و دروغ و مثل آن که
زبان بگوید رنج یک ساله بلکه رنج پنج و ده ساله را حبط گرداند
ازینست که گفته اند هیچ چیز مستحق تر از زبان نیست به بند کردن بندی
دراز و دیگر یاد کن انفاس بزرگ را که می توانی که تکلم میکنی در هنگامی
که فضول میگوئی و آن زیان کند ترا اگر گوئی استغفر الله العظیم بسیار
باشد که موافق شود ساعتی عزیز و بیامرزد ترا خدای تعالی و سودی
یابی سود بزرگ یا گوئی لا اله الا الله پس یابی ذاجر و ذخیره که در وهم
و خیال نگنجد یا گوئی اسال الله الکریم العافیت پس بسا باشد که
موافق شود نیکو نظر خدای تعالی و مستجاب شود دعای تو و نجات یابی

از بلای دنیا و آخرت پس نیز یانی است بزرگ و غبنی باشد
بسیار که فوت کنی از انفاس خود این چنین فواید های
بزرگ و مشغول کردانی انفاس و وقت خود را بفضولی که لازم کردد
بر تو ملامت و حساب در روز قیامت و سیوم شکم بسته است ترا
در کار شکم آنکه بدانی که مقصود تو عبادتست و طعام تخم عمل است
که عمل از و میروید پس چون تخم نیکو باشد زراعت بر آید و نیکو بر دهد
و چون تخم تباه باشد زراعت بر نیاید بلکه تباه سازد بر تو زمین
تو که هرگز باصلاح نیاید و خواجه معروف کفته است رحمه الله
چون روزه داری بنکر که بچه چیز افطار میکنی و نزدیک که افطار میکنی
و چه طعام میخوری که بسیار خوردنی باشد که دل از آنچه بوده باشد
بکرداند چنانکه هرگز بحال خود باز نیاید و بسیار خوردنی باشد
که از قیام شب محروم کند و بسیار نظر کردنی باشد که از خواندن
قرآن باز دارد و بسا باشد که بنده طعام بخورد که بسبب آن از
قیام یکساله محروم ماند پس تو باید ای طالب عبادت بنظر دقیق
و احتیاط کثیر در قوت اگر همتی داری در عبادت کردن پروردگار

خود

خود و این در اصل قوت است تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل
کردی پس از آن بر تو باد که ادب کیری چنانکه کفته ایم و الا حامی
باشی مر طعام را و ضایع کننده مر ایام داو فاتست از آنکه یقین
دانستم بلکه بچشم دیدم که چون شکم پر شد اصلاً عبادت نیاید و اگر
باکراه کردن نفس عبادتی کنی در آن هیچ لذتی و حلاوتی نباشد از یست
که کفته اند طمع مبندید در حلاوت عبادت با بسیار خوردن وجه نور
باشد در نفس بی عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این
معنی ابراهیم ادهم رحمه الله تعالی کفته است که بیشتری از مردمان
کوه لبنان را دیدم و همه مرا وصیتی کردند که چون بنای دنیا باز
کردی باید که چهار نصیحت ایشان را بکنی یکی آنکه هر که بسیار خورد لذت
عبادت نیابد دوم آنکه هر که بسیار بخسبد در عمر خود برکت نیابد
سیوم آنکه هر که رضای مردمان طلب کند در رضای خدای تعالی نومید
بود چهارم آنکه هر که سخن بسیار کوید از لایعنی و غیبت از دنیا بر دین
بیرون رود و سهل تستری رحمه الله کفته است که جمع خیرات
در چهار خصلت است و ابدال که ابدال شده اند هم بدین چهار خصلت

شده اند کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق بودن و یکی از
عارفان گفته است که گرسنگی سرمایه ماست یعنی فراغ و سلامتی
و عبادت و حلاوت و علم و عمل و طاعت نافع که حاصل میشود بسبب جوع
حاصل میشود و چهارم دل بنده است مهتر آنکه در کار دل که بدانی که اصل همه
اعضا دل است اگر او فاسد شود جمع اعضا فاسد شود و اگر او صلاح
کرد جمع اعضا صالح گردد از آنکه او بمنزله درختی است و جمع اعضا
بمنزله شاخها آب از درخت میخورند و صلاح و فساد شاخها بصلاح
و فساد درخت بود و مثال دیگر دل چون پادشاه است و سایر اعضا
رعیت او چون پادشاه صالح باشد رعیت نیز صالح بود و چون
پادشاه فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشد پس صلاح چشم
و زبان و گوش و شکم و جز آن دلیل است بر صلاح دل و چون
درین اعضا خللی و فسادی بینی بدانکه از ضعف و فساد دل است
بلکه فساد درو بیشتر است پس کن عنان خود سوی او و او را
در اصلاح آر تا همه در اصلاح آیند یکبارگی پس راحت یکبر و
بدانکه کار دل دشوار است از آنکه بنای کار او بر خواطر است و

وخوا

و خواطر مقدور تو نیست پس واجب است بر تو امتناع کردن از آن
بقدر طاقت خود و بسبب این معنی است که اصلاح دل بر اهل اجتهاد
دشوارترین و مهم ترین کار است چنانکه ابویزید رحمه الله تعالی
گفته است که علاج کردم دل خود را ده سال و نفس خود را ده سال و
زبان خود را ده سال و دشوارترین این هر سه دل یافتم پس تو باید
باهتمام تمام چهار خصلتی که ذکر کردیم از امل و شتاب کردن در کارها
و حسد و کبر و آنکه ما از جمله خصلتهای دل این چهار ذکر کردیم بنا بر آنکه
اکثر عالمان و عابدان بدین مبتلا اند بسا عابد را بینی که امل
خود را دراز کند و آن را نیت خیر پندارد و بسبب آن در کارهای
خیر کاهلی کند و بسیار بینی که در حاصل کردن تعجیل کند و بسبب عجلت از آن
منقطع ماند یا در مستجاب شدن دعای تعجیل کند و از مقصود
محروم ماند یا بر دعای بد کردن بر کسی تعجیل کند و بران پشیمان شود
چنانچه از مهتر نوح علیه السلام روایت کرده اند و بسیار بینی که بر اقران
خود حسد کند و ترک نصیحت ایشان گیرد و در قباحتی و فضیحتی افتد
که هیچ یک از فاسقان و فاجران نکرده باشد و بسبب این معنی بسیاران

ثوری رحمه الله تعالی گفته است که نترسیم بر خون خود مگر از عالمان
و عابدان این سخن ازو پشنگرد اشتند گفت من نمیگویم ابراهیم النخعی
و عطا گفته است که بپرهیز از عابدان که هر که دوستر است
ازیشان مر ترا اگر با او در اناری مخالفت کنی و بگویی که این شر است
و او آزار ترش گشته باشد ایمن مباش که نزدیک سلطان ظالم الحجة
توسعی کند و مالک دینار گفته است که من گواهی عابدان بر همه
خلق بشنوم اما گواهی ایشان بر یکدیگر نشنوم از آنکه ایشان
حاسد یکدیگر اند و فضیل گفت مر پسر خود را که برای من خانه
بخر دور از محله عابدان چه نزدیکی مرا با قومی که اگر از من زلتی
بینند مرا خوار کنند و اگر نعمتی بینند حسد کنند و لهذا اگر عابد
را بینی که بر مردمان تکبر کند و بنظر حقارت سوی ایشان نگرد
گویی بر مردمان منت می نهد بدان دو رکعت نماز که گذارده
است یا گویی از خدای تعالی او را بشارت رسیده است
به بهشت یا گویی یقین کرده است بسعادت خود و شقاوت
جمع مردمان و با این همه اخلاق بد لباس درویشان از

صوف

صوف و گلیم پوشیده است روایت کرده اند که فرقد سنجی بر
حسن بصری در آمد گلیمی پوشیده و حسن حله پوشیده بود فرقد حله
حسن را مساس کردن گرفت حسن گفت چه می بینی جامه من جامه
اهل بهشت است و جامه تو جامه اهل دوزخ است که اهل دوزخ
اصحاب گلیم باشند پس حسن گفت زهد در جامها نهاده اند و
کبر در سینها بخدای تعالی که کبر شما با لباس گلیم بیشتر از کبر کسی است که
پوشش او جامه ابریشم است با علم پس حذر کن ای طالب
عبادت ازین چهار آفت خاصه کبر از آنکه سه اول آدمی را در معصیت
افگند فاما کبر آدمی را در کفر اندازد و فراموش مکن حکایت ابلیس
و فتنه او که کفر او از کبر بود فصل در زهد آنکه چون نظر
کنی بعقل خود بدانی که دنیا را بقائی نیست و مضرت او بیش از
نفع اوست و تبعات او رنج تن و مشغولی دل است در دنیا
و عذاب دردناک و حساب دراز در آخرت چون این بدانستی
پس زهد کن در فضول او و نگیری از آن مگر مقداری که از آن
چاره نباشد در عبادت خدای تعالی و تنعم و لذت را ترک گیری

برای بهشت و نجات از دوزخ بدانی که در خلق وفائی نیست
ترک مخالطت ایشان کنی مگر در چیزی که چاره نباشد که رنج
ایشان بسیار است از یاری ایشان و صحبت با کسی کنی که از صحبت
و خدمت او زیان نباشد و بدانی که شیطان خبیث است و
پیوسته در عداوت تست پناه طلبی بپروردگار خود از آن سگ
لعین و از حیلهای و مکرهای او ایمن نباشی پس اسیب
او را بذکر خدای تعالی و پاک دار بدان پس از آنکه ظاهر شود عزیمت
مردان چنانک گفت خدای تعالی اِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَی الَّذِیْنَ آمَنُوا
وَعَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُوْنَ و بدرستی که راست گفته است ابو حازم
رحمه الله تعالی که چیست دنیا و چیست شیطان اما دنیا آنچه گذشت
خوابی بود و آنچه باقی است آرزوهاست و اما شیطان پس والله
اگر مطیع شود نفع نکند و عاصی شود و زیان نکند و بدانی
جمل این نفس را و طلب کردن او مر چیزی را که مضرت و هلاکت
است پس نظر کنی نظر کردن علمای و عقلای آنانک نظر ایشان
سوی حال است پس لکلام تقوی محکم کنی او را از جمله آرزوهای

او وسعی

او وسعش کنی از جمیع آنچه بدان محتاج نیست از فضول کلام و
نظر و لباس و از همه فضولها از آنک در گرفتن فضول ضروری نیست
که خدای تعالی بر بندگان خود فراخ گرفته است و هر چه ایشان را
در کار دین مضر است از آن مستغنی کرده است پس چه حاجت
بگرفتن فضول و بدانک هرگاه که تو ترک دنیا کردی و ترا نام
زاهد شد گویی ترا بهر از نام ستوده شد و از جمله منقطعان
شدی سوی خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که ایشان از
اهل انس اند بخدای تعالی و هرگاه که با شیطان محاربه کردی
تو از جمله مجاهدان شدی در راه خدای تعالی و از جمله کسانی
شدی که خدای تعالی در باب ایشان گفته است شیطان را
اِنَّ عِبَادِیْ لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ ای نیست مر ترا
بندگان من قوتی و چون تقوی کردی تو از جمله متقیان شدی
که مر ایشان راست سعادت دنیا و آخرت و از پیشتری
ملایک مقرب فاضل شدی چون این همه کردی این دراز و سخت
را قطع کردی و چیزها همه مانع مقصود تو بود پس انداختی

وبا آنکه این عقبه سخت است و دشوار است تا دل ننهد از بی
و نترسی که با عنایت خدای تعالی نیک آسان است و میخواهیم از خدای تعالی
که ما را و شما را توفیق و یاری دهد و آسان کرداند که او کفایت
کافی مر هر مهم را و یاری خواهیم در هر دشواری که بدست قدرت
اوست خلق و امر و او بر هر چیزی تواناست پس این بود
آنچه خواستیم که در شرح چهار مانع عبادت بگوییم و لا حول و لا
قوت اِلّا بالله العلی العظیم **عقبه چهارم** و آن عقبه عوارض است
و عوارض آن باشد که پیش آید پس ازین بر تو باد ای طالب عبادة
بدفع کردن عوارض که مانع اند مر ترا از عبادت و گفته ایم که عوارض
چهار است یکی ازان مطالبه نفس است برزق و دفع کردن آن
بتوکل است بخدای تعالی و وجوب توکل بسبب دو چیز است **یکی**
آنکه تا ترا فراغ حاصل شود برای عبادت کردن و اگر متوکل نباشی
عبادت نتوانی کرد بسبب مشغولی ظاهر بطلب و کسب و بسبب
مشغولی دل بجواست و ارادت و فراغ دل در عبادت شرط است
تا حاصل کرد چنانچه حق عبادتست و آن حاصل نیست مگر متوکلان را

بلکه میگویم هرکه او ضعیف دل باشد تا چیزی او را موجود نبود دلش
قرار نگیرد و کم باشد که این چنین کسی را کاری بزرگ دینی یا دنیایی
بدست آید و **از شیخ** خود این سخن بسیار شنیده ام که کار بمراد خاطر
در عالم دو مرد را میسر شود **یکی** مردی که متوکل باشد **دوم** آنکه متهور
یعنی بی باک باشد گفتم من که این کلامی جامع است در معنی خود
از آنکه متهور چون خواهد که کاری شروع کند بقوت تمام شروع
کند و هر چیزی که او را بدان کار مانع است التفات نکند پس
هرآینه کار بمراد او شود و بمقصود خود برسد و آنکه متوکل است
چون خواهد که کاری کند بقوت تمام و یقین با کمال بوعده خدای تعالی
شروع کند و او را بضمانیت خدای تعالی ثقه تمام باشد و التفات
نکند بآدمی که او را بترساند و بشیطان که او را وسوسه کند
پس هرآینه بمطلوب و مقصود خود ظفر یابد و اما آن بیچاره
کسی که ضعیف است و دایما در توکل و تردد و تحیر است همچون
دراز گوش در جای علف خوردن و چنانکه مرغ در قفص دایما
منتظر آنکه خصم کی آید و علف و دانه بیارد کم باشد که اینچنین کسی

قصد کاری کند و اگر انکه قصد کند کم باشد که بدان ظفر یابد یعنی
اصحاب همت را از ابنای دنیا که مرتبه بلند دنیا نیافتند مگر
مگر انکه از جان و مال خود بگذشتند و اما ملوک که برای حاصل کردن
مملکت از جان و مال خود می خیزد و با خصم تیغ میزند بدین قصد
یا مملکت دست دهد یا هلاکت شود گفته اند که معاویه روز جنگ
با علی رضی الله تعالی عنهما چون هر دو لشکر بدید گفت هر که بلندی
طلبد از سر جان خود بخیزد و اما بازرگانان برای حاصل کردن
مال و نفایس در دریاها در آیند و سفر بر و بحر اختیار کنند و جان
و مال خود را در خطرها افکنند و اما این بیچاره بازاری
که دل او ضعیف است و در بیت او سپست و علایق دل از
نفس و اهل و مال قطع نمی تواند کرد و دایما از خانه بدوکان و
از دوکان بخانه است کم باشد که بمرتبه شریف رسید
چنانکه ملوک و بازرگانان بلکه اگر دران دوکان درمی سود کند
نزدیک او کاری عظیم بود این است حال طالبان دنیا
و اما طالبان آخرت بدانکه سرمایه ایشان این خصلت است

که از توکل گویند و قطع کردن دل از جمیع علایق از انکه چون توکل
کردند توانستند که بفراغ باطن بعبادت بخدا تعالی پردازند و بجمع
التفات نکنند و بی باک وار بر روی زمین سفرها کنند و در بیابانها
در آیند و در کوهها و غارها وطن سازند لاجرم مردان دین شدند
و در میان مردمان حریت یافتند و بحقیقه بادشاهان روی
زمین ایشان اند از انکه هر جا که خواهند بروند و هر جا که خوش
آید فرود آیند و هر کاری که بزرگترین کارهاست از علم و عبادت
قصد کنند و ایشان را هیچ مانعی و زاجری نیست و همه جایهای
نزدیک ایشان یکسان است و قول رسول صلی الله تعالی علیه و سلم
من احب ان یکون اکرم الناس فلیتق الله و من سره
ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله و من سره ان یکون
اغنی الناس فلیکن بما فی ید الله اوثق مما فی یدیه اشارت
برین دارد و معنی حدیث آن است هر که خواهد که قوی ترین مردمان
باشد گو بر خدای تعالی توکل کن و هر که خواهد که توانگر ترین مردمان
باشد گو اعتماد کند بدانکه نزدیک خدای تعالی است بیش از انکه

بر دست اوست و روایت کرده اند که داود علیه السلام مر پسر خود
سلیمان علیه السلام را گفت ای پسر تقوی مرد به سه چیز معلوم میشود
بحسن توکل او در انچه نیافته است و بحسن رضای او در انچه یافته
است و بحسن صبر او در انچه فوت کرده است و سلیمان خواص
رحمه الله تعالی گفته است که اگر مردی بصدق بر خدای تعالی توکل کند
بادشاهان و هر که جز ایشان است بدو محتاج باشند و او
بکسی محتاج نگردد و چگونه محتاج گردد انکه مولی و غنی و حمید است
و ابراهیم خواص رحمه الله تعالی گفته است که در بیابان جوانی
را دیدم گوئی سبیکه نقره است گفتم کجا خواهی رفت گفت
مکه گفتم بی زاد و راحله گفت ای سست یقین انکه میتواند که آسمانها
و زمینها را نگاه دارد میتواند که مرا بی زاد و راحله در مکه برساند
ابراهیم میگوید چون بمکه رسیدم دیدم که آن جوان در طواف
است چون مرا دید گفت ای شیخ هنوز یقین تو همچنان سست
است و ابو مطیع حاتم اصم را گفت شنیده ام که بیابانها قطع
میکنی بتوکل بی زاد و راحله حاتم گفت زاد من چهار چیز است

گفت

گفت چیست آن حاتم گفت دنیا و آخرت را مملکت خدای تعالی
میدانم و همه خلق را بندگان خدای تعالی میدانم و روزی
همه بدست قدرت خدای تعالی میدانم و حکم خدای تعالی در همه روی
زمین نافذ میدانم ابو مطیع گفت نیکو زاد است زاد تو ای
حاتم و هر آینه بتوانی قطع کردن باین زاد بیابانهای آخرت را
و اما سبب دوم که موجب توکل است آن است که در ترک او خطری
عظیم است گفتم من خدای تعالی رزق را و آفریدن را یکجا ذکر کرده
است چنانکه گفت والله خلقکم ثم رزقکم پس معلوم شد
بحقیقت که رزق از خدای تعالی است نه از غیر او همچون آفریدن
چون بنده اکتفا نکرد پس وعده رزق کرد و گفت قوله تعالی ان الله
هو الرزاق ذو القوة المتین بدین نیز چون بنده اکتفا نکرد
پس رزق را ضامن شده است چنانکه گفت و ما من دابة فی الارض
الا علی الله رزقها برین نیز چون بنده اکتفا نکرد پس بیان
رزق سوگند یاد کرده است چنانکه گفت فورب السماء و الارض
انه لحق برین نیز چون بنده اکتفا نکرد بتوکل کردن امر کرده است

وَانذار وابلاغ کرده چنانک گفت وَتَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی
لَا یَمُوتُ وَعَلَی اللّٰهِ فَتَوَکَّلُوا اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ پس کسی که قول او را
اعتبار نکند و بوعدهٔ او بسنده نکند و بضمانیتهٔ او دل را قرار نکیرد اند
و بقسمت او قانع و راضی نباشد و بفرمان او باک ندارد بنکر که
حال او چکونه باشد و درین جهان و دران جهان او را چه بلاها و
عذابها پیش آید و بکدام فتنها کرفتار شود بخدائی که این مصیبتی سخت
است و غفلتی بزرک رسول صلی الله تعالی علیه وسلم پسر عمر را رضی الله
تعالی عنه گفت چکونی تو اکر باقی مانی تا انکه قومی یکساله رزق را
ذخیره خواهند کرد و بضعف یقین پیدا شوند جواب داد پسر عمر
رضی الله تعالی عنه که یا رسول الله صلی الله تعالی علیک و علی آله و اصحابه
معاذ الله که من روی خدا نا ترسان ببینم و حسن بصری رضی الله
تعالی عنه گفته است لعنت خدای تعالی بر قومی باد که پروردکار ایشان
برسانیدن رزق ایشان سوکند یاد کرد و ایشان استوار نداشتند
و چون این آیه فرود آمد قوله تعالی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ
ملایکه کفتند بنی آدم هلاک شدند پروردکار در خشم آوردند و

استوار

استوار نداشتند تا بو رسانیدن رزق سوکند خورد اویس قرنی
رضی الله عنه کفته است اکر عبادت کنی خدای تعالی را عبادت
همه اهل آسمان و زمین هیچ قبول نکند از تو تا تو وعدهای
او را استوار نداری و بحقیقت ندانی کفتند چکونه او را استوار
داریم کفت بدانچه ایمن باشید از رسیدن رزق و فارغ دارید
تن خود را برای عبادت او و هرم بن حیان مر اویس رضی الله
تعالی عنه را کفت کجا سکونت کنم کفت در شام هرم بن حیان
کفت حال عیش در شام چیست کفت وای برین دلها که در ان شک
مخلوطست پس نفع نکند آن دلها را مواعظ روایة کرده اند که کفن
دزدی بر دست بایزید بسطامی توبه کرد روزی او را
از حال و کار پرسید کفت هزار کور کشادم روی هیچکس طرف قبله
ندیدم مکر روی دو کس پس مریدی کفت سبب کردانیدن
روی ایشان از قبله چیست کفت از انکه ایشان خدای تعالی را در کار
رزق استوار نداشتند سوال اکر کوی خبر کن ما را از حقیقه توکل
و حکم او و انچه واجبست بر بنده از توکل در کار رزق جواب بدانکه

این ترا بدانستن چهار فصل معلوم شود یکی بیان لفظ توکل و بیان
موضع توکل و بیان حد توکل و بیان علاج توکل فاما لفظ توکل
آنست بدانکه آن لفظ مشتق از وکالت است پس توکل کردن
بر کسی آن باشد که ورا بمنزله وکیل کار خود و ضامن صلاح خود
دانی بی تکلف و کراهیته برو بسنده کنی و اما موضع توکل بدانک
توکل در سه جای باشد یکی در موضع قسمت و آن آن است که بر خدای
تعالی اعتماد کنی انچه قسمت تو کرده است آن از تو فوت شدنی
نیست از انکه حکم او بدل نشود دوم در موضع یاری طلبیدن و آن
اعتماد کردن است بر یاری کردن خدای تعالی چون در راه مجاهده
کرده باشی لقوله تعالی فاذا عزمت فتوکل علی الله وقوله تعالی
ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم وقوله تعالی کان حقا علینا
نصر المؤمنین واین واجب است بوعده سیوم در موضع رزق است
واین فرض لازم است مر بنده را بدلیل عقلی ونقلی ومقصود ما اینجا
از بیان توکل معرفت این توکل است پس موضع توکل رزق مضمونست
یعنی رزقی که خدای تعالی ضامن شده است وبدانکه رزق چهار قسم است

مضمون ومقسوم ومملوک وموعود اما رزق مضمون آن است که
غذای آدمی است وبدان قوام بنیه است وخدای تعالی که ضامن شده
است این رزق را ضامن شده است وتوکل کردن درین واجبست
بر بنده بدلیل عقلی وشرعی از انکه خدای تعالی ما را تکلیف کرده است
بعبادت وطاعت خود بتن ما وضامن شده است چیزی را
که قوام بدن بدان چیز است تا قیام نماییم بر انچه تکلیف کرده
است پس چاره نیست ما را از چیزی که بدان قوام بنیت باشد
دیگر از مشایخ کرامیه بر اصل مذهب خود سخنی خوب گفته است و
آن آنست که گفت بر خدای تعالی واجبست رسانیدن رزق بندگان را
بسبب چیز یکی انکه او سید است وما بندگان او و بر سید واجب
نفقه بنده چنانچه بر بنده واجبست خدمت سید دوم انکه خدای
تعالی بندگان را محتاج رزق آفریده است و راه طلب او ایشان را
ننموده از انکه نمیدانند که رزق ایشان چیست وکجاست وکی خواهد
رسید تا بعینه طلب کنند در انجا ودر انوقت چون چنین است
واجبست بر وی که آن مونت را از ایشان کفایت کند ورزق

ایشانرا بدیشان برساند وسیوم آنکه ایشانرا عبادت وطاعت
خود تکلیف کرده است وطلب رزق مانع است از عبادت
پس واجب است بر وی که موونت را کفایت سپارند تا بفراغ
دل عبادت تواند کرد واین سخن کسی است که بر اسرار ربوبیت
مطلع نباشد از آنکه کسی بر خدایتعالی چیزی واجب گوید خطا گفته
باشد وما فساد آن سخن در فن علم کلام بیان کرده ایم واما رزق
مقسوم آن است که خدایتعالی قسمت کرده است هر یکی را از بندگان
خود آنچه خورند وآشامند وپوشند هر یکی را بمقداری
ودر وقتی مخصوص ومعین که از آن زیاده ونقصان نشود ومقدم
ومؤخر نگردد چنانکه رسول گفت صلی الله تعالی علیه وسلم که رزق
قسمت کرده شده است واز آن فراغ حاصل آمده است یعنی بتقوی
متقی زیاده نشود ونه بمعصیت عاصی نقصان گردد واما مملوک آنست
که هر کسی آنرا ملک میکند از اموال دنیا چنانچه خدایتعالی نقد
قسمت کرده است قوله تعالی وَأَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم ای مما ملکناکم
واما رزق موعود آن است که خدایتعالی متقیانرا وعده کرده است

بشرط تقوی از وجه حلال بی زحمت برساند چنانکه گفت وَمَن
يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ای هر که
پرهیزکاری کند خدایتعالی او را از دشواریها بیرون شدن بخشد
ورزق رساند او را از جائی که نداند این بود اقسام رزق وتوکل
که واجب است در رزق مضمون واجب است اما حد توکل اعتماد کردن
دل است بخدایتعالی جز بدین ونا امید شدن از جز خدایتعالی
وبعضی گفته اند توکل ترک تعلیق است وتعلیق ذکر قوام بنیه است
بچیزی جز خدایتعالی ونزدیک من هر دو قول یک اصل باز گردد
وآن اعتماد کردن دل است بر آنکه آنچه بدان قوام بنیه است
از خدایتعالی است نه بکسی دیگر جز او ونه بحطام دنیا ونه باسباب
وخدایتعالی خواه بسببی قوام بنیه بخشد وخواه بغیر سبب چون این را
در دل بگذرانی وبدان ثابت باشی ودل از مردمان واسباب
بکلی برکنی ترا توکل چنانچه حق آن است حاصل شد اما علاج
توکل آن است که ضمانت خدایتعالی بر رزق یاد کنی وقوی ترین
علاج ذکر جلال خدایتعالی وکمال او در علم وقدرت خود وپاکی او از خلف

وعده وسهو کردن وعجز ونقصان چون بنده بدین اذکار مواظبت
کند باعث شوند او را بر توکل کردن بر خدای تعالی در رزق سوال
اگر گوئی روا باشد بنده را طلب رزق کردن بجای جواب بدانکه رزق
مضمون که آن غذای وقوام بنیه است وازان چاره نیست
ممکن نیست که آنرا طلب کنیم ازانکه آن فعل خدای تعالی است
به بنده همچون حیوة وموت که بنده نه بر تحصیل آن قادر است
ونه بر دفع آن اما رزق مقسوم از اسباب خود بنده را طلب آن
حاجت نیست ازانکه لابدی بنده را از رزق مضمونست وآنرا خود
خدای تعالی ضامن شده است واما قوله تعالی وَابْتَغُوا مِنْ
فَضْلِ اللّٰهِ مراد علم وثواب است سوال اگر گوئی که این رزق
مضمون را سببها است روا باشد که ما این سببها را طلب کنیم
جواب بدانکه لازم نیست بر تو طلب کردن اسباب ازانکه
خدای تعالی اگر خواهد بسبب رساند واگر خواهد بغیر سبب پس چگونه
لازم باشد بر ما طلب سبب ونیز خدای تعالی ضامن مطلق شده است
بی شرط طلب وکسب قوله تعالی وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ

رزقها

رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا ونیز چگونه روا باشد
بنده را طلب کردن چیزی که جای آن نداند ازانکه معلوم نیست
که کدام چیز سبب رزق او است وکدام چیز غذای او خواهد شد
ونیز بسنده است ترا که بدرستی انبیای واولیای متوکلان
در اکثر احوال رزق را طلب نکرده اند ومجرد برای عبادت
شده اند واجماعست که هرچه ایشان کرده اند بامر خدای تعالی
کرده اند وبی فرمان او نبوده اند پس پیدا شد ترا که طلب رزق کردن
وطلب اسباب او بنده را از امور لازمی نیست سوال اگر گوئی
که رزق بطلب زیاده شود وبترک طلب نقصان گردد یا نی جواب
بدانکه بطلب وترک زیاده ونقصان نشود زیرا که رزق هر یکی
در لوح محفوظ مقدر وموقت کرده اند وحکم خدای تعالی بدل نشود
وقسمت او متغیر نگردد این است قول صحیح نزدیک علمای
ما رحمهم الله تعالی وبعضی از مشایخ خلاف این گفته اند چنانچه حاتم
اصم وشقیق بران رفته اند که بدرستی بفعل بنده رزق زیاده
گردد ونه نقصان شود لیکن مال زیاده ونقصان گردد واین تمام است

زیرا که دلیل هر دو محل یکی است، و آن کتابت و قسمت است
والیه الاشارة بقوله تعالی لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا
بما آتیکم، و اگر بطلب زیاده شدی و بترک نقصان گشتی هر آینه تأسف
و فرح را جای بودی آنگاه بتقصیر و توانی فوت شدی و بکوشش
و طلب حاصل شدی و ازین است که رسول صلی الله تعالی علیه و سلم دو تن
را چون پاره نان بداد و بگفت هاک لو لا تأتها لأتتک ای بگیر
این را اگر تو نیامدی این بر تو آمدی سوال اگر گوئی که ثواب
و عقاب نیز در لوح محفوظ نبشته اند و با این همه بر ما فرض است
طلب کردن آن و زیاده شود بطلب و جهد و نقصان میشود بترک
طلب جواب بدانکه ثواب ازان واجب است که خدای تعالی طلب این
بر ما واجب گردانیده است و بترک آن وعید کرده است و
بثواب پس آنکه عمل کنیم ضامن نشده و فرق میان کار رزق
و میان ثواب و عقاب در یک نکته است و آن آن است که
علمای ما گفته اند که هر چه در لوح محفوظ نبشته اند دو قسم است
یکی قسم مطلق است بی شرطی و معلق بفعل بنده نیست و آن

رزقها است و اجلها نه بینی که خدای تعالی آن هر دو را در چه شکل در
قرآن مطلق ذکر کرده است بغیر شرط چنانک گفت و ما من
دابة فی الارض الا علی الله رزقها ای نیست هیچ جنبنده
بر روی زمین مگر آنکه رزق او بر خدای تعالی است و دیگر چنانکه
فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون
ای چون اجلهای ایشان سپری شود پس و پیش نشوند مر آن اجل را
بساعتی و صاحب شرع صلی الله تعالی علیه و سلم گفته است که
چهار چیز است که ازان فراغ حاصل شده است یکی صورت
ظاهر که آنرا خَلق گویند دوم سیرت باطن که آنرا خُلق
گویند سیوم رزق که قسمت شده است چهارم اجل که تقدیر
کرده است و قسم دوم معلق و مشروط است بفعل بنده و آن
ثواب و عقاب است نه بینی که خدای تعالی این هر دو را چه شکل در
قرآن معلق بفعل بنده ذکر کرده است و گفته است ولو ان
اهل الکتاب آمنوا واتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم ولادخلناهم
جنات النعیم ای اگر این اهل کتاب ایمان آورندی و تقوی

کنند هر آینه گناهان ایشان را بیامرزم و در آریم ایشان را در بهشت
سوال اگر گوئی که طالبان را می بینم توانگر و مالدار و تارکان را
می بینم فقیر و عاجز جواب بدانکه تو نیافته این را که بسا طالب محروم
و فقیراند و بسا تارک مرزوق و غنی ولیکن بتامل نظر کنی بسیار باشند
که طالب اند و فقیراند و تارک اند و غنی اند این تقدیر خدای
تعالی عزیز علیم است و تدبیر پادشاه حکیم است سوال اگر گوئی
در دشت و بیابان بی توشه در رویم و آنجا سکونت کنیم جواب
بدانکه اگر قوت دل داری بخدای تعالی و بر وعده اعتماد تمام بیرون رو
و اگر همچون عوام بیچاره بعلایقها و بلاها مشغول باش و من از امام
ابو المعالی رحمه الله تعالی شنیده ام هر که با خدای تعالی معامله کند
بعادت مردمان خدای تعالی با او معامله کند بر عادت مردمان
در کفایة مونتها و این سخنی است نیک خوب و زیر این فواید بسیار
است کسی که دران تامل کند سوال اگر گوئی خدای تعالی گفته است
وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى ای توشه برگیرید که بهترین
توشها تقوی است جواب بدانکه درین آیة دو قولی است یکی

انکه مراد ازین توشه توشه آخرت است و لهذا گفت اِنَّ خَيْرَ
الزَّادِ التَّقْوٰى و نگفت اِنَّ خَيْرَ الزَّادِ حُطَامُ الدُّنْيَا وَ اَسْبَابُهَا
دوم انکه قومی در راه حج توشه نمی بردند و از مردمان سوال میکردند
و بیخواست شدند و ایذای رسانیدند امر کرده شدند بتوشه برگرفتن
بسبب تنبیه یعنی که توشه برگرفتن از مال خود بهتر است نه سوال
کردن از مردمان و تکیه کردن و دل بستن بدیشان سوال
اگر گوئی متوکل را روا باشد که در سفرها توشه برگیرد یا نی جواب
بدانکه بسا باشد که متوکل توشه برگیرد و لیکن دل او بان متعلق نباشد
که این البته رزق و قوام وی است بلکه تعلق دل او بخدای تعالی
باشد و همه اعتماد او بر وی بود و گوید که بدرستی رزق مقسوم است
و از وی فراغ شده است و اگر خدای تعالی خواهد قایم دارد بنیت
مرا با این رزق یا بغیر او و بسا باشد که بنیت مسلمانی برگیرد و کار
در برگرفتن توشه و ترک آن نیست بلکه کار در دل است باید که
دل متعلق نباشد مگر بوعده خدای تعالی و ضمانیة او از انکه بسیار کسی
که در سفر توشه برگرفت و دل او با خدای تعالی است نه بر توشه

وبسا کسی تو بر نگرفت و دل او متعلق بتوشه نیست نه بخدا یتعالی
سوال اگر گوئی رسول صلی الله تعالی علیه وسلم واصحاب او و سلف صالح
توشه بر گرفته اند جواب گویم مر ترا که لاجرم توشه بر گرفتن مباحست
نه حرام بلکه حرام معلق داشتن دلست بتوشه و ترک گرفتن از
توکل بر خدا یتعالی و نیز چه گمان می بری بر رسول صلی الله تعالی علیه وسلم
که حق تعالی او را امر کرده باشد که وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ
و از امر خدا یتعالی عاصی شده باشد و دل معلق بطعام و شراب بود
یا بدرم و دینار بود کلا و حاشا که چنین باشد بلکه دل او با خدای
تعالی بود و توکل او بر خدا یتعالی بود و او نیست که جمله دنیا بر وی عرض
کردند و کلید خزینهای زمین بدو آوردند قبول نکرد و آنکه توشه
بر گرفتی بنیة خیر بر گرفتی نه بسبب میل دل بتوشه و معتبر نیة است
پس بیدار شو از خواب غفلت و فهم کن تا راه یابی ان شاء الله تعالی
سوال اگر گوئی بهتر چیست در سفر توشه بر گرفتن یا ترک دادن
جواب بدانکه آن حکم مختلف شود باختلاف حال اگر کسی است که
او مقتدی است و میخواهد که سفر کند با یاران و بداند که بر گرفتن

توش

توشه مباح است یا خود بدان نیت که خیری کند یا یاری
دهد برادر مسلم را این چنین کسی را توشه بر گرفتن اولیتر و اگر تنهاست
و قوی دل است بخدا یتعالی و توشه او را مانع است از عبادت
کردن اینچنین کسی را ترک توشه افضل است نیکو فهم کن این را و الله
الموفق و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عارض دوم از خطر
کارهاست در عاقبت و دفع به تفویض است بخدا یتعالی پس تو باید
تفویض کردن بخدا یتعالی همه کار و این به سبب دو چیز است یکی
آنکه ساکن شدن دل در حال از آنکه چون صلاح و فساد عاقبت
کار ندانی هر آینه پریشان دل باشی و چون کارها بخدا یتعالی تفویض
کردی و دانستی که او ترا نخواهد و نفرماید مگر صلاح و خیر تو ایمن
شدی از خطر و دلت ساکن شد در حال و این امن و راحت
و سکونت دل غنیمت عظیم است و شیخ من در مجالس خود این
سخن بسیار گفتی که دَعِ التَّدبیرَ اِلَی مَنْ خَلَقَکَ وَتَستَرِیح ای تدبیر را
بکسی که ترا آفریده است بگذار و راحت بگیر و دوم حاصل شدن صلاح
و خیر در استقبال از آنکه عاقبت کارها معلوم نیست بسا شر که در صورت

خیر بود و بسا زیان که بصورت نفع باشد و بسا زهر که بصورت
شهد باشد و تو جاهلی بعاقبت کارها و اسرار کارها پس اگر
کاری را قطع کرده بخواهی و شروع کنی باختیار خود حکما پس
چه نزدیکتر است که در هلاکت افتی و ندانی حکایت کرده اند
که یکی از عابدان خواست از خدا تعالی که ابلیس را بدو نماید او را
گفتند از خدا تعالی عاقبت خیر خواه نشنید و همان خواست چون
خدا تعالی شیطان را بر او اظهار کرد عابد قصد کرد تا او را بزند ابلیس گفت
اگر عمر تو صد سال نبودی من ترا هلاک کردمی عابد بقول او مغرور
شد و با خود گفت که هنوز عمر من دراز است چند گاه دیگر عیش
کنم و هرچه خواهم ذوق گیرم پس توبه کنم بفسق و فساد مشغول شد
و ترک طاعت و عبادت گرفت قضا را تقدیر رسید و هلاک
ابد شد پس این حکایت بیدار کننده است بر ترک درخواست
و لجاج کردن در مطلوب و نگاهدار خود را از طول امل که آن آفتی
بزرگ است اما اگر کاری را بخدا تعالی تفویض کنی و از و بخواهی
کمالیکه صلاح و خیر تست آن کند نه بینی مگر خیر و صلاح حکایت

کرده است خدا تعالی از بنده صالح خود که گفت وافوض امری
الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقاه الله سیئات ما مکروا یعنی
گفت سپردم کار خود را بخدا تعالی که او بیناتر است به بندگان
خود پس نگاهداشت او را خدا تعالی از بدیها آنچه مکر میکردند بس
نه بینی که چگونه این تفویض نگاهبان او گشت از بدیها و یاری
کرده شد بر دشمنان و رسانید بمراد خود پس تامل کن تا توفیق
یابی سوال اگر گوئی خبر کن ما را از معنی تفویض و حکم آن جواب
بدانکه اینجا دو فصل است که بدان مقصود روشن شود یکی
موضع تفویض و دوم معنی او و حد او و ضد او و اما موضع تفویض
بدانکه مرادها بر سه قسم است یکی مرادی است که یقین
بدانی بی شک که شر و فساد است چنانکه آتش و عذاب و
در عمل چنانکه کفر و بدعت و معصیة پس این چنین مرادی
اصلا طلبیدن نشاید دوم مرادی است که آن میدانی
قطعاً که صلاح و خیر است چنانکه بهشت و ایمان و طاعت
عبادت و سنت و جماعت ترا خواستن این چنین مرادی

بحکم و قطع است و این جای تفویض نیست از انکه در طلب او هیچ نوع
خطر نیست و بی شک خیر و صلاح است و سیوم مراد یست
که ندانی قطعاً که ترا درو صلاح است یا فساد و آن همچون نوافل و
مباحات است و این است موضع تفویض و روا نیست مر ترا
که نوافل و مباحات را بر سبیل قطع و حکم بخواهی بلکه باستثنای
و شرط خیر و صلاح بخواهی پس چون ارادت خود را باستثنای
قید کنی آن تفویض باشد و اگر استثنا نکنی و بقطع و حکم بخواهی
آن طمع است ناستوده و منهی پس موضع تفویض هر مرادیست
که درو خطر است و آن آنست که بصلاح خویش دران یقین ندانی
و اما معنی تفویض شیخ من گفته است که تفویض ترک اختیار
چیزیست که درو بیم خطر است بمدبر مختار علیم بمصلحت خلق
و شیخ ابی محمد سنجزی رحمه الله تعالی گفته است تفویض ترک اختیار
تو است در کار مخاطره بسوی مختار مطلق تا اختیار کند مر ترا
چیزی که دران خیر تو است و شیخ ابو عمر گفته است که تفویض
ترک طمع است و طمع خواستن چیزی مبهم است بحکم پس انست

عبارات مشایخ و من میگویم در حد تفویض که تفویض خواستن
صلاح است و طلب حفظ کردن بهست از خدای تعالی در چیزی
که درو از خطر ایمن نیستی و ضد تفویض طمع است و طمع بر دو
نوع است یکی در معنی رجا است و خواستن چیزی که دران
خطر نیست و یا خواستن چیزی با خطر باستثنا و این طمع ستوده
است چنانچه ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه السلام گفت
وَالَّذِیٓ اَطْمَعُ اَنْ یَّغْفِرَ لِیْ خَطِیٓئَتِیْ یَوْمَ الدِّیْنِ اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ
ای خدای که طمع دارم از وی بیامرزد مرا گناهان من روز قیامت
و دوم طمع مذموم است که رسول گفت صلی الله تعالی علیه و سلم پرهیز
از طمع که فقری حاضر است و شیخ من گفته است که طمع مذموم
دو چیز است یکی ساکن شدن دل بمنفعتی که دران شک است
و دوم خواستن چیزی با خطر بر سبیل قطع و حکم ارادت است
در مقابله تفویض و اما علاج تفویض آنست که خطر عاقبة
کارها یاد کنی و امکان هلاکت و فساد دران تصور کنی
قوی ترین علاج آن است که عجز و ضعف خود را از نگاه داشتن

بجداز

از انواع خطر و اشباع از اقشا دین در خطرها یاد کنی چون بدین
دو موظبت کنی ترا بدان آرد که همه کارها بخدایتعالی تفویض کنی
و نطلبی هیچ کاری را مگر بشرط خیر و صلاح سوال اگر کوئی چیست
آن خطر که بسبب آن تفویض در کارها واجبست جواب بدانکه
خطر در جمله دو خطر است یکی خطر شک که باشد یا نباشد
و بدان رسی یا نرسی و این چنین چیز محتاجست باستثنای
دوم خطر فساد انکه یقین نمیدانی که دران صلاح نفس تست
یا فساد درین محتاجی تو بتفویض کردن بدانکه عبارت ائمه
مختلف است در بیان خطر بعضی گفته که خطر در فعل آنست
که فعلی باشد که بی آن نجات ممکن نیست و ممکن است که جمع
شود با آن گناهی در ایمان و سنت و استقامت خطری
نیست ازانکه ممکن نیست بی ایمان نجات و جمع نشود با استقامت
گناهی پس روا باشد خواستن ایمان و استقامت بر سبیل قطع
و شیخ من گفته است که خطر در فعلی آنست که ممکن باشد
که دران فعل چیزی پیش آید که مشغول شدن بدان پیش آید

اولیتر

اولیتر باشد از اقدام کردن بدان فعل و این در مباحات و شبه
و فرایض افتد نه بینی کسی که بر وقت نماز تنگ شود و قصد اداء
آن کند پس ببیند یکی را در آتش می افتد یا در آب غرق میشود
و خلاص دادن ایشان در امکن است پس مشغول شدن بخلاص
دادن ایشان را اولیتر از نماز کردن پس مع امنیت خواستن
مباحات و نوافل و بیشتری از فرایض بحکم قطع سوال اگر کوئی
چگونه روا باشد که خدایتعالی بر بندگان چیزی فریضه کند و بر ترک آن
وعید کند و در کردن صلاح بنده نباشد جواب بدانکه شیخ من
گفته است رحمه الله تعالی که خدایتعالی بنده را نفرماید بچیزی مگر انکه دران
صلاح او باشد چون مجرد شده باشد از عوارض و عوایق و تنگ نکرده اند
بر وی فعلی فرض بجدی که نتواند ازان عدول کردن مگر انکه در رد صلاح
او باشد و بسا باشد که خدایتعالی سببی پیدا آرد که بدان سبب عدول
کردن یکی از دو چیز اولیتر باشد از مشغول شدن بدیگری
چنانچه یاد کردیم و بنده دران چیز معذور باشد بلکه ماجور
بترک این فرض بل بفعل فرضی که آن اولیتر بود و از امام قشیری

رحمه الله تعالی شنیده ام درین مسئله که گفت چیزهائی که خدای تعالی
بر بندگان فریضه کرده است از نماز و روزه و حج و زکوة و آنچه
فرایض است مثل آن دران صلاحیت است مر بنده را
لامحاله و صحیح است خواستن آن بحکم و قطع و من نیز دران متفق شدم
پس باقی ماند مباحات و نوافل بدان و این را نیکو فهم کن که این
از علمای ما یکیست سوال اگر گوئی هرگاه که تفویض کند
از هلاک و فساد ایمن شود یا نه و دنیا سرای محنت و بلاست
جواب بدانکه غالب آن است که با مفوض نکند مگر آنچه صلاح
اوست و بسا باشد که بر سبیل ندرت با او چیزی کند که دران صلاح
او نیست لعدم تکمیل التفویض و بعضی گفته اند که ممکن نیست که با
مفوض چیزی کند که دران صلاح او نباشد در کاری
که آنرا بخدای تعالی تفویض کرده است و نزدیک شیخ ما این اولی تر
قول است ازانکه اگر اینچنین نبودی تو سوی نشدی باعث تفویض
سوال اگر گوئی واجب هست که با مفوض چیزی کند که آن افضل است
جواب بدانکه ایجاب واجب کردانیدن نباشد و این در حق خدای تعالی

محکی بر

مستحیل است و بنده را بروی چیزی واجب نیست و روا باشد
که با بنده چیزی کند که آن اصلح است نه افضل به سبب حکمتی که
دران کار داند نه بینی که رسول صلی الله تعالی علیه وسلم و اصحاب
او را رضی الله تعالی عنهم در سفر تمام شب خفته داشت تا طلوع
آفتاب تا نماز شب و نماز بامداد ازیشان فوت شد و
نماز افضل است از خواب و بسا باشد که مر بنده را توانگری
و نعمت دهد در دنیا اگرچه درویشی افضل است و مر او را بزن
و فرزند مشغول کند اگرچه مجرد بودن برای عبادت خدای تعالی
افضل است و او ست دانا به بندگان خود و این بدان ماند
که طبیب حاذق ناصح مریض را ماء الشعیر خوردن فرماید اگرچه
شربت افضل باشد ازانکه بداند که صلاح در ماء الشعیر است
و مقصود بنده نجات است از هلاکت نه فضل و نه شرف با
فساد و هلاک سوال اگر گوئی روا باشد مفوض را اختیار کردن
چیزی جواب بدانکه صحیح نزدیک علمای ما این است که مفوض
مختار باشد و این در تفویض او قادح نیست ازانکه معنی تفویض

آن است که چون چیزی باشد که مر او را بدان صلاح است
در مفضول و افضل و از خدای تعالی بخواهد که او را افضل دهد چنانچه
مریض مر طبیب را گوید که داروی من از شربت کن نه از ماء الشعیر
چون مراد هر دو صلاح است تا حاصل شود مرا هر دو چیز فضل و
صلاح هم چنین مر بنده را روا است که بخواهد از خدای تعالی که
صلاح او را در چیزی کرداند که آن افضل است تا حاصل شود مر
او را افضل و صلاح هر دو ولیکن بدین شرط اگر خدای تعالی صلاح
او در غیر افضل نهد بدان رضی باشد **سوال** اگر کوئی چرا روا است
مر بنده را که افضل را اختیار کند و روا نیست مر او را که اصلح را
اختیار کند **جواب** بدانکه فرق میان هر دو آن است که بنده
افضل را از مفضول شناسد اما صلاح را از فساد نداند تا او را
بحکم خواهد و نیز معنی آنکه روا است خواستن افضل آن است که از خدای
تعالی بخواهد که صلاح او در افضل نهد نه آنکه مر بنده را تحکم است
بر خدای تعالی در چیزی از آن بدان این را و نیکو فهم کن که این از
جمله علم دقیق است و از جمله اسرار است تا اگر بدین حاجت

بودی ذکر نکردمی از آنکه بعلم مکاشفه آمیزند والله الموفق **عارض**
سیوم قضاست و ورود انواع او و بر تو باد برضا دادن بقضای
خدای تعالی و آن سبب دو چیز است **یکی** آنکه تا ترا فراغ برای
عبادت کردن حاصل شود از آنکه اگر بقضا راضی نشوی دایم غمگین
بمانی و عمر درین بگذرانی که چرا این باشد و چرا آن نباشد و چرا
این شد و چرا آن نشد و این خود تمام خرابی دل است چون
دل تو بدینها مشغول باشد چگونه عبادت توانی کرد از آنکه یک دل
بیش نداری و آن خود درین اندوهها پر باشد پس هیچ موضع
نماند در وی برای ذکر عبادت و فکر آخرت **دوم** خطری که فساد
نارضا دادن است بقضای خدای تعالی **روایت** کرده اند که پیغامبری
از پیغامبران خدای تعالی بسبب مکروهی که بدو رسیده بود پیش خدای
تعالی شکایت کرد و وحی نازل شد که از من شکایت میکنی و من
از اهل شکایت نیستم و اول کار تو در علم غیب چنین بود پس چرا
بقضای من راضی نمیشوی میخواهی که بسبب تو لوح محفوظ را
دیگر کنم یا آسمان و زمین را بدل کنم تا آن شود که تو خواهی

ونشود آنچه ما خواهیم وآن باشد که تو دوستداری نه آنکه من دوستدارم
بعزت خود سوگند میخورم که اگر با دیگر آن خاطر در تو بگذرد
خلعت پیغامبری از تو بستانم و در دوزخ اندازم و باک ندارم
پس ای غافل درین سیاستهای عظیم و وعیدهای شدید نظر کن
که با انبیا و اصفیا هرگاه که حال چنین باشد با دیگران چه حال باشد
و اندیشه کن که این حال با کسی است که در دل او خاطر گذشته
بود پس چگونه باشد حال کسی که فریاد و شکایت میکند و وایی
و ویلا اظهار میکند و این با کسی است که در همه عمر خود یکبار در سخط
آمده و سوی او شکایت کرده بود پس چگونه باشد حال کسی که در همه عمر
در سخط است و شکایت سوی غیر او میکند می‌نالیم بخدای تعالی
از شرور نفس خود و از بدی اعمال خود و میخواهیم از خدای تعالی که عفو کند
از من و بیامرزد مر گناهان سرپی ادبهای من و در اصلاح
آرد مرا بجنس نظر خود که او بسیار جواد کریم است سوال اگر گوید
چیست معنی رضا بقضا و حقیقت آن و حکم آن جواب بدانکه علمای
ما گفته اند که رضا ترک خشم است و خشم آن است که غیر آنچه خدای تعالی

قضا کرده است اولیتر و اصلح داند پس آنکه صلاح و فساد او به یقین
بداند سوال اگر گوئی که شرور و معاصی بقضای خدای تعالی است
پس چگونه راضی شود بنده بشرور و معاصی جواب بدانکه
رضا که واجب است بقضا است و قضای شر شر نیست بلکه
شر خیری است که بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شر شر
نباشد و مشایخ ما رحمهم الله تعالی گفته اند هر چه بدان قضا کرده اند
چهار نوع است نعمت و شدت و خیر و شر اما نعمت واجب است
دران رضا بحکم کننده و بحکم و بدانچه حکم کرده اند و واجب است
بدان شکر ازین روی که نعمت است و اما شدت واجب است
دران رضا بحکم کننده و بحکم و بدانچه حکم کرده شده است
و واجب است دران صبر کردن ازین روی که شدت است
و اما خیر واجب است دران رضا بحکم کننده و بحکم و حکم کرده شده
و واجب است دران ذکر منت ازین روی که خیر است و بدان
خیر توفیق داده اند و اما شر واجب است دران رضا بحکم کننده
و بحکم و حکم کرده شده ازین روی که آن چیز حکم کرده شده است

نه ازان روی که آن شر است و واجب است دران پناه جستن
از خدای تعالی ازان روی که آن چیز شر است واجب است بازگشتن
سوی حکم و حکم کننده حقیقی ازان روی که حکم کرده شده است
و این همچنان که تو راضی باشی مذهب مخالف را ازان روی
که معلوم گردد ترا قباحت مذهب او نه ازان روی که مذهب
تو گردد پس باز گردد این معلوم بسوی علم پس رضا و محبت باشد
در حقیقت مگر علم را بمذهب مخالف نه مذهب مخالف را
پس همچنان است رضا واذن بقضای شر **سوال** اگر گوئی
که راضی طلب زیادة کند یا نه **جواب** بدانکه طلب زیادت روا است
بشرط خیر و صلاح نه بر سبیل قطع و حکم و چون بشرط خیر و صلاح خواهد
از مقام رضا بیرون نیاید بلکه این دلیل است بر رضا ازانکه هر
را چیزی خوش آید و بدان راضی باشد هر آینه ازان چیز بیشتر طلبد
چون شیر پیش رسول صلی الله تعالی علیه وسلم آوردند گفت یارب
درین برکت کن ما را و زیاده گردان ازین ما را و در غیر شیر گفتی
که روزی کن ما را چیزی بهتر ازین و در هر دو جای چیز بیشتر

عدم رضا بقضا دلیل نمیکند **سوال** اگر گوئی چرا از رسول صلی الله
تعالی علیه وسلم استثنا و شرط بخیر و صلاح روایت نکرده اند **جواب**
بدانکه این کارها تعلق بدل دارد و زبان عبارت پیش نیست
و چون در دل حاصل شد عبارت را اعتبار نیست و چون بدان
این را والله الموفق **عارض چهارم** سختیها و مصیبتها ست و
کفایت ازان بصبر است پس ترا باید بصبر کردن درین مواضع
و آن بسبب دو چیز است **یکی** آنکه چون صبر کنی بعبادت
توانی رسید ازانکه بنای کار همه عباد تنها صبر است و تحمل مکروه
صبور نباشد از روی حقیقت هیچ عبادتی ازو نیاید و هر که قصد
عبادت خدای تعالی کند و برای آن مجرد شود او در محنتهای
بسیار و مصیبتهای بی شمار از چهار وجه پیش خواهد آمد **یکی** همین
که هیچ عبادتی نیست که دران مشقت نیست و ازین سبب است
آن جمله ترغیبات و وعدهای ثواب بزرگ که در کار عبادت
می بینی ازانکه عبادت نتوان کرد مگر بمخالفت هوای نفس ازانکه
نفس از خیرات مانع است و مخالفت نفس کردن سخت ترین

کارهاست بر آدمی **دوم** آنکه بنده چون فعل خیری بکند یا مشقت
واجبست احتیاط کردن مر او را تا تباه نگردد بر وی و صبر کردن بر
نگاه داشتن عمل سخت ترست از صبر کردن بر عمل **سیوم** آنکه
دنیا دار محنت و بلاست پس هر که در وی باشد چاره نیست مر او را
از بلاها و سختیها و مصیبتها و این بر انواع باشد مصیبت در اهل و قرابات
و برادران و یاران باشد بمردن و رفتن و فقر و فراق و در نفس باشد
با نواع مرض و درد و در تن باشد به بد گفتن مردمان او را و خوار
داشتن و غیبت کردن و تهمت نهادن و کشتن و در مال باشد
برفتن و نقصان شدن و هر یکی را ازین مصیبتها نیز عذابیست
بنوعی دیگر پس بنده محتاج است بصبر کردن بدین همه و الا
جزع و فزع و تاسف او را از عبادت باز دارد بلکه الجمله معصیة
باشد از آنکه بنده مامورست بصبر کردن **چهارم** آنکه طالب آخرة را
البته بلا و محنت بیشتر باشد و هر که بخدای تعالی نزدیکتر مصیبتها مر او را
در دنیا بیشتر و بلاها سخت تر و نه بینی که رسول گفت صلی الله تعالی
علیه و سلم سخت ترین بلاها بر پیغامبران باشد پس ازان بر اولیای

پس ازان بر شهیدان باشد پس ازان بر هر که بعد از ایشانست آ
پس هر که قصد خیر کند و برای سلوک راه آخرت مجرد شود محنتها
پیش خواهد آمد اگر بران صبر نکند و بدان التفات نماید از راه
رفتن بریده گردد و از عبادت کردن محروم ماند و هر آینه بتحقیق
تعلیم کرده است ما را خدای تعالی برسیدن محن و مصایب و تاکید
کرده است قوله تعالی لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا پس فرموده
است وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
پس حق تعالی گفته است قرار دهید نفس خود را بران که چاره نیست مر
شما را از انواع بلا پس اگر صبر خواهید کرد پس شما از مردانید و همت
شما همت مردانست پس معلوم شد که هر که عزم کند بر عبادت
خدای تعالی واجبست او را اولا که عزم کند بر صبری در او و قرار دهد
نفس خود را بر برداشتن مشقتهای بزرگ بیابی تا بمرگ و اگر این شانند
کرد پس قصد او بغیر الله است و آمده است براه غلط و از **فضیل** عیاض
رحمه الله تعالی روایت کرده اند که گفت هر که خواهد در راه آخرت

قدم زنند پس گو که چهار گونه مرگ بر خود قبول کنند مرگ سپید و
سیاه و سبز و سرخ یعنی مرگ سپید گرسنگی مرگ سیاه بد گفتن
مردمان مرگ سبز واقعات که از هر جنس افتد مرگ سرخ مخالفت
کردن شیطان دوم چیز که به سبب آن صبر باید کرد آن است
که خیر دنیا و آخرت در صبر نهاده اند از انجمله یکی نجات است چنانکه
خدای تعالی گفت وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا ای هر که پرهیزگاری
کند بصبر کردن خدای تعالی او را از سختیها بیرون شدن بخشد و از انجمله
یکی ظفر یافتن است بر دشمنان چنانک خدای تعالی گفت فاصبر ان العاقبة
للمتقین ای صبر کن که عاقبت مر متقیان راست و از انجمله یافتن
مرادهای خود چنانک گفت وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ
بِمَا صَبَرُوا ای حکم کرد پروردگار تو بر بنی اسرائیل به بهشت بسبب صبر
کردن ایشان و از انجمله تقدم و امامت است چنانکه گفت وجعلنا
هم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا ای بگردانیدیم ایشان را پیشوایان
خلق تا هدایت دهند بامر ما چون صبر کردند و از انجمله مدح و ثنا است
از خدای تعالی چنانک گفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب

ای ایو

ای من ایوب را بنده صابر یافتم نیکو بنده است او بازگردنده
بما و از انجمله مر ایشان را بشارت است چنانک گفت وبشر الصابرین
ای بشارت ده مر صبر کنندگان را و از انجمله یافتن درجات بلند است
در بهشت چنانکه گفت أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا
ای ایشان را اجر داده شود در بهشت بمقامها و درجهای بلند
و از انجمله یافتن کرامت بزرگ است چنانکه گفت سَلَامٌ عَلَيْكُم
بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ای سلامتی بر شما بدانکه صبر کردید و از انجمله
ثواب بی غایت و نهایت است که بیرون از وهم و شمار
خلق است چنانک گفت إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم
بِغَيْرِ حِسَابٍ ای داده شود صابران را اجری بی حساب پس بزرگ است
آن خدای تعالی که چندین کرامت دنیاوی و اخروی بنده خود را
بر صبر یک ساعت بدهد پس چون دانستی که خیر دنیا و آخرت
بر صبر است بر تو باد به غنیمت داشتن این فضیلت و جد و جهد
نمودن در تحصیل آن پس هر کرا خدای تعالی عقل داده است این تقدار
تنبیه او را بسنده است اگر از اهل سعادت است پس کر لکم وردانه

بهبندد و ریاضت و مجاهده اختیار کند تا این همه سعادتها او را
حاصل شود والله الموفق بمنه **سوال** اگر کوی چیست حقیقة صبر و حکم آن
جواب بدانکه لفظ صبر از روی لغت حبس است کقوله تعالی واصبر
نفسک ای احبس نفسک و مراد اینجا از صبر حبس کردن نفس است
از جزع کردن و جزع کردن نفس بقول علمای ما یاد کردن عجز خویش است
از سختی **وبعضی** گفته اند که جزع کردن ارادت خلاص است از سختی
بر سبیل قطع و حکم و صبر کردن ترک این معنی است اما علاج صبر آنست
که بدانی قلة مقدار شدت و وقت او بدانی که شدتی که مقدر
است بجزع کردن تو زیاده و نقصان و پیش و پس شدنی
نیست پس در جزع کردن چه فایده بلکه همه ضرر و خطر است
و قوی ترین علاج یاد کردن ثواب خدای تعالی در صبر کردن و
یاد کردن آنچه در مقابله جزع کردن سختی عذاب وعید کرده است
فصل بر تو باد قطع کردن این عقبه سخت و دشوار است
بدفع کردن این چهار عوارض و الا این عوارض ترا نگذرانند
که بمقصود رسی بلکه در نگذرانند که در عبادت تفکر کنی

درکم

ازانکه در هر یکی ازین چهار شغلی دیگر است و بدانکه بزرگترین و دشوار
ترین ازین چهار کار رزق است و تدبیر او ازانکه این است
آن بلای بزرگ که همه خلق را در رنج داشته است و دلهای
ایشان را مشغول کردانیده و عمرهای ایشان را ضایع کنانیده
و بزه کاریهای بسیار کرده و هیچ شومی شوم تر ازان نیست در کار
دین که مردم از جهة رزق مشوش و پریشان خاطر باشند
و از حضرت خدای تعالی و عبادت او باز مانند و بطلب دنیا و
خدمت مخلوق مشغول شوند تا در دنیا بغفلت و ظلمة و رنج
و سختی و خواری عمر گذرانند و در آخرت مفلس و بی نوا روند
و حساب و عذاب ایشان پیش آید و نظر کن که خدای تعالی چند
آیه در کار رزق فرو فرستاده است و چندجای وعده
کرده است و ضامن شده و سوگند خورده و همیشه انبیا و
علما مردمان را نصیحتها کرده اند و راهها نموده و کتابها تصنیف
کرده و مثالها گفته و از خدای تعالی ترسانیده و گفته اند که در کار
رزق بر خدای تعالی توکل می باید کرد و خلق با این همه ازین

نصیحتها ۲

نمی پرهیزند و توکل نمیکنند و دل خود را بر وعدهای خدای تعالی
ساکن نمیکنند و اصل این همه آن است که در آیات و صنایع خدای
تعالی اندیشه و تفکر و تامل نمیکنند و در کلام او و کلام رسول او
اعتقاد نمیکنند و در اقوال صالحان تامل نمیکنند بلکه گوش بر سخن
شیطان و شیاطین جاهلان میدارند تا شیطان بر ایشان
دست کلی یافته است و رسوم و عادات بر دل ایشان
محکم شده است و ضعیف دل و سست یقین مانده اند اما آنکه
اهل یقین و خداوندان بصیرت اند و اصحاب جد و اجتهاد
و مردان ریاضت و مجاهده اند چون اسباب سماوی
و طریق آن مشاهده کرده اند باسباب ارضی هیچ التفات
نکردند و چنگ بخدای تعالی زدند و صبر کردند بر راه او و بوسوسه
شیطان و خلق و نفس التفات نکردند و اگر شیطان یا نفس یا
خلق ایشان را وسوسه کنند بدفع و مخالفت آن بشفقت تمام قیام
نمودند تا شیطان از ایشان بگریخت و نفس فرمان بردار شد و
خلق مقهور گشت و کار ایشان مستقیم رفت چنانکه آورده اند که

ابراهیم ادهم رحمه الله تعالی خواست که بیابانی بی زاد و راحله و بی
رفیق رود شیطانش بترسانید و گفت بیابان مهلک است و با
تو هیچ توشه نه چگونه خواهی بود ابراهیم دریافت و عزم جزم کرد
بر نفس خود که البته این بیابان را هم چنین بی زاد قطع کنم و در هر میلی
هزار رکعت نماز کنم و همچنان کرد که عزم کرده بود و دوازده سال در
بیابان بماند تا گفته اند که هارون رشید دران سالها در راه حج بود
و ابراهیم را دید که در بیابان نماز میکند نزدیک او آمد گفت چه
میکنی گفت دنیا را پاره میکنم و دین را پیوند می نهم نه دنیا باقی
ماند ما را و نه دینی که پیوند میکردم پس شادی مر بنده را که برگزید
پروردگار خود را و بداد دنیای خود را از بهر چیزی که امید داشت
از پروردگار خود دیگر از صلحا گفته است که در بیابانی بودم شیطان
مرا وسوسه کرد و گفت تو مرد مجرد بی توشه و این بیابان مهلک که
اصلا آبادانی نیست و مردمان نیستند دریافتم و بر نفس خود عزم کردم
این بیابان هم چنین بی زاد قطع کنم و نیز ترک راه گیرم تا مرا کسی
پند و چیزی ندهد و با این همه چیزی نخوردم بدست تا در دهان

من شهد و روغن نخنند ترک اکر فتم در بیابان شدم همچنین میرفتم
دیدم قافله راه کم کرده می آید خود را بر زمین انداختم تا مرا کسی ببیند
خدای تعالی ایشانرا رسیت کرد بر سر من آوردند مرا دیدند من چشم فرو
خوابانیدم نزدیک تر آمدند کفتند این مسکین راه کم کرده است و از
کرسنکی بیهوش شده با یکدیکر کفتند که شهد و روغن بیارید تا
در دهن این کنیم شاید که بهوش باز آید چون شهد و روغن
بیاوردند من لب و دندان محکم بستم کفتند کارد بیارید تا دهن
این بکشاییم بخندیدم و دهن باز کشادم کفتند تو مجنونی کفتم
پس خبر کردم ایشانرا به بعضی از قصه خود و حمد کفتم پروردکار خود را
دیگر از مشایخ کفته است که در سفر از سفرهای خود در ایام تعلم
در مسجدی فرود آمدم و مجردی توشه بودم بر عادت اولیا شیطان
بیامد و مرا وسوسه داد و کفت این مسجدیست دور از مردمان
بخیز و در مسجدی رو که در میان مردمان باشد تا ترا نه بینند و
بکفایت تو قیام نمایند و غرض تو حاصل شود چون در یافتم
کفتم که نخیزم مکر درین مسجد و نخورم مکر حلوای خبیص و بدست خود

نخورم تا لقمه لقمه در دهان من نکنند نماز خفتن بکذاردم پس در مسجد
محکم بستم چون قدری شب بکذشت در مسجد کسی کوفتن کرفت
جوابش نکفتم چون در کوفتن مبالغه بسیار کرد آنکاه بکشادم زالی
در آمد در یکدست طبق حلوا و در دست دوم چراغ و پسر او برابر او
بود طبق حلوا پیش من نهاد و کفت این حلوا برای این فرزند
خود مهیا کردم چون خواست که بخورد میان ما سخنی رفت سوکند
خورد که این حلوا نخورم مکر با مردی غریب پس طبق بنهاد یک لقمه
در دهن من میکرد و یک لقمه در دهن پسر خود تا آنکه سیر شدم
پس هرکاه که درین حکایات و امثال این از مجاهده کردن صلحان
با نفس خود و مخالفت کردن با شیطان نظر کنی ترا سه فایده
حاصل شود یکی آنکه ترا معلوم شود رزقی که برای تو مقدر کرده
اند بهیچ حال از تو فوت شدنی نیست دوم آنکه ترا معلوم کرده
که توکل کردن در کار رزق از جمله مهمات است از آنکه مر شیطان را
در کار رزق وسوسهای عظیم است تا بحدی که مثل این چنین
بزرکان را ازین خلاص نبود و با چندین ریاضت و مجاهده

شیطان از ایشان درین کار نا امید نشد تا محتاج شدند بدفع
او بدین مناقضات دوم دیگر بدانکه اگر کسی با نفس و شیطان بهفتاد سال
مجاهده و ریاضت کرده باشد از شر وسواس ایشان ایمن نتواند
بود از انکه چون فرصت یابند او را همچنان وسوسه کنند که
مبتدیان را بلکه چنانک غافلان را که یک ساعت بریاضت
و مجاهده مشغول نبوده باشند و اگر بر و ظفر یابند خود فضیحت و
هلاکش کنند چنانک غافلان و جاهلان را سیوم آنکه معلوم شود
ترا که کار تمام نشود مگر بجد و مجاهده تمام از انکه ایشان نیز گوشت
و پوست و تن و روح بوده اند چنانک تویی بلکه از تو
ضعیف تر بوده اند در تن و باریک بوده اند در استخوان ولیکن ایشان را
قوت علم و نور یقین و همت بزرگ بود در کار دین تا بر مثل این
مجاهدها قدرت یافتند و بحق آن چنانک باید قیام نمودند تو نیز
مر نفس خود را ازین درد مشکل همچنان دوا کن تا نجات یابی انشاء الله
تعالی و بفضله والله تعالی ولی التوفیق فصل بعد ازین جمله مراکه
من در هر یکی ازین چهار چیز نکتهای مقنع خواهم گفت نیکو گوش

دار و بشنو بدان عمل کن والله الموفق اما توکل بشنو در آن
چهار نکته مقنع اول آنست که بدانی که خدای تعالی رزق ترا
قبول کرده است و ضامن شده در کتاب خود چگونه
اگر ملکی از ملوک دنیا ترا وعده کند که شب ترا مهمان خواهم داشت
تا ترا افطار خواهم کنانید و ترا بروی گمان آن است که
او صادق است دروغ نگوید و وعده خلاف نکند یا خود
ترا بازاری یا جهودی یا نصرانی یا مجوسی وعده
کند نه آنکه بر وعده او اعتماد کنی و بر قول او و ساکن دل باشی
و برای طعام شب هیچ غم نخوری پس چیست مر ترا که بوعده خدای
تعالی اعتماد نمیکنی و ساکن دل نمیشوی بقول او و سوگند او را
استوار نمیداری بلکه همیشه پریشان خاطر برای رسیدن رزق
می باشی زهی فضیحت و زهی مصیبت که این است اگر بدانی
و بدانکه شک در کار رزق سلب ایمان بار آرد زیرا که الشک فی الرزق
والتوحید واحد و ترسیده شود بر و والعیاذ بالله تعالی از سلب
معرفت و دین و ازین است که خدای تعالی گفت و علی الله فتوکلوا

إن كنتم مؤمنين ای بر خدای تعالی توکل کنید اگر شما مومن اید پس
بسنده است مر مومنی را که اهتمام دارد در کار دین همین یک نکته
والله الموفق **نکته دوم** آن است که بدانی که کار رزق را قسمت کرده اند
و این تحقیق شده است از کتاب خدای تعالی و اخبار رسول صلی الله تعالی
علیه وسلم و قسمت خدای تعالی متغیر شدنی نیست پس اگر منکر شوی
قسمت او را یا روا داری نقصان را پس این در کفر میزند نعوذ بالله
منها و اگر یقین دانی که قسمت او حق است که هرگز متغیر نگردد پس
اهتمام و طلب چه فایده جز خواری و مذلت و مشقت در دنیا
و شدت در آخرت بلکه زیان کاری و خاکساری و از این است
که رسول صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده است بر پشت ماهی
دو کاو نبشته اند که این رزق فلان بن فلان است پس حریص را
در حرص کردن هیچ ذره زیاده نمی شود مگر رحمتی و مشقتی و در آن خود هلاکی
اوست **و شیخ** من گفته است آنچه تقدیر کرده اند که آن از دندان
تو خاید دیگری نتواند خاید پس رزق خود را نشسته با عزت
بخور و بنوش و بیفایده خود را خوار مکن و این نکته بغایت پسندیده است

نکته سیوم آنست که شیخ من گفته است چیزی که مرا در کار توکل
نفع کرد این بود که با خود گفتم که رزق مر زندگان را بکار آید
و مردگان را رزق چکند پس چون زندگانی بنده در خزینه خدای
تعالی است و در قبضه قدرت اوست اگر خواهد بدهد و اگر نخواهد
ندهد سعی مرا چه فایده و این نکته لطیف است و مقنع مر اهل تحقیق
را **نکته چهارم** آنست که درین فصل گفته ایم که خدای تعالی رزق
بنده را ضامن شده است آن رزق مضمون است که غذا و سبب
قوام است و اما اسباب طعام و شراب اگر باشد یا نباشد بر آن
التفات نیست از آنکه خدای تعالی را لامحاله قوت داد نیست او را
تا آنکه زنده است برای عبادت را و مقصود از رزق قوام همین
قوام بیش نیست و خدای تعالی قادر است اگر خواهد بنده خود را
بطعام و شراب قایم دارد و اگر خواهد بگل و خاک و اگر خواهد بگیاه
و نبات و اگر خواهد به تسبیح و تهلیل و ذکر قایم دارد **چنانکه** ملایکه را
و اگر خواهد بی این همه قایم دارد و مطلوب بنده قوام و قوت است برای
عبادت نه اکل و شرب برای لذت و شهوت و به سبب این

معنی است که زاهدان و عابدان بقوت تمام سفرها کردند و روزها
و شبها هیچ نخوردند و نیاشامیدند تا بعضی ازیشان ده روز
چیزی نخوردی و بعضی بیست روز چیزی نخوردی
و بعضی سی روز چیزی نخوردی و بعضی ازیشان چهل روز چیزی
نخوردی و بعضی زیادت از دو ماه چیزی نخوردی و بعضی از
ایشان ریگ خوردی چنانکه از سفیان ثوری رحمة الله
تعالی روایت کرده اند که در مکه نفقهٔ او کم شد پانزده روز
ریگ خورد ابومعاویه اسود گفته است که ابراهیم را دیدم که بیست
روز گل می خورد گفتم من که ازین سخن تعجب مکن که خدای
تعالی قادر است بدانچه خواهد نه بینی که بسیار مریض باشد که یکماه
چیزی نخورد و زنده و مریض بهر حال ضعیف تر از صحیح است
فاما از گرسنگی مردن آن است که عمر او تمام شود همچنان
که کسی بهیضه میرد و ابوسعید خراز گفته است که حال من با خدای تعالی
آن بود که مرا بعد از سه روز طعام دادی وقتی در بیابان بودم
سه روز بگذشت و هیچ طعام نیافتم روز چهارم ضعیف شدم

و در انجا نشستم آواز هاتفی شنیدم گفت یا ابا سعید چه دوست
داری قوت یا قوت اندیشه کردم که قوت برای قوت
باید چون قوت باشد قوت چه خواهم کرد گفتم قوت پس در حال
برخاستم و روان شدم و چندان قوت در خود یافتم که دوازده
روز دیگر مرا بطعام حاجت نشد و سستی و ضعیفی در من نبود پس
چون بنده بیند که خدای تعالی اسباب رزق بر وی حبس کرده است
و او متوکل است یقین بداند که خدای تعالی میتواند که بی سببی اورا
قوت دهد چنانکه ملائکه را داده است پس باید که ازین تنگ
نیاید بلکه شکر بسیار گوید که آنچه اصل و مقصود است او را روزی
کرده گرانی و زحمت و تعلق واسطه از میان دور کرد نیکو
تامل کن درین که این اصلی بزرگ است شاید که گویی
در کار توکل سخن بسیار گفتی بر خلاف شرط این کتاب بدانکه
آنچه من در توکل گفته ام هنوز اندک است از انکه مهم ترین کارها
در عبادت همین توکل است بلکه مدار کارهای دین
و دنیا بر وست پس هر کرا همت عبادت است چاره نیست

مراد از توکل پس باید که چنگ در رود در زند و حق او نگاه دارد
و اگر نه هرگز بمقصود و مطلوب رسیدنی نیست والله الموفق ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و اما تفویض تامل کن در دو اصل یکی
آنکه بدانی که اختیار کردن در کارها نشاید مگر کسی را که عالم باشد
بکارها از همه جهت ظاهر و باطن در حال و مآل و اگر نه عاقبت کار
هم آن باشد که در فساد و هلاک افتد نه بینی که اگر دیناری
بدهقانی دهی تا ترا سره کند در آن هم خطر است و زیان
مگر آنکه صرافی را دهی که او دانا بود بسره کردن و این چنین علم
محیط بکارها از جمیع وجوه نیست مگر خدای تعالی را پس هیچ کس مستحق
نیست که کار اختیاری کند جز او و بسوی اینست اشارت قوله تعالی
وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ ثم قوله تعالی
وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ الآیة حکایت کرده اند که یکی
از صالحان از خدای تعالی گفت بخواه تا داده شود گفت یارب تو
همه چیز عالمی و من همه چیز جاهل چه دانم که مرا چه باید خواست و لیکن
آنچه مرا شاید و باید آن بده اصل دوم آنکه اگر مردی ترا گوید

که تدبیر همه کارهای تو من خواهم کرد چنانکه حق آنست
قیام خواهم نمود کارهای خود بمن حواله کن و تو در کاری
که ترا مهم است مشغول باش و او نزدیک تو عالم ترین و مشفق ترین
و راستگوترین و وفادارترین مردمان باشد نه آنکه قول
او را اعتبار کنی و این را نعمتی بزرگ دانی و همه کارهای
خود بدو حواله کنی و همه وقت شکر او گویی و اگر برای تو چیزی
اختیار کند که آن مخالف نفس تو باشد از آن شکایت نیاری
بلکه گویی که آن مرد دانا و هواخواه تر است از من بر من تا
در زیر چیزی حکمتی و ثوابی و نفعی نیست اختیار نکرده است
پس چیست مر ترا که کارهای خود بخدای تعالی که او تدبیر کننده آسمانها
و زمین هاست و عالم تر است از همه عالمان و قادر تر است
از همه قادران و رحیم تر است از همه رحمت کنندگان و توانگر
تر است از همه توانگران حواله نمیکنی تا بکمال علم و حسن تدبیر خود
برای تو آنچه خیر است و بهتر است اختیار کند و اگر چیزی
باشد که ترا از آن کراهه و دشوار نماید و تو حکمت آن ندانی

باید که دران راضی باشی که البته دران خیر وصلاح تو باشد
خواهد بود والله الموفق واما رضا بقضا تامل کن در بود واصل
مقنع که برایشان مزید نیست اصلاً اوّل آنکه بدانی که در رضا
فایده حال ومآل هست امّا فایده حال فراغ دل است وکم
شدن اندوه بی فایده چنانک پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
گفت مر ابن مسعود را رضی الله تعالی عنه که کم کن اندوه خود را
آنچه مقدر کرده شده است بیاید وآنچه نشده است آن
رزق تو نیست نیاید واین کلامی است نافع وجامع باکم
لفظ وبسیاری فایده وامّا فایده مآل ثواب خدا تعالی ورضای
او چنانک گفت خدا تعالی رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ای راضی
شد خدا تعالی ازیشان وایشان راضی شدند از خدا تعالی
اصل دوم آنکه بدانی که در سخط غم واندوه است در حال
ووبال عقوبت است در مآل ومشکل آنکه قضا نافذ است که هرگز
بغم وسخط تو باز نگردد پس عاقل کسی است که بر نگزیند غم
بیفایده را با بار عقوبت بر راحت دل وثواب بهشت ونیز در

سخط

سخط خطری عظیم است وبیم کفر ونفاقی هست مگر آنکه خدا تعالی
نگاه دارد پس تامل کن درین سخن خدا تعالی را که آنکه گفته است
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا
فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا نفی ایمان کرد با
سوگند از کسی که بقضای رسول صلی الله تعالی علیه وسلم راضی
پس چگونه باشد حال کسی که بقضای خدا تعالی راضی نباشد وروایت
کرده اند که خدا تعالی گفت هر که راضی نباشد بقضای من و
صبر نکند بر بلای من وشکر نکند بر نعمتهای من پس بگیر گو
خدائی دیگر جز من گوئی که میگوید این راضی نیست که ما پروردگار
او باشیم از آنکه بقضای ما راضی نیست پس گو خدائی دیگر بگیر که
بدان راضی باشی این غایة وعید وتهدید است کسی که دانا
واما صبر بدانک صبر داروئی است تلخ وشربتی است مکروه
مبارک است وکشنده جمله نفعهاییست سوی تو ودفع کننده
همه مضرتهاییست از تو وچون دارو بدین صفت باشد واجب است
مر عاقل را که نفس را اکراه کند بر آشامیدن آن وصبر کند بر تلخی آن

وبکوید که تلخی یک ساعت اسیت وراحت یکساله بلکه بیشتر واما نفعها
که در صبر است بدانکه صبر چهار است صبریست بر طاعت
وصبریست از معصیة وصبریست از فضولیهای دنیا وصبریست
بر محنتها ومصیبتها چون تلخی صبر درین چهار محل تحمل کند حاصل شود مر
او را طاعت واستقامة وثواب بسیار وخیر بیشمار در عاقبت
واین شود از افتادن در معصیة واز بلاهای دنیا واز عقوبتهای
اخرت ومبتلا نشود بطلب دنیا وریستکاری یا بد از شغل دنیا
در حال واز عقوبت آن در مال وحبط نشود مزد او بدانچه مبتلا
شده است ومشقت دیده پس انگاه حاصل شود او را بسبب صبر
طاعت ومنازلها بزرگ وثواب آن وتقوی وزهد وجزای
بزرگ از خدا یتعالی وتفصیل این نداند مگر خدا یتعالی واما دفع
مضرتهایی که در صبر است اول راحتیست از مونت جزع در دنیا
پس از ان خلاص است از عقوبتها در عقبی وبدانکه هر که
از صبر کردن عاجز باشد وجزع کند همه منفعتها از و فوت
شود وجمله مضرتها بدو لاحق کردد از انکه هر که بر مشقت طاعة صبر

بکند

بکند طاعت شواند وهر که بر نگاه داشتن عبادت صبر نکند
طاعت او حبط شود وهر که بر مواظبة کردن بر عبادت صبر
نکند بمنزلتی بلند ومقامی شریف نرسد ودرجه استقامت
نیابد وهر که از معصیة احتراز نکند در معصیتها فتد وهر که بر مصیبة
صبر نکند ثواب صبر ونجات خود نیابد پس وراء دو مصیبت
باشد یکی فوت شدن آن چیز دوم فوت شدن اجر و
ثواب وگفته اند که مصیبة محروم شدن از ثواب صبر سختتر است
از مصیبة پس چه فایده باشد در چیزی که ببرد از تو حاصل موجود
را ونگرداند بر تو ذاهب مفقود را پس کوشش کن که اگر یکی از تو
فوت شد دیگر را فوت نکنی وامیر المومنین علی رضی الله تعالی
عنه مردی را تعزیت کرد وگفت آنچه تقدیر بود شد اگر صبر
کنی اجر یابی واگر جزع کنی بزه یابی پس ازین بشنو حاصل سخن
بدانکه بریدن از علایق وچیزهایی که با آن دل بسته
شده باشد وترک کردن عادات نفس وتوکل کردن بخدای
تعالی وترک تدبیر در کارها وتفویض کردن بخدا یتعالی بر علم او در احکام

کردن نفس را از سخط وجزع برضا دادن بقضا وصبر کردن بر
بلاها ومصیبتها علاجی سخت وکاری دشوار وباری گرانست
ولیکن راهی مستقیم وعادت شوده است چه گوئی در پدر مشفق
غنی چون منع کند فرزند عزیز خود را از خوردن خرما ویا سیب
دران حالت که درد چشم دارد وتسلیم کند اورا بمعلم درشت
وببرد اورا سوی حجام تا حجامت کند پس این همه از بخل وبد
خواهی است نی چگونه از بخل وبد خواهی باشد که او بیگانگان را
میدهد از فرزند عزیز خود چگونه باز دارد که آن فرزند
نور چشم ومیوه دل ویست اگر باد گرم برو بوزد روا ندارد
ولیکن چون صلاح کار او دران دید ودانست که بدین رنجه
اندک بخیر بسیار ونفع عظیم خواهد رسید وچگوئی در طبیبی حاذق
نیک خواه دوست دارنده چون منع کند مریض از نوشیدن
آبی صاف واو تشنه باشد که می جوشد جگر او ودهد اورا شربت
مکروه از هلیله که جزع کند ازو نفس او وطبع او می پیچد
تو این از دشمنی وبد خواهی بلک این نیک خواهی واحسانست

ازو که او به یقین میداند که در دادن آب صاف اورا
هلاکت است ودر منع کردن اورا شفا وبقا است پس تا گفتن
چون خدای تعالی از توانائی یا درمی یا خرقه یا آنچه مطلوب
تو باشد باز میدارد یقین بدانکه او مالک است مر هرچه
را که خواهی وقادر است بر رسانیدن آن بتو وحال تو میداند
وعاجز وبخیل وبدخواه نیست وهیچ چیز ازو پنهان نیست
بلک او توانگر ترین توانگران است وقادر ترین قادران
است وعالم ترین عالمان است وسخی ترین سخیان است
پس در حقیقت بدانکه باز نداشته است از تو مگر بسبب خیر
وصلاح که تراست بدان وچون ترا بسختی مبتلا کند یقین
بدانکه او از امتحان تو بی نیاز است وعالم است بحال تو
وبیناست بضعف تو واو بر تو مشفق ورحیم است شنیده
رسول گفت صلی الله تعالی علیه وسلم که خدای تعالی مشفق ورحیم تر
است بر بنده مومن از مادر مشفقه بر فرزند خود چون این
بدانستی پس بدانکه ترا بدین سختی مبتلا نکرده است مگر بسبب صلاحی

که ترا دران است و تو آنرا نمیدانی و ازین است که انبیا
و اولیا و اصفیا را بلا بیشتر باشد چنانکه رسول گفت صلی الله
تعالی علیه وسلم چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد مبتلا
گرداند ایشانرا پس چون تو بینی که خدای تعالی دنیا را از تو باز داشت
و ترا بسختیها و بلاها مبتلا کرده است بدانکه تو نزدیک خدای
تعالی عزیزی داری و بدان که معامله که با دوستان خود کرده است
میخواهد که با تو همان کند و او بیناست بتو و محتاج نیست
سوی اینکه ترا بیازماید و نشنیده قوله تعالی فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ
فَاِنَّکَ بِاَعْیُنِنَا یعنی صبر کن حکم پروردگار خود را که بدرستی تو
در نظر ما هستی بلکه معترف شو بمنت او که بر تو دارد در چیزی
که نگاه دارد بر تو از صلاح کار تو و زیادت کند ثواب و اجر تو
و منزل دهد ترا منزل ابرار و اخیار والله ولی التوفیق فصل
بدانکه ای جمله که چون دانستی بیقین که خدای تعالی ضامن شده است
رزقی را که چاره نیست ترا ازو در کار عبادت و او قادر است
بر چیزی که میخواهد و او بیناست بحاجتهای تو حالاً فحالاً ساعةً

فساعةً توکل کن برضا بنت او که راست است و وعده او
صدق است و از علاقها دست بدار از آنکه علایق فایده
ندهد ترا جز خدای تعالی و رساننده است خدای تعالی طعام و شراب
ترا و اوست که میگوارند طعام و شراب را و اوست که
میرساند سوی تو قوت و نفع طعام و دفع کند از تو گرانی
و ضرر آن و همه کار بدست قدرت اوست و هم چنین ترک
تدبیرها کن در کارها و حواله کن بمدبر آسمانها و زمینها و باز دار
نفس خود را از هر چیزی که نرسد بدان علم تو و نگاه دار خود را
از گفتن لعل و لو را آنکه نیست دران مگر شغل دل و تضییع وقت
و شاید که کار تو چنان شود که هرگز بخاطر تو هم نگذشته باشد
پس بگردد همه شغل و فکر و تدبیر تو لغوی بی فایده بلکه خسرانی
که بران پشیمان گردی و درین معنی یکی از زاهدان گفته است
شعر سَبَقَتْ مَقَادِیرُ الْاِلٰهِ وَحُکْمُهُ ؞ فَاَرِحْ فُؤَادَکَ مِنْ لَعَلَّ
وَمِنْ لَوْ ؞ و بگو مر نفس خود را ای نفس نشد مگر آنچه نبشته است
برای ما و اوست یاری دهنده ما و اوست کافی ما را که نیکو کفیل است

ازانکه او هست قادر که قدرت او را نهایت نیست و او هست حکیم
و رحیم که حکمت و رحمت او را غایت نیست پس کسی که بدین صفات است
توکل کن برو و بسیار همه کارهای خود سوی او پس تو باد بتوکل و
تفویض و همچنین راضی باش بانچه خدای تعالی قضا کرده است مر ترا
که او هست داننده تر و نیکوخواه تر و اگر علم تو بکیفیت و سر
آن نرسید پس بگو مر نفس خود را ای نفس آنچه مقدر است لا محاله
شدنیست و فایده نیست در غم و سخط در آنچه خدای تعالی کرده است
و ای نفس بگفته که رَضِیتُ بِاللهِ رَبًّا وَ بِالاِسْلَامِ دِینًا پس چگونه
راضی نکردی بقضای او که قضای او و از شان او است
پس تو باد برضا و همچنین چون مصیبتی و بلائی بتو رسید پس نگاه دار
نفس خود را و ضبط کن دل خود را تا جزع نکند و از تو شکایت
پیدا نگردد خاصه در صدمة الاولی که البته نفس شتابنده است
سوی جزع و بگو ای نفس تحقیق افتاد این و هیچ حیله نیست که
دفع او را پس صبر کن تا یابی خوشی طویل و ثواب جزیل و
یاد کن صبر کردن اولو العزم بر مصیبتهای بزرگ از انبیا و اولیا

و چون تنگ کرد اند بر تو دنیا و برسید ترا فقر و فاقه پس بگو
ای نفس او هست داننده تر بحال من و رحیم تر و کریم تر بمن
و او هست که طعام دهد مر سگ را با خسته او و کافر را با عداوة
او و من بنده اویم که مُوقنم و مُقرر بر وحدانیت او و بدان
به یقین که حبس بکند از تو دنیا را و فقر رساند مگر برای
نفع بزرگ و زود است که بکند خدای تعالی بعد دشواری آسانی
پس صبر کن اندک تا ببینی از عجب لطیفهای او و چون بکنی این فکرها
و مواظبت نمائی برین پس اگر همت داری و اجتهاد کنی
مدتی اندک پس این چهار عوارض از نفس خود دفع کردی
و از جمله متوکلان و مفوضان و راضیان و صابران شدی
و حاصل شد مر ترا راحت دل و جان در دنیا و ثواب بزرگ و
بسیار در عقبی و حاصل گشت محبة نزدیک پروردگار عالمیان و
دست داد ترا خیر دنیا و آخرت و مستقیم شد مر ترا طریق عبادت
و این عقبه دشوار را قطع کردی و بخواهیم از خدای تعالی تا مدد کند
مارا و شمارا بحسن توفیق خود که همه کار بقدرت او هست و بدست

رحیم ترین راحمان ولا حول ولا قوت الا بالله العلی العظیم عقبه
پنجم واین عقبه بواعث ست و بواعث برانگیزنده را گویند
پس ازین بر تو باد ای برادر بر رفتن در راه عبادت چون مستقیم شد
ترا راه عبادت وعوایق مرتفع شد وعوارض زایل گشت میسر
نشود مر ترا رفتن در راه عبادت مگر بخوف و رجا و نگاه داشتن حق
این هر دو بقدر حاجت حد خود اما وجوب خوف به سبب دو چیز
است یکی آنکه تا خوف ترا از معصیة نگاه دارد که این نفس فرماینده
است بدیها و میل کننده است بشهوتها و باز نماند ازین مگر
ترسانیدنی قوی و تهدیدی عظیم و تدبیر در کار او آن است
که دایما تازیانه خوف بزنی قولا و فعلا و فکرا چنانچه از بعضی
صالحان روایة کرده اند که نفس او را به معصیتی خواند برفت و
جامه بکشید و در میان ریگ گرم غلطیدن گرفت و نفس خود را
میگفت بچش که آتش دوزخ گرم تر ازین ست ای مردار بشب
و ای بدکردار در روز سبب دوم آنکه تا بطاعت و عبادت
عجب نکند که هلاک شود بلکه دایما مذمت و عیبش کنی چنانچه از رسول

صلی الله تعالی علیه وسلم روایة کرده اند که گفت اگر بگیرند مرا و عیسی را
بدانچه این دو کسب کرده اند و اشارت بدو انگشت خورد
کرد عذابی کنند ما را که هیچکس را مثل آن عذاب نکرده اند و
از حسن بصری رحمه الله تعالی روایة کرده اند که گفتی چگونه ایمن باشد
از ما کسی از آنکه احتمال دارد که گناهی کرده باشد و به سبب آن درهای
آمرزش بر وی بسته و او نداند و بیحاجت عمل میکند و رحمت نبیند
و ابن سماک نفس خود را عتاب کردی و گفتی ای نفس سخن زاهدان
و عمل کنی چون عمل منافقان و بهشت طمع میداری هیهات
مر بهشت را قومی دیگر اند و ایشان را عملهایی است جز این
عمل که تو میکنی پس این و امثال این و چیست مر بنده را که با نفس
خود بگوید و باز باز مکرر کند تا بطاعت عجب نکند و در معصیة نفتد
و اما رجا باید آنکه وجوب رجا نیز به سبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا
باعث شود بر طاعت از آنکه طاعت کردن دشوار است و
شیطان از کردن آن مانع است و هوای نفس بضد آن داعیت
و ثواب که برای آن وعده کرده اند از چشم غایب است و وقت

رسیدن بدان ثواب بی رنج گمان بنده بعید است چون حال
بدین صفت باشد نفس را برای عبادت کردن جنبشی باشد
و دران رغبت بکند مگر بچیزی که برابر آن موانع باشد
بلکه بران زیاده بود و آن نیست مگر امیدی قوی در رحمت
خدای تعالی و ترغیب تمام در حق ثواب او وشیخ من رحمه الله تعالی
گفته است که اندوه از طعام باز دارد و ترس از گناهان باز
دارد و امید بر طاعت کردن تقویت دهد و یاد کردن
مرگ در فضول دنیا زاهد کند وسبب دوم آنکه تا بر تو تحمل کردن
سختیها و مشقتها آسان شود از آنکه هر که بشناسد قدر آن چیز را
که می طلبد آسان شود بر وی هر چیزی را که برای او دهد
و هر چیزی که کسی را خوش آید برای او سختیها تحمل کند و مشقتها
که در راه او پیش آید باک ندارد و هر کسی را دوست دارد محنت او
تحمل کند بلکه آن را محنت او لذت گیرد نه بینی مشتاق شهد را
که هیچ التفات از نیش زنبور ندارد به سبب محبت شیرینی شهد و
هم چنین مزدور به بالا رفتن و فرو آمدن از نردبان التفات

نمیکند با بار گران و روز تمام گرما یا سرما به سبب دو درمی
که شبانگاه خواهد یافت و هم چنین مزارع به چندین مشقتها
سختیها و گرما و سرما تحمل میکند و رنج میکشد به سبب غله که حاصل
خواهد شد و هم چنین عابدانی که ایشان اهل اجتهاد و مجاهده
اند چون بهشت و انواع نعیم او از حور و قصور و طعام و شراب
و حله و پیرایه آن و جمیع آنچه خدای تعالی آنجا وعده کرده است
یاد کنند آسان شود بر ایشان زحمتهایی که در عبادت می بینند
و جمله مشقتهایی که از فوت شدن لذت دنیاوی بدیشان میرسد
وروایت کرده اند که اصحاب سفیان ثوری مر او را گفتند یا استاد
اگر این خوف و مجاهده و مشقتها که تحمل میکنی اگر چیزی کمتر کنی
هم امید است که مراد خود بیابی سفیان گفت رحمه الله تعالی
چگونه اجتهاد نکنم شنیده ام اهل بهشت در منازل خود باشند نوری
بدرفشد که هشت بهشت را روشن کند پندارند که آن نور خدای است
عز و جل سجده کنند ندا شود که سرها بردارید آنچه شما گمان
می برید آن نیست این نور دندان کنیزکیست که با شوهر خود خندیده است

این و امثال این همه ثمره مجاهده است گفتم من چون مدار کار عبادت
بر دو چیز است یکی قیام کردن بطاعت دوم دور بودن
از معصیت و این هر دو نیاید از نفس فرماینده بدیها مگر بترسانیدن
و امیدوار کردن از آنکه دابه محتاج باشد بکشنده که او را بکشد
و براننده که او را براند و چون در راهی تنگ افتی بسا باشد
که بزنی او را با تازیانه از یک جانب و بنمایی مر او را از جانب دیگر
جو تا برود بجهد و اینجا خلاص یابد از آن شکی پس همچنین نفس
دابه است حرون و در بلاها دنیا افتاده است و خوف تازیانه
راننده اوست و امید جو کشنده اوست پس ذکر آتش و
عقاب آن ترسانیدن اوست و ذکر جنت و ثواب آن امیدوار
کردن اوست از اینجا واجب است بر بنده که او طالب عبادت
است که نفس خود را از دوزخ بترساند و بهشت امیدوار گرداند و
اگر نه نفس بر عبادت هرگز موافقت نکند و از نیست که خدا تعالی
در قرآن هر دو را ذکر کرده است وعده و وعید ترغیب و ترهیب
در هر یکی مبالغه نموده است تا از ثواب چندان ذکر کرده است

که ازان

که از آن صبر ممکن نیست و از عقاب چندان ذکر کرده است که
بر آن صبر ممکن نیست پس تو باد بلازم گرفتن این دو معنی
تا حاصل شود مراد تو از عبادت و آسان شود بر تو اجتهاد
و مجاهده و مشقت ان شاء الله تعالی والله ولی التوفیق سوال
اگر گویی که چیست حقیقت خوف و رجا و چیست حکم این هر دو جواب
بدانکه خوف و رجا نزدیک علمای ما از قبل خواطر اند و مقدور
مر بنده را مقدمات خوف و رجا است و در حد خوف گفته اند
که خوف لرزه است که در دل بنده حادث میشود بگمان رسیدن
مکروهی که بدان دردناک گردد و خشیت همچون خوف است لکن خشیت
مقتضی استعظام و مهابت است و ضد خوف جرات است
و لیکن مقابل کرده شده است با امن و گفته شود خایف و
آمن و خوف و امن نیز که ایمنی که بر خدا تعالی میرود در حقیقت
جرات است و مقدمات خوف چهار است یکی یاد کردن گناهان
گذشته و بسیاری خصمان که گذشته اند و فردا هر یکی طلب حق
خود خواهد کرد دوم یاد کردن سختی عقوبت خدا تعالی که بدان طاقت

نذارد سیوم یاد کردن ضعیفی نفس خود را از تحمل کردن آن چهارم
یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر چون
که خواهد و اما رجا خوش شدن دل است بمعرفت فضل خدای
تعالی و راحت یافتن او بسبب فراخی رحمت خدای تعالی و این
از جملهٔ خواطر است که مقدور بنده نیست و رجائی است دیگر که
آن مقدور بنده است و آن یاد کردن فضل خدای تعالی و فراخی
رحمت اوست و مراد ازین نیز اول است یعنی خوش شدن
دل بمعرفت فضل خدای تعالی و ضد رجا نومیدی است و آن تصور
کردن فوت رحمت خدای تعالی است و از فضل و کرم او دل
قطع کردن است و این خود معصیتی محض است بلکه کفر است
و این رجا فرض است وقتی که نباشد مر بنده را هیچ راهی
بسوی امتناع کردن از یأس مگر بدو و الا نفل است بعد از
اعتقاد کردن در جمله بفضل خدای تعالی و سعت رحمت او و مقدمات
رجا چهار است اول ذکر نعمتهای سابق که خدای تعالی بغیر استحقاق
و شفیع داده است دوم ذکر آنچه وعده کرده است از ثواب بسیار

و کرامت بزرگ سیوم ذکر بسیاری نعمتهای خدای تعالی که بر تو
در حال است در دین و دنیا بغیر استحقاق و بغیر سوال چهارم ذکر
فراخی رحمت خدای تعالی و سابق شدن رحمت او بر غضب او
چون مواظبت کنی برین دو نوع اذکار ترا خوف و رجا حاصل
شود والله الموفق فصل پس تو باید ای مرد بقطع کردن
این عقبه با حتیاط تمام از آنکه این عقبه است عقبهٔ باریک و خطرناک
بسبب آنکه طریق او در میان دو طریق است که آن هر دو مهلک و
مخوف اند یکی طریق امن و دوم طریق نومیدی و طریق خوف
و رجا طریق عدل است میان این هر دو نوع از آنکه اگر بر تو امید
غالب شود بشناسی که البته خوف نماند در طریق امن افتد و
از مکر خدای تعالی ایمن نشوند مگر زیانکاران و اگر بر تو خوف غالب
شود بشناسی که البته رجا نماند در طریق نومیدی افتی و نومید
نشوند از رحمت خدای تعالی مگر کافران و اگر میان خوف و رجا
جمع کنی آن طریق عدل و مستقیم باشد و این است راه اولیا و اصفیا
که حق تعالی صفت ایشان در کلام خود یاد کرده است قوله تعالی

إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَباً وَرَهَباً وَكَانُوا
لَنَا خَاشِعِينَ پس ظاهر شد مر ترا درین عقبه سه طریق طریق امن
وطریق نومیدی وطریق خوف ورجا که میان این هر دو است
پس اگر قدمی سوی چپ یا راست میل کنی در هلاکت افتی و با
هلاک شدگان هلاک شوی و دشوار آن است که هر دو طریق
مهلک و آسان تر اند از طریق عدل ازانکه اگر جانب امن نظر کنی
یعنی رحمت خدای تعالی چندانکه با او اصلاً خوف نماند پس تکیه بر
خدای تعالی کنی و ایمن شوی و میکشد ترا سوی امن وخسران و
اگر جانب خوف نظر کنی یعنی سیاست و هیبت خدای تعالی و
غایت مناقشه او با اولیا و اصفیا چندانکه اصلاً آنجا امید نماند
پس یکبارگی نومید شوی و میکشد ترا سوی گمراهی و کفر
پس بضرورت محتاجی بدینکه تنها سوی رحمت نظر نکنی و نیز
تنها سوی عذاب و هیبت نظر نکنی بلکه بهر دو نظر بکنی و بگیری
چیزی ازان و چیزی ازین و از هر دو راهی باریک بسازی
و در آن راه روی و اگرچه این باریک و دشوار است فاما راهی است

بسالم و طریقی است پیدا و میکشد ترا سوی آمرزش و احسان بعده
سوی جنان و رضوان و سوی ملک رحمان **شنیده** در شان
اهل این راه قوله تعالی يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً پس تامل کن این جمله را
که گفتیم و چست و چالاک شو برای این کار که آسان نیست و بدانکه هرگز
نتوانی که این نفس کاهل شوخ را از معصیت و محبوبات او باز داری
و بواسطه او کسب طاعات کنی مگر بیاد کردن سه اصل بسبیل دوام
یکی یاد کردن گفتهای خدای تعالی در ترغیب و ترهیب **دوم** ذکر افعال
خدای تعالی در گرفتن و عفو کردن **سیوم** ذکر جزای خدای تعالی بر بندگان
را روز قیامت از ثواب و عقاب و تفصیل هر اصلی ازین سه اصل دراز
است و درین باب کتاب تنبیه الغافلین تصنیف کرده ام ولیکن درین
کتاب بکلماتی موجز درین معنی اشارت کنم **اصل** در اقوال
خدای تعالی تامل کن ای مرد در آنچه در کتاب خود گفته است از آیات
ترغیب و ترهیب و خوف و رجا اما آیات رجا قوله تعالی لَا تَقْنَطُوا
مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً ای نومید شوید از
رحمت خدای تعالی که خدای تعالی بیامرزد همه گناهان را و قوله تعالی وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

إِلَّا اللهُ ای که آمرزد گناهان را جز خدای تعالی و قوله تعالی غَافِرِ الذَّنْبِ
وَقَابِلِ التَّوْبِ ای خدای تعالی آمرزنده است از گناهان و قبول
کننده توبه است و قوله تعالی وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ
وَیَعْفُوا عَنِ السَّیِّئَاتِ ای اوست آن خدای که قبول کند توبه را از
بندگان و عفو کند از ایشان بدیها و قوله تعالی کَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ
ای نبشته است پروردگار بر نفس خود رحمت را و قوله تعالی وَرَحْمَتِی
وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ ای رحمت من شاملست
همه چیز را زود باشد که رحمت کنم مر کسانی را که تقوی کرده اند
و قوله تعالی إِنَّ اللهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِیمٌ ای خدای تعالی بر مردمان
مهربان و بخشاینده است و قوله تعالی وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا
ای خدای تعالی رحیم است بمومنان پس اینست و امثال این از
آیات رجا و اما آیات خوف وسیاست قوله تعالی یَا عِبَادِ
فَاتَّقُونِ ای بندگان من بترسید از من و قوله تعالی أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا
خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا ای می پندارید که شما را برای بازی آفریده ام
و قوله تعالی أَیَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدًی ای می پندارد

آدمی

آدمی که بیله کرده گذاشته شد و با ما او را هیچ کار و بار نخواهد بود
و قوله تعالی مَنْ یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ ای هر که عمل بد کند جزای داده شود
و قوله تعالی وَقَدِمْنَا إِلَی مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا
ای برسیدند با امید وار بعملی که کرده بودند و ما آنرا هبا منثورا
گردانیده ام اما آیاتی که جامع اند میان خوف و رجا قوله تعالی
نَبِّئْ عِبَادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ای بیاگاهان بندگان
مرا که من آمرزنده ام و بخشنده و در عقب آن گفت وَأَنَّ عَذَابِی
هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِیمُ و بیاگاهان که عذاب من عذابی دردناکست
تا یکبارگی رجا مستولی نشود و قوله تعالی شَدِیدِ الْعِقَابِ ای
خدای تعالی سخت عقوبت است و در عقب آن گفت ذِی الطَّوْلِ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اوست خداوند فضل تا یکبارگی بر و خوف مستولی
نشود و عجب ترین ازین انکه گفت وَیُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفْسَهُ ای حذر
میکنانند خدای تعالی شما را از نفس خود و در عقب آن گفت وَاللهُ رَءُوفٌ
بِالْعِبَادِ ای خدای تعالی مهربان است به بندگان خود و عجیب ترین
ازین انکه گفت مَنْ خَشِیَ الرَّحْمَنَ بِالْغَیْبِ ای هر که بترسد از رحمان

بعیب ترسیدن را معلق باسم رحمن کرده نه باسم جبار و قهار
و منتقم و متکبر تا خوف با ذکر رحمت باشد و خوف دل ترا
بیکبارگی نپراند چنانک کسی گوید از مادر مهربان خود ترسیی
و از پدر مشفق نترسی و از امیر کریم نترسی و مراد از آیات
آنست که بر طریق عدل باشی نه بر طریق امن و قنوط بگرداند
خدایتعالی ما را و شما را از متدبران این ذکر حکیم را اصل دوم در
افعال خدایتعالی و معامله او اما از جانب خوف ابلیس هشتاد هزار
سال عبادت کرد تا راویان گفته اند که بر روی زمین جایگاهی
مقدار یک انگشت نگذاشت که نه آنجا سجده کرد پس یک فرمان
خدایتعالی ترک گرفت از در خود براند و عبادت هشتاد هزار
سال بر روی او باز زد و تا روز قیامت لعنتش کرد و عذاب
موبد برای او مهیا کرد تا روایت کرده اند که رسول صلی الله
تعالی علیه و سلم جبرئیل علیه السلام را دید معلق به پرده کعبه و میگفت
الهی نام مرا متغیر مکن و جسم مرا مبدل مگردان پس آدم علیه السلام
را که بیافرید او را بدست قدرت خود و ملایکه را سجده کنانید

ودرجوار

و در جوار خود فرود آورد گستاخی کرد یک خوردنی بخورد
که دران اجازت نبود ندا کردند که در همسایگی من نباشد آنکه
بفرمانی من کند و بفرمود ملایکه را تا از آسمانی با آسمانی
بیرون میکردند و او را انجا رسید تا آنکه بر زمین انداختند و
قبول کرد توبه او تا سیصد سال بگریست و نمود او را از جوار
و بلا و رنج آنچه نمود و فرزندان او تا ابدالآباد در عذاب ماندند
پس نوح شیخ المرسلین صلوات علیه را آنکه تحمل کرد در کار او
از مشقت آنچه تحمل کرد و نگفت مگر یک کلمه بغیر وجه ندانسته کرد
که مخواه از من چیزی که نمیدانی من ترا پند میکنم که از جمله جاهلان
مباش تا روایت کرده اند که چهل سال از شرم سوی آسمان نظر نکرد
پس ابراهیم خلیل صلوات الله علیه را که نبود از وی مگر یک لغزیدنی
چندان تضرع کرد و چند ترسید و بنالید و گفت وَالَّذِي أَطْمَعُ
أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ تا روایت کرده اند که از ترس گریستن
گرفت پس خدایتعالی جبرئیل علیه السلام را بر وی فرستاد و گفت ای
ابراهیم هرگز دیده که دوست مر دوست خود را عذاب کند با تش

ابراهیم گفت ای جبرئیل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی تو فراموش
میشود پس موسی عمران صلوات الله تعالی علیه نبود از و مگر مشت
زدنی از غضب چندان تیز رسید و استغفار گفت فقال رب
انی ظلمت نفسی فاغفرلی پس هم در زمان او بلعم باعور را حال
چنان بود که چون نظر کردی عرش را دیدی پس میل سوی
دنیا و اهل او کرد و ترک حرمت ولی از اولیای خدای تعالی
کرد پس معرفت خود را از و سلب کرد همچون سگ رانده گردانید
و در دریای هلاکت و گمراهی انداخت تا ابد از علما شنیدم
که حکایت کرد اول کار بلعم باعور چنان بود که دوازده هزار دوات
از و علم می نوشت چون خدای تعالی او را براند اول کتابی که
تصنیف کرد آن بود که عالم را صانع نیست نعوذ بالله منها من
سخط پس نکو بنگر که دوستی دنیا و شومی آن عالمان را بچه میکشید
پس بیدار شو که کار بزرگ است و عمر اندک و در عمل تقصیر و ناقد بصیر
پس داود علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه بکرد
بران چندان گریست که از آب چشم او گیاه بر رست و چون گفت

الهی

الهی بر گریه و زاری من رحمت نکنی جواب شنید که ای داود گناه
را فراموش کردی و گریه را یاد میکنی تا چهل روز توبه او قبول
نکرد و بعضی گفته اند تا به چهل سال پس یونس علیه السلام یک غضب بکرد
در غیر محل او را حبس کرد در شکم ماهی در قعر دریا تا چهل روز در آنجا
میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و ملائکه
آواز بشنیدند گفتند یا رب صوتی معروف از موضع مجهول میشنویم
خدای تعالی گفت این صوت بنده من است یونس که او را حبس کرده ام
در شکم ماهی ملائکه شفاعت کردند و با این همه نامش بگردانیدند و
ذوالنونش بخواند و نیز فرمود فلولا انه کان من المسبحین للبث فی
بطنه الی یوم یبعثون پس یاد منت و نعمت خود فرمود لولا ان
تدارکه نعمة من ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم پس نظر کن این
سیاستها ای مسکین و هم چنین می آید این ماجرا تا به سید المرسلین
صلی الله تعالی علیه و سلم که عزیزترین و مکرم ترین خلق او بود مر او را
گفت فاستقم کما امرت و من تاب معک و لا تطغوا انه
بما تعملون بصیر ای بابست چنانچه فرموده شده و هر که بایست

و پیغمبر مانی نکنید که خدای تعالی بدانچه میکنید بیناست تا آنکه رسول گفت
صلی الله تعالی علیه وسلم که سورت هود مرا پیر کرد و چندان قیام کردی
که پایهای مبارک بیاماسیدی گفتند یا رسول خدای تعالی گناهان
گذشته و آینده ترا بیامرزیده است این چندین مشقت بر خود
نهادن چیست گفت که هم چنین نکنم پس بندهٔ شکر کننده نباشم
و بود صلی الله تعالی علیه وسلم که نماز میگزاردی در شب و میگریستی
و میفرمودی اللهم انی اعوذ بک بعفوک من عقابک و اعوذ بک
منک لا احصی ثناءً علیک انت کما اثنیت علی نفسک پس
صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که ایشان بهترین امت
بودند وقتی نشسته مزاحی میان خود میکردند این آیت
فرود آمد اَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِیْنَ آمَنُوْا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ لِذِکْرِ اللّٰهِ ای نیامد
مر کسانی را که گرویده اند وقت آنکه بترسند از خدای تعالی دیا اگر
بهترین قرنها قرن رسول بود صلی الله تعالی علیه وسلم و این امت
بهترین امتان است چندین حدها و سپاسها بر ایشان
بنهادند تاک یونس بن عبید گفتی ایمن مشو از کسی که از برای

پنج درم دست تو بریدن فرموده است شاید که فردا حکم
عذاب ا ذیز هم چنین باشد می خواهم از خدای تعالی که کریم و رحیم است
که معامله میکند با ما بمحض کرم خود که او هست رحیم ترین راحمان
و اما از جانب رجا یاد کن از فراخی رحمت خدای تعالی هر چه توانی
و کیست که غایة و نهایت آن تواند شناخت یا وصف او
تواند کرد وجه وصف رحمة خدای تعالی است که کفر صد ساله با یمان
یک ساعت ببخشد قوله تعالی قُلْ لِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا اِنْ یَنْتَهُوْا یُغْفَرْ
لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ و نه بینی که سحرهٔ فرعون برای آن آمدند تا با او
حرب کنند و بدشمن او سوگند خورده بودند نبود از ایشان مگر یک سخن
که بصدق دل گفتند آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ چگونه قبول کرد ایشان را
و ببخشید ایشان را جمع گناهان گذشته و ایشان را بمرتبه شهیدان
گردانید در بهشت این بود معامله او با کسی که یک ساعة او را شناخت
و یکی گفت بعد از کفر و ضلال چندین سال پس چگونه باشد معامله او
با کسی که همه عمر در توحید او گذرانیده است و نه بینی که اصحاب کهف
سالها بر کفر بودند چون گفتند رَبُّنَا رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ

پناه آوردند سوی او چگونه قبول کرد و عزت و بزرگی داد ایشانرا
و فرمود نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ و چگونه حرمت و
مهابت نهاد تا گفت مر بهترین خلق را لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ
مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا اگر مطلع شوی بر ایشان هر آینه
روی بگردانی از ایشان برای فرار کردن و پر شوی از بیم
ایشان بلکه چگونه مکرم کرد سگی را که با ایشان متابع بود تا اگر
ذکر کرد او را در کتاب عزیز خود بارها پس بگردانید آن سگ را
با ایشان در دنیا در پرده و در آورد او را با ایشان در آخرت
در بهشت با اکرام این است فضل و کرم او با سگی که گامی
چند برفت با قومی که او را شناخته بودند پس چگونه باشد
فضل او با بنده مومن که هشتاد سال خدمت او کرد و اگر هشتاد
هزار سال بزید عبادت او کند نشنیده که چگونه عتاب کرد
ابراهیم خلیل علیه السلام بسبب دعا کردن بر گناه کاران بهلاک
و چگونه عتاب کرد بر موسی علیه السلام در کار قارون و گفت
قارون بتو فریاد کرد فریادش نرسیدی بعزت خویش اگر

از من فریاد رسی خواستی یکبار میدیدی که چگونه میرسیدم و
یاری میدادم و عفو میکردم خطا او و چگونه عتاب کرد
یونس را علیه السلام در کار قوم او و گفت اندوهگین میشوی
بر درخت کدو که در یک ساعتش پدید آوردم و در یک ساعتش
خشک کردم و اندوهگین نمیشوی بر صد هزار کس بازیادت
پس چگونه عتاب کرد سید المرسلین را چنانچه روایت کرده اند
از باب بنی شیبه در مسجد حرام در آمده قومی را دید که میخندیدند
گفت چرا می خندید که درین خیر نمی بینم چون نزدیک حجر
اسود رسید یکبارگی پس سوی ایشان بازگشت و گفت جبرئیل
آمد و مرا گفت که خدای تعالی میگوید ای محمد بندگان مرا از رحمت
من نومید مکن پاکان بندگان مارا که من عفوم و غفورم و رحیم
در خبر مشهور است از رسول صلی الله تعالی علیه وسلم که گفت خدای
تعالی را صد جزو رحمت است یکی از آن میان آدمیان و پریان
و بهایم قسمت کرده اند و نود و نه جزو برای رحمت کردن
بندگان در روز قیامت ذخیره کرده است دیگر چون خدای تعالی

از یک رحمت ترا این معرفت خود داده است و از جمله این امت مرحوم
گردانیده و معرفت سنة و جماعت و نعمتهای ظاهر و باطن
داده پس امید است از فضل عظیم او که آنرا تمام کند و از آن نود و
نه جزو رحمت که ذخیره کرده است نصیبی کامل ارزانی دارد و امیدواریم
از خدای تعالی که ضایع نگرداند کردار ما را بفضل بزرگ خود که بدرستی
او است سید کریم جواد رحیم **اصل سیوم** در ذکر وعده و وعید
که در قیامت کرده است یاد کن درین چهار حالت را مرگ و
گور و قیامت و بهشت و دوزخ و آنچه در هر مقامی است
از خطرها مطیعان را و عاصیان را و مقصران را و مجتهدانرا
اما مرگ یاد کن در حال دو مرد **یکی آنکه** ابن شبرمه روایت
کرده است و گفته که با شعبی بر مردی رنجور برای پرسیدن
در رفتیم و او در سکرات موت بود و به نزدیک او مردی
بود که تلقین کلمه شهادت میکرد و شعبی آن مرد را گفت نرم تر
گوی مریض گفت اگر مرا تلقین کند یا نکند من ترک او گرفتنی
نه ام شعبی گفت حمد مر خدای را که یار مرا نجات داد **دوم**

حکایة شاگرد فضیل عیاض گفته اند او را شاگردی بود و وقت
سکرات موت فضیل بر وآمد و به نزدیک سر او بنشست و سورت
یس خواندن گرفت شاگرد گفت ای استاد مخوان این
سورت را فضیل ساکت شد پس تلقین کلمه شهادت کرد
گفت نخواهم گفت من از و بیزارم و همبرین بمرد فضیل در خانه
رفت و چهل روز گریست پس او را در خواب دید که سوی
دوزخ می بردند گفت بچه چیز خدای تعالی معرفت خویش از تو
سلب کرد و تو عالم ترین همه شاگردان من بودی گفت
بشومی سه چیز **اول** غمازی **دوم** حسد **سیوم** مرا علتی بود و طبیب
مرا گفت اگر هر سال یک قدح خمر بخوری این علت زایل شود
و من هر سال یک قدح خمر میخوردم پناه میجویم بخدای تعالی از سخط او
که طاقت نیست ما را بدان پس ازین یاد کن دو مرد دیگر را
یکی آنکه عبد الله مبارک حکایت کرد که مردی بود در وقت
سکرات موت روی سوی آسمان کرد و بخندید و گفت لمثل هذا
فلیعمل العاملون ای از برای مثل این چیزها عاملان کنند **دوم آنکه**

روایت کرده اند از مالک دینار رحمة الله تعالی که گفت بر همسایهٔ خود
وقت سکرات در رفتم مرا گفت ای مالک دو کوه آتش
می بینم پیش خود و مرا جبر میکنند برای برآمدن برین کوهها
از اهل او پرسیدم که حال او چه بود گفتند دو پیمانه داشت
یکی بستدی و یکی دادی هر دو را انجواستم یکی بر دیگری
زدم و شکستم پس مرد را پرسیدم حال چیست گفت زیادت
بر زیادت است و اما گور و حال بعد از مرگ یاد کن در آن
حال دو مرد یکی آنکه صالحی گفته است که سفیان ثوری را بعد از
مرگ در خواب دیدم گفتم چیست حال تو ای ابا سعید روی
از من بگردانید و گفت این وقت کنیه نیست گفتم چیست
حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود را معاینه دیدم مرا
گفت گوارا باد مر ترا رضای من یا ابا سعید در شبهای تاریک
بچشم گریان باشتیاق تمام قیام کردی پس مر تراست این
ساعت اختیار کن هر قصری که خواهی و زیارت کن مرا
که من از تو دور نیستم دوم آنکه بزرگی حکایت کرده است که مرد

در خواب دیدم گونه روی او گشته و هر دو دست او با گردن بسته
گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت روزگاری که در آن بازی میکردم
گذشت این روزگاری است که با ما بازی میکنند و حال دو مرد
دیگر یکی آنکه صالحی روایت کرده است که مرا پسری بود شهید شد
شبی که عمر عبد العزیز فوت شد او را در خواب دیدم گفتم ای پسر
نه تو مرده بودی گفت نی شهید شده بودم نزدیک خدای
تعالی زنده ام و رزق داده می شوم پس گفتم چیست که چندین وقت
ترا ندیدم اکنون چون آمدی گفت در میان اهل آسمان ندا
کردند که جمله انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان در نماز جنازهٔ
عمر عبد العزیز حاضر شوید پس آمدم و نماز جنازه بگذاردم پس
از آنجا آمدم تا شما را سلام گویم اما دوم آنکه هشام بن حسان
گفته است که پسری جوان مرا بمرد در خوابش دیدم پیر شده گفتم
ای پسر چیست این پیری گفت چون فلان نقل کرد و بمن رسید
دوزخ برسیدن او بانگی کرد که هیچکس از ما جوان نماند که پیر نشد
می پناهم بخدای تعالی که رحمان و رحیم است از عذاب دردناک او

اما قیامت تامل کن دران قول خدای عز وجل یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ
اِلَی الرَّحْمٰنِ وَفْدًا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ اِلٰی جَهَنَّمَ وِرْدًا ای روز قیامت
حشر کنیم متقیان را بسوی خویش گروه گروه و برانیم گناه کاران را
سوی دوزخ تشنه پس گمی باشد که چون بیرون آید از گور خود براقی
بیند بر سر گور خود و تاجی و حله بپوشد و سوی بهشت خرامد
از عزتش نگذارد که پای خود در بهشت رود و دیگری از گور
بیرون آید بیند بر سر گور خود تازیانه عذاب و عقوبتها حاضر
شده آن بدبخت را نگذارد که پای در دوزخ رود بلکه کشیده‌ش
بر روی سوی دوزخ واز عالمی شنیده ام که روایت کرد از
رسول صلی الله تعالی علیه وسلم که او گفت که چون روز قیامت
شود قومی از گور بیرون آیند و ایشان را شتران باشند بالها
بران سوار شوند و در عرصات قیامت بپرند و بر دیوارها
بهشت فرود آیند چون ملایکه ایشان را ببینند مر یکدیگر را
بگویند که ایشان کیانند گویند ما نمیدانیم شاید که آن امت
محمد صلی الله تعالی علیه وسلم باشند پس بعضی از ملایکه بیایند ایشان را

پرسند شما کیانید واز امت کیستید ایشان گویند که ما از امت
محمدیم صلی الله تعالی علیه وسلم ملایکه گویند حساب کرده شدید
نی گویند علمای شما وزن کردند گویند نی نامها خواندید
گویند نی گویند ملایکه گویند باز گردید که این چه شما را در پیش
است گویند چیزی داده بودید ما را تا بدان حساب کرده شویم
پس منادی ندا کند که راست گفتند بندگان من مَا عَلَی الْمُحْسِنِینَ
مِنْ سَبِیلٍ و نشنیده‌ای قوله تعالی اَفَمَنْ یُلْقٰی فِی النَّارِ خَیْرٌ اَمْ مَنْ
یَاْتِی اٰمِنًا یَوْمَ الْقِیَامَةِ ای پس کسی که در آید در آتش بهتر است
یا کسی بیاید ایمن در روز قیامت پس بزرگتر مردیست که
می بیند این احوال و اهوال را و زلزلها و واقعها را و او ایمن شد
در نیاید در دل او فزعی و نباشد بر دل او ثقلی میخواهیم از
خدای تعالی تا بگرداند ما را و شما را از جماعه این سعیدان و دشوار
نیست این بر خدای تعالی و اما بهشت و دوزخ تامل کن درین
هر دو آیه از کتاب خدای تعالی یکی آنکه گفت وَسَقٰیهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا
طَهُوْرًا اِنَّ هٰذَا کَانَ لَکُمْ جَزَاءً وَّکَانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوْرًا ای بنوشاند

مر ایشانرا پروردگار ایشان شرابی پاک و گوید اینست جزای
شما **دوم آنکه** حکایت کرد از طایفه دوزخیان و گفت که گویند
رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا
وَلَا تُكَلِّمُونِ ای طایفه از اهل دوزخ گویند ای پروردگار ما بیرون
آر ما را ازینجا اگر باز گردیم ظالم باشیم خدایتعالی گوید دور باشید و
سخن مگویید با من **روایت** کرده اند که چون خدایتعالی این گوید همه بیک
گردند و در دوزخ بانگ کنند خدایتعالی همه را ازین روز بکرم
خود نگاه دارد که مصیبتی سخت عظیم است **چنانکه** یحیی معاذ رازی
رحمة الله علیه گفته است ندانم کدام مصیبت ازین هر دو قوی تر است
فوت شدن بهشت یا در رفتن در دوزخ که از بهشت صبر کردن
مشکل است و بر آتش صبر کردن دشوار اما به هر حال فوت شدن
نعمت آسان تر است از تحمل کردن عذاب دوزخ که مصیبتی بزرگ
است و بزرگتر از آن خلود است از آنکه اگر وقتی منقطع شدنی
بودی همه کار آسان تر بودی ولیکن دشواری در ابد پیدا آمده است
پس کدام دل تحمل تواند کرد آنرا و کدام نفس صبر تواند کرد آنرا و

ازین است که عیسی علیه السلام گفت که ذکر خلود دلها خایفان را
می برد و با حسن بصری رحمة الله علیه گفتند که آخرین کسی که او را
از دوزخ بیرون کنند مردی باشد که نام هناد است و او را
هزار سال عذاب کرده باشند بعد از هزار سال فریاد کند و گوید
یا حنان یا منان پس حسن بصری گریست و گفت کاشکی که
من هناد بودمی ازین سخن عجب کردند گفت چه عجب میکنید آنکه
وقتی بیرون خواهند آورد گفتم من گوئی که بازگشت همه کارها
بدین یک اصل شد و آن نکته است که پشتها را می شکند و رویها
را زرد میکند و دلها را پاره میکند و جگرها را میگدازد و چشمها را
میگریاند و آن خوف سلب معرفت است پس اینست غایت
و نهایت خوف خایفان برین گریسته اند چشمها گریندگان
و یکی ازین طایفه گفته است که غمها سه قسم است غم طاعت که
قبول کند یا نکند و غم معصیت که آمرزد یا نه آمرزد و غم معرفت
که سلب کند یا نکند **و مخلصان** گفته اند که غم یکی بیش نیست و آن غم
سلب معرفت است و هر غمی که جز این غم است سهل است از آنکه

منقضی شدنی است روایت کرده که یوسف اسباط گفت رحمة الله
تعالی که بر سفیان ثوری رفتم دیدم که همه شب میگریست گفتم این
همه گریه تو بسبب گناهان است گیاهی از زمین برداشت
و گفت آمرزیدن همه گناهان بر خدای تعالی آسان تر و اندک تر
ازین است ولیکن از آن می ترسم نباید که معرفت خود از من
سلب میکند میخواهم از پروردگار خود که مبتلا نگرداند مارا
باین مصیبت و تمام گرداند بر ما بفضل خود نعمت معرفت خود
و بمیراند مارا بر دین اسلام که او هست رحیم ترین رحیمان
سوال اگر گوئی میان این دو طریق کدام را اختیار کنم طریق
خوف یا طریق رجا جواب گویم ترا که طریقی که مرکبست بهر دو
که هم تازیانه باید و هم علف که ازین هر دو چاره نیست از آنکه
گفته اند هر که بروی رجا غالب شود از جمله مرجیان و غروریان
گردد و هر که بروی خوف غالب شود از جمله محروریان گردد
و مراد آن است که میان هر دو جمع کند از آنکه در حقیقت رجا
حقیقی جدا نباشد از خوف حقیقی و خوف حقیقی جدا نباشد

از رجا حقیقی و خوف حقیقی جدا نباشد از رجا حقیقی و از برای
این گفته اند که رجا همه مراهل خوف راست مگر امن و خوف
همه مراهل رجا راست مگر یأس سوال اگر گوئی در هیچ حالی
یکی ازین دو راجح و فاضلتر باشد یا نی جواب بدانکه چون
بنده صحیح و قوی باشد خوف اولیتر و چون مریض و ضعیف
شود و خاصه وقت سکرات رجا اولیتر است چنین شنیده ام
از عالمان گفتم من این از آن است که خدای تعالی گفته است من
نزدیک شکسته دلانم دلهائی که از خوف و هیبت من شکسته اند
پس در وقت مرگ و سکرات رجا اولیتر از آنکه دل او درین وقت
شکسته است بسبب گناهانی که در حالت صحت کرده است
و از برای این گفته شود مر ایشان را لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا ای
نترسید و اندوهگین نشوید سوال اگر گوئی که نه در گمان نیک بردن
بخدای تعالی اخبار بسیار وارد است جواب بدانکه گمان نیک
بردن حذر کردن است از معصیت خدای تعالی و ترسیدن از
عقاب او و جهد کردن در خدمت او و بدانکه اینجا اصلی است

بزرگ و نکته است باریک که بیشتر مردمان دران غلط کنند و
آن فرق کردن است میان رجا و آرزو بردن که رجا بر
اصل باشد و آرزو بردن بی اصل **مثال** او انکه هر که زراعت کند
و مشقت بیند پس کوید که امید دارم که ازین زراعت صد پیمانه
حاصل شود این آرزو و رجا است **و دیکری** هیچ زراعت نکند
و همه وقت بخسبد و تمام غافل بود پس جون وقت درو دران
درآید بکوید امید میدارم که مرا صد پیمانه حاصل شود کویند
ای احمق ازکجا که هیچ نکاشته و این رجا آرزو است بی اصل
و بیفایده هم چنین بنده جون جهد کند در عبادت خدایتعالی
و از معصیة باز ماند و بکوید امید دارم که این اندک را خدایتعالی
قبول کرده اند و این تقصیر را تمام کند و ثواب عظیم دهد و کناهان
من عفو کند و کمان نیکو برد این آرزو رجا باشد اما جون
غافل ماند و ترک طاعت کیرد و بر معصیتها ارتکاب کند و از
خشم و عذاب خدایتعالی باک ندارد و بر رضا و وعده و وعید
او التفات نکند پس بکوید امید دارم از خدایتعالی بهشت

و نجات از دوزخ این آرزو بردن باشد که دران هیچ حاصلی
نیست و آنرا رجا و حسن الظن نام کرده اند و این همه خطا و
ضلالت است کفتم من آنچه موید این اصلی است آنست
که **روایت** کرده اند از رسول صلی الله تعالی علیه وسلم کفت
عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند و برای مرک
عمل کند و احمق کسی است که پیروی نفس کند و از خدایتعالی
طمع مغفرت دارد و برین معنی **حسن** بصری رحمه الله تعالی
کفته است که قومی را آرزو بردن مغفرت از عمل مشغول
کردانید تا از دنیا بیرون رفتند و ایشانرا یک حسنه
نبود کفتند ما ظن نیک دارم بر خدایتعالی دروغ کفتند ایشان
اکر ظن نیکو بودی بعمل مشغول شدندی پس این آیت را
بخواند قوله تعالی ذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِين
و جعفر صبعی میکوید که ابو میسره عابد را دیدم پهلوهایش بیرون
آمده از غایت مجاهده کفتم چرا چندین مجاهده میکنی که رحمت
خدایتعالی فراخ است در خشم شد و کفت دیدی از من چیزی

که آن دلیل بر نومیدی میکند نشنیده که خدا تعالی میگوید
اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِیْبٌ مِنَ الْمُحْسِنِیْنَ ای رحمت خدای
تعالی نزدیک نیکوکاران است جعفر میگوید این سخن ومر اگر مانند
پس حمل کردند همه رسل وابدال واولیا با این همه مجاهده که میکردند
در طاعت ونگاه میداشتند خود را از معصیت پس چه چیز
میگوئی در حق ایشان مگر بود ایشانرا حسن ظن بخدای تعالی
بلکه همه آیینه ایشان عارف تر بودند مر سعة رحمت خدای
تعالی را ونیکوترین گمان داشتند بجود او از تو ولیکن دانستند
که این بغیر اجتهاد آرزو وغرور است نیکو فهم کن این سخن را
واز خواب غفلت بیدار شو والله الموفق فصل حاصل جمله
کار آنکه چون فراخی رحمت خدای تعالی را که سبقت کرده است
رحمت او مر غضب او را ودر گرفته است رحمته اه هر چیز را
یاد کردی ∴ پس از آن آنکه از جمله این امت مرحومه
یاد آوردی ∴ پس از آن غایت فضل وکمال جود او ذکر کردی
وعنوان کتاب او که سوی تو نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم

دیدی ∴ پس بسیاری نعمتهای او که ترا داده است در ظاهر
وباطن بی شفیعی واستحقاق دیدی ∴ واز جانب دیگر کمال جلال او
وعظمت وهیبت او دیدی ∴ پس سختی غضب او که آسمانها و
زمینها طاقت آن ندارد دیدی ∴ پس غایت جهل وغفلت
وبسیاری گناهان خود دیدی ∴ پس خطر معامله در عملها دیدی
پس احاطه علم وبصر او بعیان وغیب دانستی ∴ پس نیکو وعدهای
او بثواب که وهم وخیالها بدو نرسد شنیدی ∴ پس سختی وعید
او وعقاب الیم او که طاقت ندارند دلها شنیدن آنرا
شنیدی ∴ وگاهی نظر کردی بسوی رحمت ورافت او
وگاهی معاینه کردی ودیدی سوی نفس خود وجفاها و
خیانتهای او ∴ پس این همه ترا در خوف ورجا آوردند و
راه عدل را سلوک کردی ∴ واز هر دو جانب مهلک ایمن
شدی وبا گمراه شدگان گمراه نشدی ∴ وبا هلاک شوندگان
هلاک نگشتی ∴ وشراب ممزوج شیرین خوردی ∴ واز برودت
رجا صرف واز حرارت خوف صرف خلاص یافتی

و بمقصود رسیدی و از علتین سالم گذشتی و نفس خود را یافتی
چست شده مر طاعت او را و گزارنده در خدمت شب و روز
را بی فتور و غفلتی و از معاصی یکبار خلاص یافتی ∴ و از جمله
اصفیا و اتقیا و عباد خواص شدی ∴ و این عقبه با خطر را
پس گذاشتی باذن الله تعالی و حسن توفیقه پس چند باشد
مر ترا از حلاوت و صفوت در دنیا و از ذخیرهای
بزرگ و اجرهای کریم در آخرت و می خواهم از حق سبحانه
و تعالی که توفیق دهد ما را و شما را که اوست رحیم ترین رحمان
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عقبه ششم و آن عقبه
قوادح است و قوادح عیب کننده را گویند یعنی تو باید ای
برادر بنگاه داشتن عمل خود از چیزی که مبطل و مفسد اوست
و گفتیم که آن دو چیز است یکی ریا دوم عجب اما ریا بدانکه اجتناب
از ریا واجب است بسبب دو چیز یکی آنکه چون در عبادت
ریا کنی قبول نباشد و بران ثواب بسیار نیابی و اگر ته بر تو رد
کنند و از جمیع ثواب یا از بعضی محروم مانی چنانکه روایة کرده اند

از رسول صلی الله تعالی علیه و سلم که گفت از حضرت خدای تعالی
که من توانگرترین توانگرانم از شرک هر که عملی کند و دران
کسی را جز من شریک کند نصیبی نیست مر او را از من که من قبول
نکنم مگر آنچه خالص باشد برای من و گفته اند که خدای تعالی
روز قیامت مر بنده را گوید چون التماس ثواب کنی از عملهای
خود نه در مجلسها ترا جای بلند نشاندند نه که در دنیا ترا مهتری
دادند نه که چیزها بر دست تو ارزان فروختند و سبب دوم که وجوب
اجتناب است از ریا در اکثر نسخها منهاج العابدین نیست شاید که
مصنف را رحمه الله تعالی سهو شده باشد و الله اعلم که من
که در ریا دو فضیحت است و دو مصیبت یکی فضیحت سر است
و آن ملامت است پیش ملائکه چنانک روایت کرده اند که ملائکه
عمل بنده را بالا برند خدای تعالی گوید که ببرید و در سجین اندازید
که مقصود او ازین عمل من نبوده ام پس فضیحت شود دوم فضیحت در
علانیه و آن در روز قیامت است پیش همه خلایق چنانکه روایة
کرده از رسول صلی الله تعالی علیه و سلم گفت مرائی را روز قیامت

بچهار نام خوانند ای کافر ای فاجر ای مکار ای زیانکار
سعی تو باطل شد و اجر تو باد رفت و رنج تو ضایع شد
امروز ترا نصیبی نیست بطلب اجر از کسی که عمل برای او کردی
و روایت کرده اند که روز قیامت منادی ندا کند چنانک همه
خلق بشنود کجا اند آنانکه مردمان را می پرستیدند بخیزید
اجرهای خود از یشان بگیرید که من قبول نکنم عملی را که با او
چیزی آمیخته باشد و اما دو مصیبة یکی آنست که بهشت فوت
شود چنانکه رسول گفت صلی الله تعالی علیه وسلم که بهشت
سخن گوید که من حرامم بر بخیل و مرائی و این حدیث را دو
معنی است یکی آنکه مراد از بخیل آن باشد که در گفتن کلمهٔ لا
اله الا الله محمد رسول الله بخیلی کرده باشد و مراد از مرائی
آن باشد که با یمان و توحید ریا کرده باشد و این قول ضعیف
است معنی دوم آنکه نفس خود را از بخل و ریا پاک نکرده باشد پس
چنین کسی را خطر زوال ایمان است پس او را بهشت فوت شود مصیبة
دوم دخول دوزخ است از آنکه ابو هریره رضی الله تعالی عنه

روایت کرد از رسول صلی الله تعالی علیه وسلم که گفت روز قیامت
اول مردی را بیارند که قرآن خوانده باشد خدای تعالی گوید ای
خوانندهٔ قرآن نه که ترا آموختم آنچه بر رسول خود صلی الله تعالی
علیه وسلم فرو فرستادم گوید بلی یا رب خدای تعالی گوید چه کردی
در آنچه دانستی گوید یا رب شب و روز خوانده ام خدای تعالی
گوید دروغ میگوئی ملایکه گویند دروغ میگوئی فرمان شود
بلک مقصود تو آن بود که بگویند فلان حافظ خوش خوان
و قاری است و آن خود گفتند پس مردی دیگر را بیارند
که مالها بسیار داشته باشد و خرج کرده است فرمان شود
نه آنکه بر تو نعمت خود فراخ کردم و بکسی محتاج نکردم گوید بلی
یا رب فرمان شود چه کردی آنچه ترا دادم گوید صله رحم بجا
آوردم و صدقه دادم فرمان شود دروغ میگوئی و ملایکه
گویند دروغ میگوئی فرمان شود بلکه مقصود تو این بود که
بگویند فلان سخی است و آن بود گفتند مردی دیگر را که در جنگ
کشته شده باشد فرمان شود چه کردی بدان اسباب از

واسطه و قوت که ترا دادم گوید بلی یا رب مرا جهاد کردن فرمودی
در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم فرمان شود که دروغ میگوی
بلکه مقصود تو این بود که گویند فلان دلیر است و آن خود گفتند
ابوهریره رضی الله تعالی عنه میگوید چون رسول صلی الله تعالی علیه وسلم
اینجا رسید دست بر زانوی من زد و گفت ای ابوهریره ایشانند
از خلق خدای تعالی که اول آتش دوزخ بدیشان برافروزند و ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما گفته است که از رسول صلی الله تعالی علیه وسلم
شنیده ام که گفت دوزخ و اهل دوزخ از اهل ریا فریاد کنند
گفتند یا رسول الله صلوات الله تعالی علیک دوزخ چرا فریاد کند
و گفت از گرمی آتش که ایشان را عذاب خواهند کرد و درین فضایح
عبرتیست مر اهل بصایر را والله الموفق سوال اگر گوئی که خبر کن ما را
از حقیقت ریا و اخلاص و حکم ایشان و تاثیر ایشان در عمل جواب
بدانکه اخلاص نزدیک علمای ما دو اخلاص است یکی اخلاص
عمل دوم اخلاص طلب اجر اما اخلاص عمل ارادت قربت است
بخدای تعالی و تعظیم امر او و اجابت دعوة او و باعث برین اعتقاد

صحیح است و اما اخلاص در طلب اجر ارادت نفع آخرت است
بعمل خیر روایت کرده اند که حواریان از عیسی علیه السلام پرسیدند
که چیست اخلاص عمل فرمود آنکه عمل میکند برای خدای عز و جل و
دوست ندارد که هیچکس او را بران حمد گوید و پیغامبر را صلی الله تعالی
علیه وسلم از اخلاص پرسیدند فرمود آن است بگوئی پروردگار
من خدای است پس چنانکه فرموده است بران راه راستی
یعنی بسر روی نکنی هوای نفس خود را و در عبادت پروردگار خود
مستقیم باشی چنانک فرموده شده و این اشارت است
بقطع کردن از هرچه جز خدای تعالی است و این است اخلاص
اخلاص حقیقی و ضد اخلاص ریا است و آن ارادت نفع دنیا است
بعمل آخرت و ریا بر دو نوع است ریا محض و ریا تخلیط
ریا محض آنست که همین ارادت نفع دنیا باشد نه چیز دیگر
و ریا تخلیط آن است که ارادت هر دو یا شد هم نفع آخرت دنیا و هم نفع
اینست حد اخلاص و ریا اما تاثیر ایشان در عمل بدانکه اخلاص در عمل فعل
را سبب قربت کرداند و اخلاص در طلب اجر فعل را مقبول و موفور الاجر

کرداند و نفاق عمل را حبط کرداند و بیرون آرد آن عمل را از آنکه
سبب قربت باشد و باطل کند استحقاقی را که بدان ثواب عمل وعده
کرده اند و نزدیک بعضی علما از عارفان ریا محض نباشد اگرچه مبطل نصف
ثواب است و نزدیک بعضی علما ممکن است که از عارف ریا محض
باشد و او مبطل نصف اضعاف است و تخلیط مبطل ربع
اضعاف است و نزدیک علمای ما صحیح آن است که از عارف
ریا محض نباشد با یاد کردن آخرت ولیکن با سهو افتد
و مختار آن است که اثر ریا رفع قبول و نقصان است
در ثواب و مقدر نیست بنصف و ربع و شرح این مسئله دراز
است و در کتاب احیاء العلوم و در کتاب اسرار معاملات
الدین باستقصا گفته ایم سوال اگر کوئی موضع اخلاص
کدام است و در کدام طاعت اخلاص واجب شود جواب
بدانکه علمای نزدیک علمای ما سه قسم اند یک قسم آن است
که در وی هر دو اخلاص بجفتند و آن عبادت ظاهر است
اصلی و قسمی آن است که در وی هر دو اخلاص نجفتند و آن اعمال باطن

است اصلی و قسمی آن است که در وی اخلاص طلب اجر
افتد نه اخلاص عمل و این مباحاتی است که برای قوام را
گیرند و شیخ ما گفته است هر عملی که احتمال آن دارد که او را برای
غیر خدای تعالی کنند از عبادت اصلی در آن اخلاص عمل باشد
پس برین قول در اکثر عبادات باطن اخلاص عمل باشد
اما اخلاص طلب اجر مشایخ کرامیه گفته اند که اخلاص طلب
اجر در عبادات باطن نباشد از آنکه جز خدای تعالی بران کسی
مطلع نیست پس در آن ریا نتواند بود پس بسوی اخلاص طلب اجر
محتاج نباشد و شیخ ما گفته است که چون مریدی از خدای تعالی
بعبادت باطن نفع دنیا خواهد آن نیز ریا باشد که ممکن
دور نیست که در بیشتری از عبادات باطن هر دو اخلاص
باشد و همچنین نوافل واجب است در وی هر دو اخلاص وقت
شروع و اما مباحات که برای قوام را گیرند در وی اخلاص
طلب اجر باشد نه اخلاص عمل از آنکه صلاحیت آن ندارد
که بنفس خویش قربت باشد بلکه آلت است برای قربت را

سوال اگر بگوی این موضع ایشان بود بیان کن مارا
وقت ایشان در عمل **جواب** بدانکه اخلاص عمل با فعل مقارن
باشد لامحالة و از و متاخر نباشد و اما اخلاص طلب اجر
بسا باشد که از عمل متاخر باشد و نزدیک علما معتبر در وقت
فراغت است از عمل که چون فارغ شود بر اخلاص ها بر ریا
کار تمام باشد و تدارک ممکن نیست و نزدیک عبادان که
از مشایخ کرامیه بودند ما دام که منفعتی که مطلوب بود از ریا
نیافته است اقامة اخلاص در عمل ممکن است چون مطلوب
یافت فوت شد **وبعضی** علما گفته اند که در فریضه اقامت
اخلاص ممکن است تا موت و اما در نوافل ممکن نیست و فرق
این گفته اند که فریضها بامر خدا تعالی کرده است پس در فرایض
از و امید فضل باشد و اما نوافل بنده بمراد خود کرده است
پس بطلبند از وی حق انچه او تکلیف کرده است بنفس خود
گفتم من که درین مسایل فایدها ست و آن آن است که هر که
ریائی کند و یا ترک اخلاص گیرد در عملی تدارک او ممکن باشد

بریکی ازین وجوه که گفتم و مقصود ما از نقل قول مذاهب مردمان
درین دقایق آن بوده که راه بر مبتدی در کار عبادت آسان
شود اگر در یک قول علت خود را نیابد در قول دیگر بیابد نیکو
فهم کن این را **سوال** اگر گوئی هر عملی محتاج است با خلاصی
علاحده یا نی **جواب** بدانکه علما درین اختلاف کرده اند بعضی
گفته اند در هر عملی اخلاص علاحده باید **وبعضی** گفته اند که روا
باشد که اخلاص متناول شود مر جمله آن عبادت را پس عملی
که ذو ارکان است چنانچه نماز و وضو بسنده است در ایشان
یک اخلاص از انکه بعضی آن به بعضی متعلق است از روی صلاح و
فساد پس گشتند همچون یک چیز **سوال** اگر گوئی اگر کسی عمل خیر
کند و مراد او مدح مردمان و نفع از ایشان نباشد ولیکن
مراد او نفع دنیاوی باشد از خدا تعالی آن نیز ریا باشد یا نی
جواب بدانکه این محض ریا باشد و علمائی گفته اند اعتبار در
ریا مراد راست نه آنکسی که از و مراد طلبند پس چون مراد تو از
عمل خیر نفع دنیاوی باشد آن ریا است خواه از خدا تعالی

طلبی خواه از مردمان چنانک گفت خدا تعالی وَمَنْ كَانَ
يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ
ای هر که مراد او کشت زار دنیا بود بدهیم او را از ان ولیکن نباشد
مر او را در آخرت نصیبی پس لفظ ریا و اشتقاق او از معنی رؤیت
اعتبار نیت و انکه این ارادت فاسد را نام ریا کرده اند
بدان سبب که بیشتر از قبل مردمان و رویة ایشان افتد
نیکو فهم این را **سوال** اگر کوئی دنیا که بعبادت کردن
از خدا تعالی بخواهد برای انکه محتاج مردمان نباشد و او را بر
عبادت خدا تعالی تقویت شود هم ریا باشد **جواب** بدانکه
مستغنی شدن از مردمان در بسیاری مال و جاه نباشد
بلکه در قناعت باشد و در اعتماد کردن بر خدا تعالی فاما
تقویت بر عبادت اگر مراد او این باشد ریا نیست و هم چنین
هر چه تعلق بکار آخرت دارد خواستن آن بعمل خیر ریا نیست
زیرا که امور باین نیت خیر کردد و در اعمال آخرت کردد و اراده
خیر ریا نباشد و هم چنین اگر مراد تو آن باشد که تا مردمان

تعظم کنند و دوست دارند و مراد تو ازین تایید مذهب
حق باشد و نشر علم و برانگیختن مردمان بر عبادت ریا
نباشد اما اگر مقصود تو شرف نفس باشد یا طمع دنیا آن ریا
باشد **و بدانکه** من بعضی از مشایخ خویش پرسیدم که اولیا در ایام
عسرت سورة واقعه خوانده اند و مراد ایشان از خواندن
سوره آن بود که خدا تعالی از ایشان سختی دفع کند و چیزی
از دنیا بر ایشان فراخ کند پس چگونه روا باشد که متاع دنیا
بعمل آخرت بخواهند مرا جواب گفتند که مراد ایشان آن بود
که خدا تعالی ایشان را قناعت دهد و یا قوتی که بدان عبادت
توانند کرد و یا علمی توانند خواند و این از جمله ارادت خیر است
نه ارادت دنیا **و بدانکه** خواندن این سورت در سختیها در کار
رزق از جمله سیرتهای سلف است و درین باب اخبار و آثار از
رسول صلی الله تعالی علیه وسلم و از صحابه رضوان الله تعالی
عنهم وارد است تا **روایت** کرده اند که ابن مسعود را رضی الله تعالی
عنه چون عتاب کردند در کار فرزند بدان سبب که برای فرزند

از دنیا چیزی نگذاشت جواب گفت که سوره واقعه برای
او گذاشته ام و آن بسنده است و اینکه علمای و مشایخ سلف
خوانده اند ازین جاست و الا ایشانرا بحمد الله تعالی به سختیهای
دنیا التفاتی نیست بلکه این طایفه کسانی اند که سختیها و تنگیهای
محنتها و مشقتهاء دنیا را غنیمت دانند و شادی کنند و از خدای
تعالی منت انگارند و اگر چیزی از دنیا برایشان فراخ شود
بترسند و مصیبت شمرند و ناخوش شوند و آنرا از خدای تعالی
استدراج دانند و قول ایشان آن است که گرسنگی و نامرادی
سرمایه ماست و بنای مذهب تصوف برین است
و مذهب من و شیخ من نیز همین است و جمله سلف برین
بوده اند اما تقصیر متأخران را اعتبار نیست و ما که اینجا این
فصل ذکر کردیم سبب آن بود تا نباید که مخالفی بر مقصود این
قوم مطلع نشود و درین غلط کند یا مبتدی سلیم الطبع القلب که
از علم چنانچه حظ دست بهره نگرفته باشد در غلط افتد
سوال اگر گوئی چگونه لایق باشد این بحال اهل علم و تجرد

و ارباب صبر و ریاضت جواب بدانکه این چیز است
ماخوذ از سنت و نیز مقصود حصول قناعت است و تقوی
بر عبادت نه آنکه مقصود شره و شهوت است یا شک آمدن
از تحمل سختی و گرسنگی و بیشتر آن است که در عقب خواندن
این سوره قناعتی در دل پیدا میشود و سگ حرص و
گرسنگی دفع میگردد و دل را از طعام تسلی حاصل می آید و
بداند این کسی که این را امتحان کرده باشد فائده دوم که آن
عجب است بدانکه وجوب پرهیز بدین از عجب بسبب دو چیز
است یکی آنکه آنکس که عجب کند از توفیق و تائید محروم ماند از آنکه
عجب کننده مخذول است و چون از بنده توفیق منقطع شود
بنده ای هلاک شود و ازین است که رسول صلی الله تعالی علیه و سلم
گفت که سه چیز هلاک کننده است بخیلی که پیروی
آن کنند و هوای نفس که اتباع آن کنند و عجب کردن
آدمی بنفس خود و سبب دوم آنکه عجب مفسد عمل صالح است و ازین
است که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا

چراغ که او را باد کشنده است و بسا عابد که او را عجب فاسد کند
است و چون مقصود و فایده همین عبادتست و این خصلت محروم
میکند بنده را از عبادت و اگر حاصل شود اندکی از عجب عبادت
فاسد شود اگرچه بسیار است پس واجب شد حذر کردن
از چنین خصلتی والله الموفق **سوال** اگر کوئی چیست حقیقت
عجب و معنی او و چیست تاثیر و حکم او بیان کن ما را **جواب** بدانکه
حقیقة عجب بزرگ داشتن عمل صالح است و تفصیل او نزدیک علما
ما ذکر کردن بنده است حاصل شدن شرف عمل صالح را
بچیزی جز خدای تعالی همچو بنفس یا بمردمان یا بچیزی دیگر و گفته اند که
عجب مثلث باشد و آن آن است که عمل صالح را ازین سه چیز
داند نفس و خلق و شی و مثنی باشد و آن بدان باشد که
ذکر کند حصول عمل صالح را از دو و موحد باشد و آن بدان باشد
که ذکر کند حصول عمل صالح را از یکی **و علاج عجب** ذکر منت است
و آن آن است که بدان که حصول عمل صالح بتوفیق خدایست
عز و جل که او را مشرف گردانیده است و ثواب و قدر او عظیم

ساخته و ذکر منت فرض است وقت داعی عجب و نفلست
در جمیع اوقات و اما تاثیر عجب در عمل صالح بعضی علما گفته اند
انکه عجب کند عمل او حبط شود و اگر پیش از مرگ توبه کند عمل او ثابت
ماند و این است اختیار محمد صابر از مشایخ کرامیه و حبط شدن
عمل نزدیک او این است که بکلی در ان ثواب نماند و در قول
جماعتی دیگر حبط شدن رفتن اضعاف است نه رفتن کل **سوال**
اگر کوئی چگونه پوشیده شود بر بنده عارف تا ندانند که
توفیق عمل صالح از خدایست عز و جل **جواب** اینجا نکته لطیف
است و آن آن است که بدانی مردمان در عجب سه صنف اند
صنفی با عجب اند در همه حال و ایشان معتزله و قدریه اند و کسانی
که مر خدای تعالی را عز و جل بر خویش در فعل منتی نمی بینند و عنایت
و توفیق و لطف خاص را منکر اند و آن بسبب شبهه است که
بر ایشان مستولی شده است **و صنفی دیگر** با ذکر منت اند در همه
حال ایشانند اهل استقامت و ایشانرا در هیچ عملی عجب نیست و
این سبب بصیرتی و تائیدی است که خدای تعالی ایشانرا کرامت

کرده است وصنف سیوم مختلطانند و ایشان عامهٔ اهل سنة و
جماعت اند وقتی بیدار شوند و منت خدای تعالی را یاد کنند و
وقتی غافل شوند و عجب کنند و آن بسبب غفلتی عارضی باشد
و نقصان بصیرت است سوال اگر کوئی چیست حال قدریه
و معتزله در فعل ایشان جواب بدانکه درین اختلاف است
بعضی گفته اند که همه عمل ایشان حبط است بسبب اعتقاد
ایشان و بعضی گفته اند که هیچ عمل باعتقاد حبط نمی شود از فرقهای
مسلمانان تا مخصوص نباشد هر عملی بعجبی چنانک اعتقاد اهل سنت
و جماعت مانع عجب نیست در هر عملی تا مخصوص باشد سوال اگر
کوئی بجز ریا و عجب قادحی دیگر هم هست در عمل جواب بدانکه
بجز این دو قادح قوادح بسیارند ولیکن ما که این هر دو را
مخصوص ذکر کردیم بسبب آنکه اصلند و مدار کار بر ایشان است
بعضی از مشایخ گفته اند که برگزیده و واجب است که عمل را از ده
چیز نگاه دارد نفاق و ریا و تخلیط و من و اذی و ندامت
و عجب و حسرت و تهاون و خوف ملامت مردمان و شیخ

گفته است هر خصلتی را ضد است پس ضد نفاق اخلاص
عمل است و ضد ریا اخلاص طلب اجر است و ضد تخلیط تفرید
است و ضد من تسلیم عمل مر خدای را عز و جل و ضد اذی
نگاه داشتن عمل است و ضد ندامت ثابت داشتن
نفس است و ضد عجب ذکر منت است و ضد حسرت
غنیمه داشتن خیر است و ضد تهاون تعظیم داشتن
توفیق است و ضد ملامت مردمان ترس است و مرتبه
نفاق عمل را حبط کند و ریا عمل را رد کند و من و اذی
صدقه را حبط کند بکلی در حال و نزدیک بعضی مشایخ من و اذی
حبط کند اضعاف را و ندامت حبط کند عمل کند در قول همه و
عجب اضعاف عمل را ببرد و حسرت و تهاون و خوف
ملامت عمل را بکلی کند و کرانی و بیزه گفتم من که حاصل قبول و
رد باز میگردد بنوعی از تعظیم و استخفاف و حبط کردن
باطل کردن نقصانی است که آن بفعل باشد و این باطل
گردانیدن وقتی بابطال ثواب باشد و وقتی بابطال تضعیف

و ثواب منفعتی است که فعل بعینه مقتضی آن است و تضعیف
زیادتی است برین و گرانی فعل زیادتی است که بقرینه
احوال در فعل حاصل آید همچون احسان کردن درحق از اهل خیر
پس از ان درحق مادر و پدر پس از ان درحق پیغامبری
از پیغامبران و در شر نیز گرانی باشد ولیکن تضعیف نباشد
این است انچه تحقیق کرده ام درین معانی فهم کن این را والله الموفق
فصل بر تو باد بقطع این عقبه بجهد تمام که درین عقبه خوف
بسیار است از انکه صاحب طاعتها همه عقبات را برید و تحمل این
شقتها کرد تا او را بضاعت عبادت حاصل شد و خوف نیست
او را بر بضاعت عبادت مگر ازین عقبه پس واجب است حذر
کردن ازین و ما یاد کنیم در هر یکی ازین دو قادح اصول مقنع
اما ریا یاد کن در وچهار اصل اول قوله تعالی اَللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ
سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَّمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَیْنَهُنَّ
لِتَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَّاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ
شَیْءٍ عِلْمًا ای خدای تعالی که بیافرید هفت آسمان و از زمین مثل

آن و میرود امر او میان ایشان و حکم او و ملک او و نافذ است
در ایشان تا بدانید که خدای تعالی بر همه چیز قادر است و در رفته
است همه چیز را بعلم خود پس گوئی میگوید که من آسمانها و زمینها
وانچه در ایشان است بیافریدم با چندین عجایب و بدایع
و بنظر تو بنده کردم تا بدانی که من قادرم و عالم و حکیم و نور حکمت
نمازکنی با چندین عیبها و تقصیرها و بنظر و علم و شکر و ثنای
من بنده میکنی و میخواهی که خلق بدانند و ترا مدح کنند این
وفا نباشد بلکه جفا باشد و هیچ عاقلی بدین راضی نشود اصل
دوم انکه هر کرا جوهری باشد نفیس و میتواند که در مقابله او هزار
دینار بستاند و آنرا بفلوسی بفروشد نه انکه زیانی عظیم باشد
و دلیلی قاطع بر کم همتی و قصوری علم و رکت عقل او و هم چنین
هرچه بنده را حاصل شود از مدح خلق و حطام دنیا به نسبت انچه
او را حاصل شود از رضای رب العالمین و ثنای و ثواب و شکر او
کمتر از فلوسی است به نسبت هزار دینار بلکه به نسبت دنیا و
انچه در وی است پس آن خسرانی عظیم باشد که آن چندان کرامات

عظیم وشریف بدین کارهای حقیر دنیاوی از خویش فوت
کند واکر البته ازین خسیس همتی چاره نیست ترا هم باید که از عبادت
قصد تو آخرت باشد که دنیا هم در پس او بیاید بلکه همین
خدایتعالی را طلب تا هر دو را بتو دهد از انکه او مالک است هر دو را
چنانک مَنْ کَانَ یُرِیدُ ثَوَابَ الدُّنْیَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ
الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ ای هر که ثواب دنیا میخواهد نزدیک خدای
تعالی ثواب دنیا و آخرت هر دو باشد و رسول گفت صلی الله تعالی
علیه وسلم که خدایتعالی بعمل آخرت دنیا بدهد ولیکن بعمل دنیا آخرت
ندهد پس اگر نیت را خالص کنی و همت را برای آخرت کنی
دنیا و آخرت هر دو ترا حاصل آید واگر همین دنیا طلبی آخرت
از تو در حال برود و بسا باشد که دنیا نیز نیابد چنانچه مطلبی و
اگر بیابی خود را با تو وفا نکند و باقی نماند پس دنیا و آخرت
هر دو را زیان کرده باشی نیکو تامل کن این اصل را اصل
سیوم انکه بدانی مخلوقی که برای او عمل میکنی و رضای او مطلبی اگر
بداند که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد و خشمگین کرده و اهانت

و استخفاف کند پس چگونه عمل کند عاقل برای کسی که اگر آنکس بداند
که عمل کننده رضای او میطلبد او را دشمن گیرد و اهانت کند پس
عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای او عمل کنی و رضای او
طلبی ترا دوست گیرد و از همه ترا مستغنی گرداند و این اصلی است
مفید کسی را که فهم کند اصل چهارم آنکه کسی که چیزی حاصل شود
دیگری باشد او را که بواسطه آن چیز رضای پادشاهی بزرگ در دنیا
کند وانرا ترک گیرد و بواسطه آن چیز طلب رضای گدایی
خسیس کند آن دلیل بر حماقت و جهل او باشد و او را گویند
که چه حاجت داشتی که رضای گدا میطلبی با وجود امکان
قدرت بر طلبیدن رضای پادشاهی بزرگ و این مرائی است
از انکه چه حاجت دارد بر رضای مخلوق حقیر و ضعیف و او قادر است
بر حاصل کردن رضای پروردگار عالمیان واگر البته نتوانی
که طلب رضای مردمان گیری طریق تو آن است که اراده
خود را مجرد کنی و همین رضای خدایتعالی طلبی تا رضای مردمان
نیز ترا حاصل شود از انکه دلهای و پیشانیهای بر دست او است

چنانچه خواهد بگرداند پس در عمل خود اگر نیت رضای او میکنی میگرداند
سوی تو همه دلها را و پر کند از محبت تو همه سینهها را و جمع سازد
گرد تو همه مردمان را و اگر در عمل خود نیت رضای مخلوقات
میکنی پس اوست که میگرداند از تو دلها را و نفور سازد و از
تو مردمان را و خشمگین کند بر تو خلق را پس حاصل کرده تو ازین
کار هم خشم خدایتعالی و هم خشم خلق و این است خسرانی
بزرگ و حرمانی عظیم و حسن گفت که مردی سوگند خورد و گفت
بخدای که عبادتی کنم خدای را که بدان مشهور شوم پس اول کسی
که در مسجد در آمدی او بودی و آخر کسی که بیرون آمدی او بودی
و هرگز ندید کسی او را مگر ایستاده در نماز هم چنین هفت ماه بماند
درین مدت بر هر طایفه که بگذشتی گفتندی که این مرائی
چنین گفت و این مرائی چنین کرد پس با خویشتن بازگشت و
با خود گفت که بعد ازین عمل را ایتعالی کنم بجای آنکه بر عملی که میکرد
چیزی بیفزاید بجد کرد و اندرون نیت بسوی خیر چنان شد
که بهر طرفی که گذشتی گفتندی که رحمت باد بر فلان که بخیر مشغول

است چون حسن این حکایت تمام کرد این آیة بخواند اِنَّ
الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا ای
کسانیکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند زود است که
ایشان را خدایتعالی دوست گیرد و در دلهای مردمان نیز
دوست گرداند اما عجب بشنو در وی سه اصل اصل اول
عمل بنده را قیمتی و مقداری که باشد ازان باشد که خدایتعالی
قبول کند و بدان راضی شود نه بینی که مزدور همه روز کار کند بدو
درم و پاسبان همه شب بیدار باشد به سبب دو دانگ و هم چنین
جمله اصحاب صناعت و حرفت هر یکی عمل میکند در شب و روز
قیمت عمل ایشان در بها شمرده باشد پس اگر فعل خود را بخدای
تعالی صرف کنی و برای او مثلاً روز بروزه داری میگوید
اِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ ای ما دهیم صابران را
مزد بی حساب و آن روز که قیمت او دو درم بود و با تحمل رنج بسیار
بسبب آنکه نان نه خوردی تا شبانگاه برای خدایتعالی را تاخیر کردی
چنین قیمتی ورا پیدا شد و اگر شبی بخیری خدای را عز و جل بیدار

باشی بیفزاید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ای نداند هیچ نفس که من چه پنهان داشته‌ام
برای ایشان از روشنائی چشم جزای آنچه عمل کرده اند پس
این شبی بود که کار دیگر میکردی قیمة او دو دانگ یا دو درم
بودی که مر او را این چنین قدر و قیمت پیدا شد بلکه اگر در ساعتی
از آن دو رکعت نماز پیک بگذاری بلکه اگر در نفسی از آن
لا اله الا الله بگوئی خدای تعالی گفته است مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ
ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ
فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ای هر که عمل نیک کند از مرد و زن و مسلمان
باشد ایشان در بهشت آورده شوند و رزق داده شوند در بهشت
بحساب پس این یک ساعت بود انفاس تو که این را نزدیک اهل
دنیا قیمتی نیست نزدیک تو و مثل این چندین ساعتها و نفسها را
در بیهودگیها و در لاشیء ضایع کرده پس این قدر ساعتها و نفسها را
چون برضای حق تعالی گذرانید حق تعالی بفضل و کرم
خود قیمت آنرا بسیار گردانید پس واجب است مر عاقل را که حقارت

عمل

عمل خود بداند و شرف و قدر عمل خود از خدای تعالی
تصور کند و نه بیند در آن مگر منت خدای را عز و جل که بفضل
خود او را این قیمت گردانیده است و بپرهیزد از کردن
عمل بر وجهی که او را صلاحیت آن نباشد که خدای تعالی
او را شاید که هم باصل خود باز گردد و قیمتش هیچ باز آید مثال او
چون خوشه باشد از انگور یا دسته از ریحان که قیمت او
در بازار یک دانگ باشد اگر بوجه هدیه آنرا پیش پادشاهی
ببری و او آنرا قبول کند بسا باشد که هزار دینار در عوض
آن بخشد و اگر در حضرت ملک قبول نیفتد و آنرا رد کند
هم بدان قیمت خسیس خود باز آید و همچنین کار عبادت است
پس بیدار شو و فهم کن این را اصل دوم آن است که بدانی
چون ملکی در دنیا یکی را وظیفه معین کند از طعام و جامه و درم
بشب و روز با نواع خدمت فرماید با خواری و مذلت بسیار
و باشد که پای او از بسیاری ایستادن آماس گیرد و چون سوار
شود پیش او بدود و باشد که با دشمن او جنگ کند و خود را

بکشاند و جان خود فدا سازد چندین خدمت و مشقت و
مضرت همه بجهة این منفعت حقیر و فانی است که آن از
روی حقیقت هم از خدا تعالی است پس خدائی که ترا بیافرید
پس ترا بپرورید پس ترا نعمتهای ظاهر و باطن داد در دین و
دنیا و نفس چندان که بکنه آن هیچ فهمی و وهمی نرسید چنانکه خدا تعالی
گفت وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ای اگر شمارید
نعمتهای خدا تعالی را نتوانید که در شمار آرید و تو دو رکعت نماز
بگذاری با چندین عیب و نقصان و تقصیر و آفت و باین
همه چندان ثوابی که ترا خواهد داد پس آنرا بزرگ و بسیار دانی
و عجب میکنی این کار عاقلان و اهل بصیرت نیست اصل سوم
اگر بادشاهی باشد که رسم او آن است که ملوک و امرا در خدمت
کنند و پیش او اولیا و حکما بایستند عقلا و علما طلب مدح او کنند
اکابر و رئیسان پیش اسب او بدوند چون چنین بادشاهی
مر بازاری را یا دهقانی را گوید بسبب مرحمت که در باب او دارد
که برابر ملوک و پادشاه و اکابر و افاضل بایستد و بسوی

خدمت پر عیب و تقصیر او بچشم رضا بنگرد او گفته نشود که هر آینه
برین حقیر منت ملک بزرگ است پس اگر این مرد بر ملک بدان
خدمت پر عیب منت می نهد هر آینه بگویند که این احمق و مجنون است
چون مقرر شد بدانکه خدا تعالی بادشاهی است که آسمانها
و زمینها و آنچه میان ایشان است او را تسبیح میگویند و از
جمله خدام او جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جمله
عرش و کرسی و کروبیان و روحانیانند که عدد و اسامی
ایشان ندانند مگر خدا تعالی و ایشانند در منزلهای بلند
باشهای پاک و عبادتهای عظیم پس بعد از ایشان از جمله
خدام او بر در او آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و
محمد و جمیع انبیای رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اند با منزلت
بلند و مناقب عزیز و شریف و مقامات کریم و عبادات
عظیم پس از ایشان علما و ائمه ابرار و زهاد و عباد بادلهای
پاک و عبادتهای خالص و خوارترین خادمان بر در او بادشاهان
دنیا و جباران گردن کشانند که شب و روز در تضرع و زاری

اند وازو حاجتهای خواهند واعتراف بر عبودیت
وتقصیر خود میکنند پس او با چندین عظمت وجلال وکبریای
خود ترا با چندین عیوب وحقارت تو که مثلا اکر دستوری
طلبی بر وزیر شهر خود بسا باشد که دستوری ندهد ترا واکر
سخن کوئی با میر بسا باشد که سخن نکوید با تو واکر سجده کنی
مر سلطان شهر خود را بسا باشد که التفات نکند سوی
تو اجازه کرده است که او را عبادت کنی وحمد وثنای
وحاجت خواهی ونیز بران دو رکعت نماز پر عیب وتقصیر که خواهی
کرد چندان ثواب وعده کرده است با این همه تو بران
دو رکعت عجب کنی وآنرا کاری دانی وبر خود منت او ننهی
چه تباه بنده باشی وچه جاهل کسی باشی وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ
وَاِلَیْهِ الْمُشْتَکٰی مِنْ هٰذِهِ النَّفْسِ الْجَاهِلَةِ وَعَلَیْهِ التُّکْلَانُ **فصل**
بر وجهی دیکر بادشاهی بزرک چون اجازت کند بآوردن هدیها
برای خود از جواهر ونفائس واموال پس اکر بقالی یک دسته تره
یا دهقانی یک خوشه انکور که بهای او دانکی باشد بحضرت

این بادشاه آرد ومزاحم این بزرکان واغنیا شود وآن ملک
ازین فقیر هدیه حقیر او قبول کند وسوی او بنظر رحمت ورضا
بنکرد واو را خلعت نفیس فرماید نه آنکه این از وغایت فضل وکرم
باشد پس اکر این فقیر بر ملک منت نهد وبدان دسته تره
ویا خوشه انکور عجب کند بکویند او را که این دیوانه است
بی عقل پس اکنون چون شبی برخیزی ودو رکعتی چند بکذاری
فکر کن که دران ساعت چندکس در روی زمین در بر وبحر
ودر شهرها ودر بیابانها از صدیقان وخایفان ومشتاقان
ومتضرعان برخاسته باشند وبحضرت خدایتعالی در بندکی
ایستاده با نفسهای ترسان وچشمهای کریان وزبانهای ذاکر
ونیتهای خالص ودلهای پاک ونماز تو با آنکه در تحسین آن بقدر
امکان خود جهد کنی واصلاح کنی لایق حضرت این ملک عظیم
نباشد وچکونه باشد که تحقیق هست دل تو غافل ومختلط با انواع
عیوب وتن تو پلید با پلیدی کناهان وزبان تو آمیخته با انواع
معصیت وفضول پس چکونه لایق باشد که برداری این را بدرکاه

رب العزت **شیخ من** رحمه الله تعالی گفته است ای غافل هرگز
نمازی سوی خدای تعالی چنان نفرستاده که خواجه طعام سوی
یکی از توانگران فرستی **وابو وراق** بگفتی چون من از نماز فارغ
شوم مرا شرم پیش از زنی آید که از زنا فارغ شده باشد
بدانک بدرستی که خدای تعالی کریم بمحض کرم و فضل خود قبول
کند این دو رکعت را و وعده کند بران از ثواب جزیل و تو
بنده او در قبضه قدرت او و عملی نمیکنی مگر بتوفیق و تیسیر او با
این همه عجب میکنی باین دو رکعت و فراموش میکنی منتهای
خدای تعالی که بر تو دارد بخدای تعالی که عجب ترین عجب از کسی که
جاهل است و فکر ندارد و غافل است عقل ندارد و ولی مرد
داند که در وی هیچ خیر نباشد **فصل** بعد ازین جمله بیدار
شو از خواب خود ای مرد درین عقبه والا از جمله زیانکاران
باشی که این عقبه دشوار است و تلخ است و صعب است و
زیانکارترین عقبات که ترا پیش آید درین راه این است
از انکه فایده جمله عقبات گذشته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین

عقبه سلامت ماندی سود کردی والا جمله سعی تو باطل شد
و همه عمر ببطالت گذشت **پس** ازین بدانکه درین عقبه سه چیز
جمع شده که سبب دشواری است **اول** آنکه کار باریک است
دوم آنکه زیان سخت است **سیوم** آنکه خطر عظیم است **اما**
باریکی کار از آن است که جایهای ریا و عجب در عملها بغایت
دقیق و پنهان است مطلع نشود بران مگر عالمی دانا صاحب
بصیرت در کار دین بیدار دل احتراز کننده و چون چنین است
چگونه مطلع شود بر وی جاهل غافل **یکی از** علمای نیساپور مرا
حکایت کرد که عطای سلمی رحمه الله تعالی جامه بیافت در
بافتن آن بقدر امکان احتیاط کرد پس در بازارش برد
چون به بزاز عرضه کرد بزاز او را قیمه اندک کرد و گفت درین
چندین عیب است عطا در گریه شد و بسیار گریست چنانچه
بزاز پشیمان شد و بمعذرت پیش آمد و گفت بهای این چه
ترا مطلوب است بستان عطا گفت گریه من ازین نیست که
تو گمان می بری من این صنعت را نیکو میدانم و بقدر امکان

درین جامه احتیاط کردم تا درو هیچ عیبی نباشد چون بر کسی
عرضه کردم که بر عیبها دانا بود چندان عیب درو پیدا کرد که
من ازان غافل بودم بلکه جاهل پس چگونه باشد حال عملهای
من چون عرض خواهند کرد بر خدا تعالی فردا قیامت که او
ناقد بصیر است و در عملهای ما چندین عیب و تقصیر است
و ما ازان غافل و جاهل یکی از صلحا گفته است که شبی وقت سحر
بالای بامی که نزدیک شارع عام بود سوره طه خواندم
چون تمام کردم در خواب شدم شخصی را دیدم که از آسمان
فرود آمد و بدست او کاغذی بود پیش من بگشاد آنرا دیدم
سوره طه نبشته در زیر هر کلمه ده نیکی ثبت کرده مگر زیر در یک
کلمه گفتم والله این کلمه نیز خوانده ام چرا زیر این ثواب نیست
شخصی گفت راست میگوئی خوانده و ما نیز ثواب آن نبشته بودیم
ولیکن منادی ندا کرد از زیر عرش که این ادور کن پس این را
محو کردم مرد میگوید هم در خواب بگریستم و گفتم چرا هم چنین کردید
گفتند چون بدین کلمه رسیدی مردی درین شارع عام میگذشت

بمراد

بسبب او آواز خود درین کلمه بلند کردی ثواب این کلمه باد
رفت و اما سختی زیان آن است که ریا و عجب آفتی اند عظیم
و در یک لحظه واقع شوند و بسا باشد که عبادت نود ساله را
باطل کنند حکایت کرده اند که مردی سفیان ثوری
را و اصحاب او را مهمان خواند پس مر اهل خود را گفت طبقی که
درج اول آورده بودم آنرا بیارید بلکه آن طبق که در درج
دوم آورده ام آنهم بیارید چون بگفت سفیان ثوری
سوی او بدید و گفت مسکین دو حج را بدو کلمه باطل کردی تو
در غبن آن است که هر آینه طاعتی اندک چون سلامت
ماند از ریا و عجب پس آنرا نزدیک خدا تعالی قیمتی بی نهایت
باشد و طاعتی بسیار چون برسید آنرا آفت ریا و عجب نماند
آنرا هیچ قیمتی مگر آنکه خدا تعالی تدارک آن بکند روایت کرده اند از علی
رضی الله تعالی عنه که گفت اندک عملی که برای خدا تعالی کرده باشند
چگونه اندک باشد عملی که قبول افتد و پرسیدند از نخعی رحمة الله علیه
از چنین عمل چه ثواب باشد و از چنان عمل چه ثواب باشد گفت

عملی کم قبول افتد ثواب آنرا حساب نیست روایت کرده اند
از وهب رضی الله تعالی عنه که در امم پیشین مردی عبادت
کرد خدایرا عز و جل هفتاد سال و چندان مجاهده میکرد که
بعد از ششم روز روزه افطار میکرد و بعد از آن یک حاجت از
خدای تعالی میخواست باجابت نرسید پس وی آورد بر نفس خود
و گفت ای نفس اگر در تو خیر بودی و در عبادت تو خلوص بودی
هرآینه حاجت تو قبول افتادی پس خدای تعالی فرشته را
فرستاد که ای فرزند آدم این یک ساعت تو که حقارت
کردی بر نفس خود بهتر است از عبادت هفتاد ساله که کردی
و هرآینه روا کردانیدم حاجت تو گفتم من پس هرآینه بنگرد
عاقل بسوی این کلام که نه زیانی است بزرگ که یکی هفتاد سال
مجاهده و مشقت میکند و دیگری تفکر میکرد در یکساعت پس
آن فکر یکساعت افضل آمد از عبادت هفتاد سال و نه زیانی
بزرگ است اگه ممکن است ترا ساعتی که بهتر است از عبادت
هفتاد ساله پس ترک دهی و ضایع کردانی آن ساعت بغیر حاجت

و بخدای که هرآینه زیانیست بزرگتر و خسرانیست سخت تر
و بدانک خصلتی که او را این قیمت و درجه باشد واجبست
که پرحذر باشی از فوت کردن آن و از جهة این معنی می افتد
نظر خداوندان بصیرت در عبادت در مثل این دقایقها و اهتمام
تمام کنند مثل این اسرارها را و مشغول می شوند بمعرفت آن
اولا پس رعایت کنند آنرا حق رعایت کردنی ثانیا و غنیمة
نشمرده اند بسیار اعمال ظاهر را و برای این گفته اند که شان
در صفوت است نه در کثرت و گفته اند که یک گوهر بهتر از
هزار مهره و اما کسانیکه علم اندک دارند و جاهل اند
از معانی این دقایق و غافل اند از عیبهای دل و مشغول شدند
اند بمشقت نفسها در رکوع و سجود و امساک از طعام و شراب
پس مغرور کردانید ایشان عدد و کثرت و ندیدند آنچه اندر است
و ندیدند این حقایق را مگر عالمان بالله و الله تعالی ولی الله
بفضله و اما بزرگی خطر بر چهار وجه است یکی آنکه خدای تعالی
بادشاهی است که جلال و عظمت او را نهایت نیست و مر او را

بر تو نعمتهاست بیشمار و تن تو معیوب است بعیبهای پنهان و
پیچیده شده با آفتهای بسیار و امر مخوفست اگر نمایشی از نفس ظاهر
گردد پس محتاجی که بیرون آری عملی صافی و سالم از بدی نفس
معیوب و نفسی مایل سوی شر بر وجهی که مر حضرت با جلال و
عظمت خدا تعالی را شاید تا کثرت نعیم او بر تو باقی ماند و الا
فوت شود مر ترا رنجی عظیم که هیچ نفسی بفوت شدن مسامحت
نتواند کرد بلکه باشد که در مصیبتی افتی که طاقت آن نداری
و این والله کاری عظیم هست دوم جلال و عظمت خدا تعالی
بمثابه هست که ملایکه مقرب شب و روز در خدمت او ایستاده
اند و خدمت میکنند تا بعضی از ایشان از روز آفرینش در قیام
اند و بعضی در رکوع و بعضی در سجود و بعضی در تسبیح و بعضی
در تهلیل نه قایم قیام خود تمام کند و نه راکع رکوع خود و نه
ساجد سجود و نه مسبح تسبیح خود و نه مهلل تهلیل خود تا نفخ صور و
چون از چنین خدمتی عظیم فارغ شوند ندا کنند و گویند
سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و محمد سید المرسلین و خیر العالمین

صلی الله تعالی علیه وسلم میگوید که نتوانم ثنای گفتن بر تو چنانی
که ثنای خود میگویی سیوم آنکه نعمتهای خدا تعالی بیشمار است
چنانکه گفت وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا و چنانکه
روایت کرده اند مر بندگان را بر سه دیوان برانگیزند یکی دیوان
نیکی دوم دیوان بدی سیوم دیوان نعمتها پس نیکیها را برابر
نعمتها دارند تا جمع نیکیها در مقابله نعمتها برود و بدیها باقی
ماند و حکم در آن مر خدایراست عز و جل هرچه خواهد کند
چهارم آنکه عیبهای نفس و آفات آن این خود هر یکی را پیش ازین در
محل خود ذکر کرده ایم اما کار دشوار هست که بنده هفتاد
سال زحمت بیند در عبادت و او غافل از عیبهای خود
پس بسا باشد که هیچ یکی از آن قبول نیفتد و باشد که سالها زحمت
بیند و بیکی ساعت همه را باطل کند و بزرگترین خطر ازین
همه آن هست که بسا باشد که خدا تعالی سوی بنده نظر کند
او مشغول باشد بریا کردن در عبادت ظاهر خود را مر خدای
تعالی را کرده هست و دل و باطن خود را برای خلق پیر[illegible]

از در خود راندی که باز نخواند و از عالمی شنیده ام که حکایت
کرد از حسن بصری رحمه الله تعالی که او را بعد از مرگ در خواب دیدند
و از حالش پرسیدند گفت خدای تعالی مرا پیش بایستانید و گفت
حسن یاد میداری آن روز که در مسجد نماز میگذاردی چون دیدی
که مردمان سوی تو می نگرند نماز را بهتر گذاردن گرفتی
تا اگر اول نماز تو برای من خالص نبودی امروز ترا از در خود
براندمی و از در خود قطع کردمی و به سبب باریکی کار و
صعوبت راه خداوندان بصیرت بر خود بترسیده اند تا
بعضی از یشان بجمیع عمل خود که مردمان آنرا دانسته اند اعتماد
و اعتبار نکردند حکایت کرده اند از رابعه بصری رحمها الله تعالی
که گفت هر عملی از آن من که ظاهر شود من آنرا در حساب نگیرم
و دیگری گفته است که نیکیهای خود را چنان پنهان دارید که
بدیهای خود را و دیگری گفته است اگر توانی که چیزی پنهان
کنی نیکیها را پنهان کن حکایت کرده اند که رابعه را پرسیدند
سودی که حاصل کردی بچه حاصل کردی گفت از نا امید شدن از

کوشش

کوشش و عمل خود روایت کرده اند از ابا یزید بسطامی که گفت
چون سی سال عبادت کردم پس دیدم که گوینده میگوید که ای
بایزید مرا خزانه پر است از عبادت اگر سوی من وصال میخواهی
بر تو است بذله و افتقار و شنیده ام از استاد ابو الحسن که روایت
کرد از استاد خود ابی الفضل که میگفتی که هر آینه میدانم که آنچه
طاعت میکنم قبول نیست گفتند چگونه میدانی گفت من
چیزی امید دارم که طاعت بدان چیز مقبول میگردد و بر آن
قیام کردن نمی توانم پس میدانم که این عمل ما مقبول نیست
گفتند پس چرا میکنی عمل را گفت امید میدارم که خدای تعالی روزی
مرا در صلاح آرد پس باشد نفس من عادت گیرنده بعمل خیر پس
محتاج نشوم که او را عادت پذیر گردانم این است احوال اصحاب
مجاهدات و ریاضات پس از این چنان مصلحت می بینم که خبر
مروی از رسول صلی الله تعالی علیه و سلم اینجا ثبت کنم روایت کرده اند
از ابن مبارک رحمه الله تعالی که او روایت کرده از مردی که او را
خالد بن معدان گفتند که آن مرد معاذ را گفت رضی الله تعالی عنه که

بکویش من حدیثی که از رسول صلی الله تعالی علیه وسلم شنیده و
یاد گرفته وهر روز آنرا اسیخ خوانی به سبب شدتی و دقیقی
که دران است معاذ گفت رضی الله تعالی عنه بکویم پس بکریست
گریستنی دراز واشوقاه الی رسول الله والی لقایه پس گفت
وقتی نزدیک رسول بودم صلی الله تعالی علیه وسلم سوار شد
ومرا پس خود سوار کرد چون قدری برفتیم سر سوی آسمان کرد
وگفت حمد مر خدایرا عز وجل که حکم کند در مخلوقات خود هر چه
خواهد پس گفت یا معاذ گفتم لبیک یا سید المرسلین گفت حدیثی
میکویم ترا اگر آنرا نگاهداری ترا نفع کند واگر ضایع کنی
حجت تو نزدیک خدای تعالی بریده گردد ای معاذ خدای تعالی
پیش از انکه آسمانها بیافرید هفت فرشته بیافرید و
هر دری از درهای آسمان یکی ازان دربان کرد چون کراما
کاتبین که ایشان نگاهبانان اعمال بندگانند عمل بنده که
از بامداد تا شبانگاه عبادت کرده باشد باسمان برند و
همچون نوری می درفشد چون باسمان اول رسند بر کردار آن

بنده ثنای بسیار گویند فرشته که دربان آسمان اول است
گوید که این عمل بر روی آن باز زنید که من فرشته غیبتم مرا خداوند
من فرموده است کسی که مردمان را غیبت کرده است مگذار عمل او را
وراه مده که از تو در گذرد پس گروهی دیگر از کراما کاتبین عمل بنده
دیگر ببرند که غیبت نکرده باشد تا باسمان دوم رسند فرشته
که موکل آسمان دوم است گوید که این عمل بر روی بنده باز زنید
که مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود و مرا فرموده اند که عمل او را
راه مده که او بدین عمل دنیا طلب کرده است پس کراما کاتبین
عمل بنده دیگر ببرند از نماز وروزه وحج وزکوة وصله وصدقه
وطاعت وعبادت وفرشتگان هر دو آسمان بران عمل
ثنا گویند چون باسمان سیوم رسند فرشته آسمان سیوم گوید
بایستید واین عمل بر روی او باز زنید که من فرشته تکبرم او
درمیان مردمان بدین تکبر کردی و مرا دستوری نیست که
عمل او را راه دهم پس عمل بنده دیگر همچون ستاره درفشان
از تسبیح ونماز وحج وعمره ببرند چون باسمان چهارم رسند

فرشته کوید بایستید واین عمل بر روی او باز زنید که من فرشته
عجبم نگذارم که عمل از من درگذرد که او هیچ کاری نکردی که بدان
عجب کردی **پس** عمل بنده دیکر ببرند تا بآسمان **پنجم** همچون
عروسی آراسته که اورا جلوه کنند از جهاد وحج که مر او را روشنایی
همچون آفتاب باشد فرشته آسمان پنجم کوید این عمل بر روی
او باز زنید که من فرشته حسدم واو حسد کردی بر خلق
خدایتعالی بنعمت داده خدایتعالی وحسد کردی بر کسی که علم آموختی
عمل او را راه ندهم که ازین درگذرد **پس** عمل بنده دیکر ببرند
تا بآسمان **ششم** که در وی نماز وروزه وحج وزکوة وذکر و
تسبیح بود بروشنایی تمام فرشته آسمان ششم کوید این
عمل بر روی او باز زنید که او بر هیچکس رحمت نکردی وبتشویش
خلق شادی کردی ومن فرشته رحمتم نگذارم که این عمل از
من درگذرد **پس** عمل بنده دیکر ببرند تا بآسمان هفتم از زهد
وتقوی وریاضت ومجاهده وطاعت وعبادت ودرخشان
آسمان ششم با او موافقت نموده وبدین عمل ثنا میکویند و

این عمل همچون آفتاب روشن درفشد چون بآسمان هفتم رسند
فرشته آسمان هفتم کوید بایستید واین عمل بر روی او باز زنید
من فرشته جاهم وصاحب این عمل را مراد ازین جاه بود نزدیک
مردمان نگذارم که این عمل از من بگذرد که مرا فرموده اند هر عملی
که خاص برای خدایتعالی نباشد آنرا راه ندهم **پس** عمل بنده دیکر
را ببرند از نماز وروزه وحج وعمره وحسن خلق وخاموشی وذکر
باریتعالی تا ببرند واز همه آسمان وحجابها بگذرانند وبرسند
بخدایتعالی وپیش خدایتعالی بایستند وگواهی دهند بدین
بنده بعمل صالح خدایتعالی کوید که شما نگاهبانان ظاهر بودید بر
عمل بنده من ومن نگاهبانم بدانچه در باطن اوست ومراد
او ازین عمل من نبوده ام وخالص برای من نکرده است ومن
میدانم که مراد او ازین عمل چه بوده بر وباد لعنت من که آدمیانرا
مغرور کرد وشمارا مغرور کرد مرا نتواند کرد که من غیب دانم
ودیدانچه در دلهاست مطلعم پنهان وآشکارا بدانم بر وباد
لعنت من وملایکه هفت آسمان که با او بوده اند بگویند یا رب

بر و باد لعنت تو و لعنت ما و لعنت همه لعنت کنندگان
معاذ بگریست و نعره بزد سخت و گفت یا رسول الله صلوات الله علیه
علیک چگونه نجات باشد ازین که تو گفتی رسول گفت صلی الله
تعالی علیه وسلم ای معاذ پس روی پیغامبر خود بکن در یقین گفتم
تو رسول خدائی و من معاذم چگونه نجات و خلاص باشد
گفت ای معاذ اگرچه در عمل تو تقصیر باشد زبان خود را از غیبت
نگاهدار و بعیبی که بدان مبتلا باشی دیگری را عیب مکن و بخوار
کردن دیگری خود را عزیز مکن و به عمل خود ریا مکن تا شناخته
شوی در مردمان و در دنیا چنان مشغول مشو که کار آخرت
فراموش کنی و راز مگو با مردی که نزدیک او دیگری باشد
و خود را از مردمان بزرگ مدار که از خیرات دنیا و آخرت
بریده مانی و در مجلسهای فحش مگو تا مردمان از خلق بد تو بگریزند
و تنهای مردمان را بزبان خود پاره مکن تا سگان دوزخ ترا
پاره نکنند **فرمود** صلی الله تعالی علیه وسلم که ای معاذ هیچ دانی
که والناشطات نشطا چه معنی دارد گفتم بابی انت وامی

فرمود

فرمود که سگان دوزخ که گوشت از استخوانها می برند گفتم یا
رسول الله صلوات الله علیک که طاقت آرد این خصلتها را
گفت ای معاذ آسان است بر کسی که خدای تعالی آسان کند بر و
آنچه ترا گفته ام و بسنده است مر ترا این یک خصلت که مردمان را
همان خواهی که خود را و آنچه خود را نخواهی مردمان را مخواه پس چون
چنین کردی سلامت ماندی آنگه میگوید که معاذ بعد از
شنیدن این حدیث چندان قرآن نخواندی که این حدیث
پس ای برادر چون این حدیث صعب و بیمناک که گدازنده دلها
و شکننده پشتها و پهلوها را شنیدی چنگ بحضرت خدای
خویش زن و بتضرع و زاری ملازم در او باش که ازین کار نجات
نیست مگر رحمت او و سلامتی نیست ازین دریا مگر بتوفیق و
عنایت او **پس** بیدار شو از خواب غفلت و بقطع کردن
این عقبه بزرگ و باهول بجهد تمام مشو تا بهلاک شدگان هلاک
نشوی والله المستعان علی کل حال فانه خیر معین ارحم الراحمین
فصل حاصل آنکه چون نیک نظر کردی و قدر طاعت

خدایتعالی دیدی و عجز و ضعف و جهل و حماقت خلق مشاهده کردی
پس بدیشان التفات مکن و ترک مدح و ثنا و تعظیم ایشان
گیر که دران هیچ فایده نیست بلکه ذکر خلق اصلاً مکن و چون خسته
و حقارت و سرعت زوال دنیا دیدی بطاعت خود دنیا را
مخواه و بگوی ای نفس ثنای پروردگار عالمیان بهتر یا ثنای
خلق عاجز جاهل بیوفا که نشناسند قدر طاعت تو بحقیقه و
آنچه مشقت و محنت برداشته در طاعت و بسا باشد که فضل
نهند بر تو که کمینه تر است از تو از روی حال بهزار درجه و ضایع
گذارند ترا در وقت حاجة و فراموش کنند ترا و ایشان چه
چیز خواهند کرد و ایشان را چه قدرت رسد بلکه ایشان در
قبضه قدرت خدایتعالی اند میگرداند ایشان را چنانک خواهد
و بسوی چیزی که میخواهد پس عقل کن ای نفس و ضایع مکردان
طاعت عزیز خود را و فوت مکن ثنای و عطای کسی را که ثنای
او همه فخر است و عطا او همه ذخیره است و بگوی ای نفس بهشت
بهتر یا حرام دنیای فانی و ای نفس ترا ممکن است که بدین طاعت

نعمت ابدی را حاصل کنی پس کم همتی مکن و نیز ببینی که چون کبوتر بلند
پر باشد چگونه قیمت او زیاده شود پس بلند همتی و بلند پری
کنی و برای خدایتعالی مجرد شو که کار همه بقبضهٔ قدرت اوست
و هم چنین چون نیکو تامل کردی و نعمتها و منتهای خدایتعالی
بزرگ بر خویشتن دیدی بتوفیق دادن بر طاعت و
برفع کردن موانع و آراسته گردانیدن طاعت را در دل
تو تا در عمل آوردی آنرا و نیز با عظمة و جلال و استغنای خود
از تو و از عبادت تو ساخته گردانید برای تو جزای بزرگ و
ثواب عظیم بزرگتر از استحقاق آن و نیز ثنای و شکر گفت
برین طاعت تو و دوست گرفت ترا این همه بفضل عمیم اوست
و الا چه استحقاق است ترا و چه قدر است مر عمل حقیر معیوب
ترا پس یاد کن ای نفس که منت مر خدایراست عز و جل که این
همه از لطف و کرم اوست و شرم دار از التفات کردن بعمل
خود بلکه منت خدایتعالی را یاد کن در همه حال و مشغول مشو پس از
حصول این طاعت مگر بتضرع و زاری سوی خدایتعالی تا قبول

کند آن طاعت را شنیده قول خلیل او ابراهیم علیه السلام
وقتی که فارغ شد از خدمت بنای خانه چگونه تضرع و زاری
کرد و گفت رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی ای
پروردگار ما قبول کن از ما که بدرستی تویی شنوا و دانا و هرگاه
که فارغ شد از دعای گفت رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ای پروردگار
ما قبول کن دعای ما را پس اگر منت نهد بر تو بقبول کردن
این طاعت بی بهای تو پس هر آینه این منتی است بزرگ
و نعمتی است عظیم و چندان از سعادت و دولت و عزت
و خلعت و نعمت و کرامت ترا حاصل کرده که در شمار نگنجد
پس وای بر تو باد اگر از آن غافل مانی و شکر نگویی چه خسرانی
و حرمانی حاصل کرده باشی پس مشغول شو بدین کار که چون
مواظبت بکنی برین و این اذکار بر دل خود مکرر کنی
و از خدای خود یاری و استعانت طلبی تا ترا از التفات
کردن بخلق و عجب کردن بعمل باز دارد و بر محض اخلاص بر
انگیزد و امید دار که طاعت پاک و عبادت مقبول ترا

حاصل کرده که در آن عیب و نقصان نباشد بلکه اگر مثل این طاعت
مثلا در همه عمر خود یکبار دست آید پس بدرستی که آن در حقیقت
بسیار است و سوگند اگرچه اندک است عدد او هر آینه بسیار
است معنی او و بزرگست مرتبه او و بسیار است نفع او از آنکه
کدام هدیه بزرگتر از آن که آنرا قبول کند پروردگار جهانیان
و کدام سعی بزرگتر که بران شکر و ثنا گوید حق تعالی و کدام
بضاعت عزیزتر از بضاعتی که آنرا برگزیند حق تعالی
پس تامل کن ای مسکین و از جمله غافلان مباش و چون
چنین کردی که گفتیم از جمله مخلصان و ذاکران شدی و منت
خدای تعالی را دانستی و این عقبه باز پس را پس انداختی و از آفات وی
او سلامت ماندی و نجات ابدی یافتی والله الموفق بمنه
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **عقبه هفتم** و این عقبه
حمد و شکر است پس بر تو باد ای طالب عبادت بعد از قطع این
عقبات و ظفر یافتن بمقصود از عبادت سالم از آفات بحمد
و شکر گفتن مر خدای را عز و جل بدین نعمت بزرگ و وجوب حمد و

شکر بر تو به سبب دو چیز است یکی برای دوام نعمت
برای حصول زیادت اما دوام نعمت بدانکه شکر قید نعمتها
بود دایم و قایم ماند و بترک آن زایل شود خدای تعالی گفت
در حق قومی فَكَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللّٰهِ فَاَذَاقَهَا اللّٰهُ لِبَاسَ الْجُوعِ
وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ای کافر شدند بنعمتهای
خدای تعالی پس بچشانید ایشانرا لباس گرسنگی و ترس بسبب
کفران ایشان و قوله تعالی مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ
وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا عَلِيمًا و رسول گفت صلی الله تعالی
علیه وسلم که نعمت وحشی است پس قید کنید آنرا بشکر اما
حصول زیادت آن است که چون شکر قید نعمت باشد پس او
ثمره دهد زیادتی را چنانک حق تعالی گفت لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ
ای اگر شما شکر گوئید نعمت شمارا زیادت کنم و سبحانه حکیم چون
بنده را بیند که بحق نعمت قیام نمود منت نهد مر اورا بدادن
نعمت دیگر و النعمة داده را باز نستاند پس ازین بدانکه
نعمت بر دو قسم است دنیاوی و دینی دنیاوی دو نوع است

نعمت نفع و نعمت دفع نعمت نفع آن است که ترا مصالح
منافع داد و منافع بر دو نوع است یکی صورت تمام با
سلامتی و عافیت دوم لذتها از طعام و شراب و مسکن و
لباس و نکاح و غیر آن و نعمت دفع آن است که دفع کرد
از تو مضرتها را و مضرتها بر دو نوع است یکی در نفس بدن
که سلامتی داد ترا از جای ماندگی و از جمیع آفات و علتها که
در تن باشد دوم دفع کردن مضرتهائی که از انواع بتو لاحق
شود چنانچه قصد کردن دشمن از آدمی و پری و سباع و غیر
آن اما نعمتهای دینی نیز دو نوع است نعمة توفیق و نعمت عصمة نعمة
توفیق آن است که توفیق داد مر ترا اوّلا بر اسلام پس بر سنت
پس بر طاعت و نعمت عصمت آن است که عصمت کرد ترا
اوّلا از کفر و شرک پس از بدعت و ضلالت پس از معاصی
و تفسیر این نعمتها نداند و شمار نتواند کرد کسی مگر خداوندی که
مر ترا داده است چنانچه گفت وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ
لَا تُحْصُوهَا اگر خواهید که نعمت خدای تعالی را شمار کنید نتوانید

پس بدانکه دوام این همه نعمتها که گفتیم پس از آنکه منت نهاد
بر تو و زیادت شدن آن نیز بر هر یکی از هر باب که وهم آنجا
نرسد متعلق بیک چیز است و آن حمد و شکر است پس خطی
که مر او را اینچنین قیمت باشد و در آن این چنین فایده بود و ا جست
که از وی هیچ حالی غافل نباشی که جوهری قیمتی و کیمیائی عزیز است
والله الموفق سوال اگر کوئی چیست حقیقت حمد و شکر و چیست معنی
این هر دو و حکم این هر دو جواب بدانکه علما فرق کرده اند
میان حمد و شکر که حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است پس از اعمال
ظاهر باشد و شکر از قبیل صبر و تفویض است پس از اعمال
باطن باشد و دلیل دیگر بر فرق گفته اند که شکر مقابل کفران است
و حمد مقابل لوم است و دلیل دیگر گفته اند که حمد عام تر است
و بیشتر و شکر خاص تر است و اندک تر چنانکه گفت خدای تعالی
وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ای اندک اند از بندگان من
شکر گوینده پس ثابت شد که هر یکی را از حمد و شکر معنی دیگر
است و حمد ثنای گفتن است بر کسی بفعل نیکو این بود مقتضای

کلام شیخ ما رحمه الله تعالی و اما شکر در معنی و سخن بسیار است
ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته است که شکر طاعت
کردن است بجمیع جوارح مر پروردگار خلایق را در سر و علانیه
و یکی از مشایخ ما گفته است که شکر ادا کردن طاعتهاست
در ظاهر و باطن پس رجوع کرده است و گفته است که شکر
اجتناب از معاصی است در ظاهر و باطن و دیگری گفته است
که شکر نگاه داشتن دل و زبان و جمیع ارکان است تا بچیزی
از این سه چیز هیچ معصیت نکند و فرق میان این قول و
میان قول شیخ اول آنست که این شیخ نگاه داشتن را
معنی زاید داشته است بر اجتناب کردن از معاصی
و اما اجتناب از معاصی نیست مگر اجتناب کردن از معاصی
وقت داعی پی آنکه در نفس معنی موجود و محصل باشد که بنده
بدان مشغول باشد و از کفران بدان معصوم و شیخ من گفته است
و شکر تعظیم منعم است بر مقابله نعمتها و بجدی که از جفای منعم
و کفران او او را مانع شود و اگر گوئیم که تعظیم محسن است بر مقابله

احسان او تا صحیح شود شکر از خدای تعالی مر بنده را هم نیکو و در شکر
تفاصیل است که **در کتاب احیاء علوم** شرح کرده‌ایم ولیکن حاصل آنست
که شکر از بنده عبارت از تعظیم است که مانع شود از جفا کردن
کسی که احسان کرده است سوی او و آن بیاد کردن احسان محسن است
و آن حسن احوال شاکر است در شکر او و قبح حال کافر است در کفران
او **و گفتم من** که کمترین چیزی که منعم مستحق است بنعمة دادن آنست
که نعمت او را سبب معصیة او نسازد و چه تباه است حال
کسی که نعمت منعم را سلاح عصیان او سازد **پس** آنچه بر بنده
از شکر فریضه است آن است که در واز تعظیم خدای تعالی آنمقدار باشد
که حایل شود میان او و میان معاصی بر حسب یاد کردن نعمتهای
او و چون این کرد آنچه اصل شکر است بجا آورد **پس** باید که در
طاعت نیز جد و جهد نماید و بخدمت حاضر باشد از آنکه
این نیز از حقوق نعمت است اما از نگاه داشتن از معاصی
چاره نیست والله الموفق **سوال** اگر گویی که موضع شکر کدام
است **جواب** بدانکه موضع شکر نعمتها است دینی و دنیاوی

اما سختیها و مصیبتها در دنیا در نفس و اهل و مال درین سخن گفته‌اند که
اینجا بر بنده شکر واجب است یا نی **بعضی** گفته‌اند که هیچ در سختیها
و مصیبتها شکر واجب نشود ازین روی که مصیبة است بلکه
صبر واجب است و شکر بر نعمت باشد **و بعضی** گفته‌اند که هیچ سختی
و مصیبتی نیست که در مقابله آن خدای تعالی را نعمتی نیست پس شکر
واجب شود بدان نعمتها که مقرون است به مصیبتها نه بر نفس مصیبة
و آن نعمتها که در مقابله مصیبة است آن است **که ابن عمر** رضی الله
تعالی عنهما گفت مبتلا نشدم ببلایی مگر آنکه خدای تعالی را بر من
در آن چهار نعمت بودی **اول** آنکه آن بلا در دین نیفتاد **دوم**
آنکه بلایی سخت تر از آن نیفتاد **سیوم** آنکه از رضا دادن ببلا
محروم نکرد و نهید **چهارم** آنکه امید ثواب دارم بر بلا و بعضی دیگر
گفته‌اند که در بلا نعمة است از آنکه بلاها دایم نیست و ثواب او
دایم است و از خدای تعالی است از دیگری نیست پس حجت است و آن
شکر مر بنده را بر نعمتهایی که مقرون‌اند ببلا و دیگران گفته‌اند
اولی نزدیک شیخ ما همین است که شداید دنیا شکر واجب است

ازانکه این شداید از روی حقیقت نعمت است ازانکه بنده را در مقابله
آن در عاقبت ثوابیست که در مقابله آن شداید ناچیز است
وکدام نعمت باشد بزرگتر ازین واین بکسی ماند که داروی
تلخ ترا بخوراند یا ترا حجامت کناند برای علتی که در تست
تا تو ازان علت خلاص یابی چه شبهه است که ازان خورانیدن
دارو و بیرون آوردن خون بفصد وحجامت نعمتی است بزرگ
اگرچه از روی صورت مکروه است وطبع ازو متنفر است
لیکن حمد گوئی کسی را که دور گردانید از تو علت را بلکه احسان
کنی با او آنچه توانی وهمین است حکم شداید نه بینی که رسول
صلی الله تعالی علیه وسلم چگونه حمد وشکر می گفت مر خدای را عز
وجل بر شداید وقتی که گفت الحمد لله علی ما ساء وسر نه بینی
که خدای تعالی چه فرموده است عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ
فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ای شاید که چیزی را دشوار دارید وخدای تعالی
دران خیر بسیار نهاده است وچیزی که نام نهاده باشد او را
خدای تعالی خیر پس آن چیزی است که نرسد او را وهم تو وگفته اند که

نیکوی

نیکوی نعمت نه آن باشد که در وی لذت وآرزوی نفس ومقتضی طبع باشد
بلکه نعمت آنست که زیاده کند درجات را وچون شدت سبب گردد
مر زیادت شدن شرف بنده را وبلند گشتن مرتبه او را پس در
حقیقة نعمتی باشد اگرچه ظاهرا شدت ومحنت باشد پس ان این را تا توفیق
یابی سوال اگر گوئی شکر افضل است یا صبر جواب بدانکه بعضی گفته اند
شکر افضل است ازانکه خدای تعالی گفته است وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
ای بندگان شکر گوینده من اندک باشند پس شاکران را اخص
گردانید ودر مدح نوح علیه السلام گفت إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا
ای نوح بنده شکر گوینده بود مر نعمتهای ما را ودر حق ابراهیم علیه السلام
گفت شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ ای ابراهیم شاکر بود مر نعمتها را
برگزید خدای تعالی او را ودلیل دیگر آنکه شکر بمنزله انعام است
ولهذا بزرگی گفته است که اگر نعمت دهند وشکر گوییم دوستر ازان دارم
که بلا دهند وصبر کنیم وبعضی گفته اند که صبر افضل است ازانکه در صبر
مشقت بسیار است وثواب او بیشتر باشد ومرتبه او بلندتر خدای تعالی
در مدح ایوب علیه السلام گفت إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ

إِنَّهُ أَوَّابٌ ای یافتیم ما ایوب را صابر نیکو بنده است باز گردنده
بخدائی وخدای تعالی گفت إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ
بِغَيْرِ حِسَابٍ ای داده شود صابران را اجری بی حساب وخدای تعالی
گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ای خدای تعالی دوست دارد
صابران را **گفتم من** شکر گوینده بحقیقت نباشد صابر وصبر کننده
بحقیقت نباشد مگر شاکر از آنکه شاکر در دار محنت خالی نیست از
محنتهائی که بر آن صبر خواهد کرد زیرا که شکر تعظیم منعم است
بحدی که مانع گردد از عصیان او وجزع عصیان است و
صابر نیز خالی نیست از نعمتها که بر آن شکر خواهد کرد از آنکه گفتم
سختیها بحقیقة نعمة است **پس** چون صبر کرد بر سختیها گوئی
از روی حقیقة حبس کرد نفس خود را از جزع از برای تعظیم خدای تعالی
واین بعینه شاکر است از آنکه آن تعظیم مانع است او را از عصیان
ودیگر آنکه شاکر منع خواهد کرد نفس خود را از کفران نعمت و
این صبر کردن است از معصیة پس شاکر در حقیقت صابر است
وصابر چون عظمت خدای تعالی بر خود مستولی داند از عظمة او منع

کند

کند نفس خود را از جزع واین شکر است **پس** صابر در حقیقت شاکر
است پس جدا نباشد یکی از ایشان دیگری **فصل** بر تو بادای
مرد تقطع کردن این عقبه اندک مونت وبسیار نفع بجهد تمام و
تامل کن درین دو اصل **اول** آنکه نعمتی کسی را دهند که قدر او بداند
وقدر نعمت شاکر داند ودلیل برین آن است که خدای تعالی
حکایت کرده است از کفار ورد کرده است بر ایشان
أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ
معنی چنان باشد که این جاهلان گمان بردند که نعمة عظیم ومنت
کریم کسی را دهند که او را مال بسیار باشد وبزرگ زاده باشد وگفتند
چیست که این فقیر را چندین نعمت عزیز داده اند وما را
نداده اند خدای تعالی ایشان را جواب گفت بدین سخن که أَلَيْسَ اللَّهُ
بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ تقدیر کلام چنان است که سید کریم نعمت کسی را
دهد که قدر او بشناسد وقدر او کسی شناسد که بتن وجان روی
بدو آرد واو را بر همه چیز برگزیند واز مشقتها که در راه او تحمل کند
تنگ نیاید وهمیشه بر در او ایستاده شکر گوید ودر علم سابق ما بود

کر این ضعیفان قدر نعمت ما خواهند دانست و بشکر آن قیام
خواهند نمود پس ایشان دلیر باشند بدین نعمت از شما پس توانگری
و مال و جاه و حسب و نسب شما را در دنیا اعتبار نیست از آنکه شما
نعمت دنیا و حطام از ما امید دارید نه دین و حق و معرفت را
و همه جان و مال خود فدا برای جاه دنیا میکنید و اما این ضعیفان
خود را می کشانند که جانهای خود را بذل میکنند در راه ما و بدان
باک ندارند تا بدانید که ایشان قدر نعمت ما دانستند و استوار
گشت دلهای ایشان بر تعظیم داشتن نعمتهای ما را و آسان شد
بر ایشان فوت همه چیزی غیر آن و خوش شدن ببر داشتن
هر سختی و دشواری و مستغرق شدند تمام عمر در شکر او پس از
برای این مستحق آن نعمت عظیم و منت کریم شدند و مخصوص
گردانیدم ایشانرا بدین نعمتها ومن بکوم که حال همه مردمان که خدای
تعالی ایشانرا بنعمتی مخصوص گردانیده است از نعمت دین از علم
یا عمل همچنین باشد یعنی باید هر یکی از ایشان را عارف
ببزرگی نعمت و تعظیم کننده نعمت او جهد کننده در تحصیل آن و قیام

نماینده

نماینده بشکر آن و هر کرا بینی از نعمت محروم کرده شده باید
مر او را جاهل به بزرگی نعمت و غافل از شکر آن از آنکه اگر تعظیم علم
و عبادت در دل بازاریان عوام آنچنان بودی که در دل علما
و متعبدان است بازار را بر علم و عبادت بر نمی گزیدندی
نه بینی اگر فقیهی باشد که مسئله مشکل مانده او را حل شود چگونه خوش
شود دل او و چنان پندارد که مگر چندین هزار دینار یافت و
بسا باشد که در مسئله دینی سالی تفکر کند بلکه باشد که تا ده سال
تفکر کند و باشد که تا بیست سال و زیاده هم تفکر کند و این
بسیار نشمرد و ملول نگردد و چون حل شود منتی عظیم و نعمتی
بزرگ داند و خود را بدان توانگرین توانگران و شریف ترین
شریفان تصور کند بلکه بسا باشد که مر بازاری را یا متعلمی بل
را که خود را در رغبت علم و محبت خدای تعالی بجوار میداند مثل این مسئله
مشکل که حق آن ندانند بیان کنند نشنود آنرا چنانچه حق شنیدنست
و باشد که اگر بر و سخن دراز کنند ملول شود و چون معلوم شود او را
کاری بزرگ نه پندارد و همچنین کسی که میخواهد که بخدای تعالی

بازکردد چند جهد کند و چند بریاضت خود را بکدازد و چند نفس
خود را از لذتها و شهوتها نکاهدارد تا شاید که خدای تعالی
دو رکعت نماز چنانچه باید او را میسر کرداند و چند تضرع وزاری
کند تا شاید که در یک ساعت مناجاتی با صفوت و حلاوت
حاصل شود و چون بدین ظفر یابد در ماهی یکبار بلکه در سالی
یکبار بلکه در همه عمر یکبار آنرا نعمتی بزرک و دولتی عظیم تصور
کند و بغایت خوش شود و خدای تعالی را شکر کوید و آن جمتها
و پیداریها و مشقتها هیچ نشمرد **و پنجم دیکر** آنکه او نیز کمان می برد
که من در عبادت رغبت دارم اکر محتاج شود در حاصل کردن
مثل این عبادت صافی بنقصان کردن لقمه از افطار یا ترک
کلمه لا یعنی یا دفع خواب یا غنی نفس او بدان مسامحت نکند
و اکر بر سبیل ندرت عبادتی با صفای او را حاصل شود آنرا خود
چیزی نشمارد و بران شکر نکوید بلکه خوشی و شکر کفتن او آنکاه
باشد که درمی حاصل شود یا خوردنی خوب پخته شود یا خوابی
دراز یا سلامتی تن میسر شود و درین وقت کوید الحمد لله هذا

من فضل الله پس مثل این غافلان و جاهلان و عاجزان چکونه
برابر آن نیک بختان و مجتهدان و رایضان شوند و نابرین
معنی است که این مسکینان ازین چیزها محروم ماندند و آن طالبان
صادق بران ظفر یافتند و این قسمتی است که احکم الحاکمین
کرده و هو اعلم بالمهتدین این است تفصیل آنکه خدای تعالی فرموده
است الیس الله باعلم بالشاکرین پس نیکو فهم کن و حق آن
بکذار **و بدانکه** هر چیزی را که تو آرزو می بری هرکز از آن محروم نشوی
مکر از قبل نفس خود پس جهد کن و بکوش تا قدر نعمت خدای تعالی
بدانی چنانچه حق اوست و را تعظیم کنی تا مستحق بدین نعمت باشی
اصل دوم آنکه کسی قدر نعمت نداند و شکر او نکوید نعمت ازو باز کیرند
و دلیل برین آنکه کفت خدای تعالی وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ
آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ
وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ
فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ
مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

تقدیر کلام چنان باشد که ما نعمت دادیم این بنده را نعمتی عظیم در
باب دین و منزلتی رفیع کرامت کردیم تا نزدیک ما جاه
و منزلت او بزرگ باشد و لیکن نه انست قدر نعمت ما
و سوی دنیا خسیس و حقیر میل کرد و شهوت فانی و دنیی
را برگزید و ندانست که همه دنیا نزدیک مقابل نعمت دین
کمتر است از پر پشه و همچون سگی شد که قدر اکرام و اهانت نداند
و همه نعمت و کرامت در مقابله پاره نان یا یک استخوان کم
سوی او اندازند تصور کند و اگر او را بر مایده نشانند و یا
میان خاک استانند نزدیک او برابر باشد پس این بنده
تباه کار چون قدر نعمت ما ندانست و حق کرامت ما نشناخت
بدنیا حقیر و لذت خسیس مشغول شد پس نظر کردیم سوی او
بنظر سیاست و حاضر گردانیدیم او را در میدان عدل و
حکم کردیم برو حکم جبروت و سلب کردیم از و همه نعمتها و خلعتها
و کرامتهای خود و بیرون بردیم از دل او معرفت خود
و برهنه کردیم او را از همه فضلها و کرمهای خود و بگردانیدیم

اورا

او را همچون سگی رانده و شیطان از رحمت دور مانده نعوذ
بالله تعالی من سخطه و الیم عقابه و عذابه انه بنا رؤف
رحیم **وانچا** قناعت کن بمثال ملکی که بنده از بندگان خود
را مکرم و جامه خاص خود او را بپوشاند و بجود نزدیک گرداند
و مرتبه او بالاتر از مرتبه همه خادمان و حاجبان کند و بعد از ان
او را ملازم بودن در حضرت خود و در موضع و دیگر برای
او قصر بنا کند با مایدها و کنیزکان و غلامان تا چون از خدمت
ملک باز گردد انجا ملک و مخدوم شده بنشیند پس اگر این بنده
بجانب دربان ملک یا بجانب خربنده ملک ببیند که نانی
میخورد یا سگی را ببیند که استخوانی را میخاید پس ترک خدمت
ملک گیرد و سوی او دیده نکرد و دست دراز بکند و پاره نان
از خربنده و دربان بستاند یا استخوان از سگ برباید
نه انکه آن ملک درین حالت او را گوید که این سفیه است
و کمینه که حق کرامت ما ندانست و قدر اعزاز ما نشناخت
این مردی ردی الهمة و عظیم الجهل است و بی تمیز و بیحرمت است

پس حکم کند که جمله خلعتها از وی بازپستانند و از حضرت من دور
کنید و برانید این است حال عالم چون میل کند بسوی
دنیا و این است حال عابد چون پیروی کند هوای نفس را
بعد آنکه خدای تعالی او را مشرف کردانیده است بعلم و
عبادت خود و بمعرفت شریفه و احکام خود و او نداند
قدر این نعمتها و روی آرد سوی چیزی که حقیر تر است
نزدیک خدای تعالی و دوست دارد آنرا ازین همه نعمتها
از علم و عبادت و حقایق و همچنین کسی که مخصوص کردانیده
است او را خدای تعالی بانواع توفیق و عصمت خود و آراسته
کردانیده است او را بانوار خدمت و عبادت خود و دایم
بسوی او بنظر رحمت می نکرد و با او فخر میکند بر فرشتگان
و او را بدرگاه خود جاهی و عزی دهد تا آنکه بمرتبه رسید که اگر
دعای کند اجابت کند او را و اگر بخواهد عطا کند او را و اگر
شفاعت کند خشنود کند او را و اگر چیزی بر دل او کذرد
برساند او را پیش از آنکه سوال کند بزبان پس کسی که او را این

حالت باشد و قدر این نعمتها نشناسد و بسوی این مشتهای پلید
و روی آرد بسوی شهوت نفسانی که هیچ قدر ندارد یا بسوی
لقمه از دنیا که او را ابقائی نباشد و نه بیند سوی این کرامات
و خلعتها و هدایا و نعمتها و ذخیره نه بیند سوی آنکه او را وعده کرده
است در آخرت از ثواب بزرگ و نعیم مقیم پس چه بدتر و حقیرتر
بنده باشد و عظیم تر خطر باشد اگر داند و فهم کند میخواهم از خدای
تعالی که بر و رحیم است که در اصلاح آرد ما را بفضل خود و سعت
رحمت خود که او است ارحم الراحمین پس تو باد ای مرد که بجهد
تمام بکوشی تا بشناسی قدر نعمتهای خدای تعالی که ترا داده است
از نعمتهای دین بسوی دنیا و اهل دنیا نظر التفات نکنی
بشنو که خدای تعالی با سید کاینات صلی الله تعالی علیه وسلم
چه میکوید وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ
لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ
تقدیر چنان باشد هر که او قرآن را بزرگ میداند و اجبست بر او
که نظر سوی دنیا حقیر نکند خاصه که رغبت کند از آنکه حطام

دنیا خدایتعالی بر همه کافران و فرعونیان و ملحدان و زندیقان
و جاهلان و فاسقان که ایشان خوارترین خلق اندمی برد
تا بجدی که دران غرق میشوند و از پیغامبران و صدیقان
و عالمان و عابدان و عارفان که ایشان عزیزترین خلق اند
بر خدایتعالی باز میدارد تا بجدی که بسیا باشد که پاره نانی
و پاره جامه نیابند و بدان بر ایشان منت می نهد چنانچه
مر موسی را علیه السلام گفت اگر خواستمی شمارا زینتی دادمی
که چون فرعون آنرا بدیدی دانستی که او از مثل آن عاجز است
و لیکن دنیارا از شما دور میدارم و من با اولیای خود
همین کنم و ایشانرا از نعمتهای دنیا چنان نگاهدارم که شبان
مشفق شتر خویش را از گر شدن و اینکه من ایشانرا دنیا
ندهم نه بسبب خواری ایشان بلکه برای آن تا فردا ایشان
را نصیب کامل کرامت کنم پس اگر بصارتی داری درین کار
باریک نیکو نظر کن و بر نعمتهای خدایتعالی حمد و شکر بسیار گو
خاصه بر نعمت اسلام که این نعمتی بزرگست و غافل نباشی

و نیز بدانکه

نه شب و روز از شکر او و بدان حقیقت که اگر تو در اول کار
دنیا آفریده شدی و شکر نعمت اسلام گفتی از آنوقت تا
ابد بعض حق آنهم نگزارده باشی و نشنیده که خدایتعالی فرمود
مر رسول را صلی الله تعالی علیه و سلم قوله تعالی مَا كُنْتَ تَدْرِي
مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ الی قوله وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ
وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا و گفته است خدایتعالی
مر قومی را بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ نشنیده که روایت کرده اند که چون بشیر بر یعقوب
علیه السلام بیامد و بشارت یوسف علیه السلام بداد
یعقوب گفت علیه السلام بر کدام دین گذاشته گفت بر
دین اسلام یعقوب گفت اکنون نعمت تمام شد بر ما و گفته اند
نیست هیچ کلمه دوستتر سوی خدایتعالی و نه ابلغ تر در شکر از
نیک بنده گوید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْنَا وَهَدَانَا لِلْإِسْلَامِ
پس زنهار از شکر گفتن بر نعمت اسلام و معرفت و توفیق و
عصمت غافل نشوی و نیز بر اسلام ایمن مباشی که اعتبار بر

آخر کارها را باشد روایت کرده اند که سفیان ثوری رحمه الله تعالی
گفته است هر که از زوال اسلام ایمن شد البته اسلام از وی سلب کنند
و شیخی جون حال کفار و زاری ایشان در آتش و خلود ایشان
در عذاب شنیدی گفتی بر نفس خود ایمن مباش چه دانی که عاقبت
کار تو چیست و در سابقه ازل در باب تو چه حکم کرده اند و غره
مشو بصفای اوقات که شاید در زیر او آفتها باشد و یکی از
مشایخ گفته است که ای گروه مغروران بعصمت بسیار باشد
که در زیر عصمت نقمت باشد آراسته گردانید خدایتعالی
ابلیس را بانواع عصمت خود و او نزدیک خدایتعالی در حقیقت در
لعنت بود و آراسته گردانید بلعم باعور را بانوار ولایت
خود و نزدیک خدایتعالی در حقیقت در عداوت بود و روایت
کرده اند از علی رضی الله تعالی عنه که گفت چند مستدرج اند باحسان
و چند مفتونند بحسن قول و چند مغرورند بستر خدایتعالی از ذی النون
پرسیدند که بیان کن نهایت ترین چیزی که بنده بدان فریفته شود
فرمود بالطاف و کرامات و از برای این گفت خدایتعالی

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ای بگیریم ایشانرا از جائی
که ندانند و بدانکه هر گاه که از مقربان شدی کار تو اخوف
و اصعب گشت و معامله تو اشد و ادق شد و خطر بر تو عظیم شد
از آنکه جون کسی بلندتر رود در هوا اگر افتد سخت تر بود افتادن
او و ابراهیم ادهم رحمه الله تعالی میفرماید چگونه ایمن می نشینی که ابراهیم خلیل
علیه السلام میفرمودی وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ
و یوسف علیه السلام گفتی تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ
و سفیان ثوری رحمه الله تعالی دایما گفتی اللّٰهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ چنانکه
کسی در کشتی وقت غرق شدن بگوید و از عارفی شنیده ام که گفت
پیغامبری از خدایتعالی پرسید از حال بلعم باعور و راندن او
با چندان کرامت خدایتعالی گفت چندان نعمتها که او را دادم
یک روز شکر من نگفت اگر در همه عمر یکبار شکر کردی آن نعمتها
از وی هرگز سلب نکردمی پس بیدار شو ای برادر و از شکر کردن
غافل و بقدر امکان بر نعمتهای خدایتعالی شکر گو که بهترین آن
نعمتها اسلام و معرفت است و کمترین آن توفیق تسبیح و

عصم از کلمه لا یعنی است تا بیلای زوال نعمت مبتلا نشوی کرد
کردن بعد از قبول و فراق بعد از وصال سخت و دشوار است
نعوذ بالله من ذلک و اوست کریم و رحیم **فصل** حال اگر
چون در نعمتهای خدای تعالی نیکو نظر کردی و این عقبات سخت را
بریدی و عملهای صالح حاصل کردی با علم و از گناهان پاک شدی
و موانع پس انداختی و عوارض دفع کردی و بر بواعث ظفر
یافتی و از قوادح سلامت ماندی چند حاصل شد مر ترا خصلتهای
شریف و مرتبهای بلند که اول آن بصیرت و معرفت است
و آخر آن قرب و شرف است **پس** تامل کن در آن بقدر
عقل خود و شکر کو مر خدا را عز و جل بقدر طاقت خود و
مشغول کن زبان خود را بحمد و ثنای او و پر کن دل خود را
بعظمت و جلال او و دور باش بقدر امکان از معصیت او و
پای دار بر خدمت او بقدر وسعت خود و هر گاه که از شکر
غافل شوی زود باز گرد و شکر کو و بگو ای خدای کریم چنانچه
در اول فضل کردی بی استحقاقی اکنون نیز تمام کردان

بفضل

بفضل خود بغیر استحقاق و دست بالا کن و ندا کن بندای
اولیای آنانکه یافته اند تاج هدایت او و چشیده اند حلاوت
معرفت او پس ترسیده اند بر نفس خود از خوف ردیه و
اهانت و از وحشت بعد و ضلالت و تضرع کرده اند بسوی
درگاه حق تعالی و در خلوتها فریاد کرده اند و گفته اند ای پروردگار
ما مگردان دلهای ما را سوی غیر خود بعد از آنکه راه راست
نمودی و ببخش ما را از نزدیک خود رحمتی که تو بخشنده **کریم**
تقدیر آنست یافتیم ما از تو نعمتی پس طمع دارم از تو نعمتی دیگر زیرا که
تویی جواد و وهاب **پس** چنانچه داده این انعام را در ابتدا
تمام گردان برحمت خود در انتها و شنیده اولین دعایی
که تعلیم کرده است حق تعالی بندگان خاص خویش قوله تعالی
اهدنا الصراط المستقیم یعنی ثابت دار ما را بر راه مستقیم خویش و
دایم در راه مستقیم خود بر ما و بپوسته از زایل شدن این نعمتها
خایف باش که خطر بزرگ است **حکیمان گفته اند** نظر کردیم
مصیبت سخت در عالم پنج چیز است **یکی** رنجوری در غربت

دوم درویشی در پیری سیوم مرگ در جوانی چهارم کوری بعد از
بینائی پنجم فراق بعد از وصال و هم چنین در هر نعمتی که خدای
تعالی ترا داده است شکر میگوئی چون این همه کردی
از جمله عالمان و عارفان و تائبان و طاهران و زاهدان
از دنیا و مجردان برای خدمت و قهر کنندگان مر شیطان
و نفس را و متقیان بحق تقوی و ناصحان و خاشعان
و متواضعان و متوکلان و مفوضان و راضیان و صابران
و خایفان و راجیان و مخلصان و ذاکران و شاکران
و مستقیمان شدی پس تامل کن این کلام را والله ولی التوفیق
ولا حول ولا قوت الا بالله العلی العظیم سوال اگر گوئی
چون کار بدین طریق مشکل است پس کم باشد کسی که عبادت
کند و بدین مقصود رسد و کدام کسی را قوت آن باشد که این
شرایطها بجا آرد جواب بدانکه خدای تعالی هم چنین گفته است
وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَ
لَا يَشْكُرُونَ وَلَا يَعْقِلُونَ وَلَا يَفْقَهُونَ ای بیشتر مردمان

مانند دلهای

و شکر نگویند و عقل ندارند و فهم نکنند و با این همه آسان است
بر کسی که خدای تعالی بروا آسان کند و بر بنده جهد کردن است
و بر خدای تعالی راه راست نمودن چنانک گفت وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ای کسانیک مجاهده کنند در راه ما
راه نمونی کنیم ما ایشان را راههای خود و چون بنده ضعیف بعد آنچه
بر وسعت قیام نماید چه گمان بری به پروردگار قدیر و غنی
و رحیم و کریم که سعی وی را ضایع گذارد هرگز نبود اِنَّ اللّٰهَ
لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ سوال اگر گوئی عمر کوتاه و این عقبات
سخت و دراز است چگونه عمر وفا کند تا آدمی این همه شرایط
بجا آرد و این عقبات را قطع کند جواب بدانکه راست گفتی که
عقبات دراز است و شرایط در و سخت است ولیکن چون خدای تعالی
خواهد که بنده را برگزیند راه دراز او را کوتاه و دشوار را آسان
کند تا بعد از قطع کردن این عقبات گوید چه نزدیک است
این راه و چه آسان است این کار روایت کرده اند چون
بایزید رحمه الله تعالی در بدایت حال این راه را سخت و دراز باز

دید و عمر کوتاه گفت الهی چگونه رسم تو ناقص آواز داد که دع
نفسک فتعال ای بگذار نفس خود را پس بیا و من نیز همین گفتم چون
بدین عقبه رسیدم دانستم تا کسی باشد که این عقبات را در
هفتاد سال قطع کند و کسی باشد که در بیست سال قطع کند
و کسی باشد که در ده سال و کسی باشد که در پنج سال و کسی باشد
در یکسال و کسی باشد که در شش ماه و کسی باشد که در یک ماه
و کسی باشد که در یک هفته و کسی باشد که در یک روز و کسی
باشد که در یک ساعت تا کسی باشد که بتوفیق و عنایت
خدای تعالی در یک لحظه قطع کند نه بینی که اصحاب کهف را
که مدت ایشان نبود مگر لحظه که چون در ملک خود دقیانوس
تغییری دیدند گفتند ربنا رب السموات والارض و حاصل شد
ایشان را معرفت و بریدند آنچه درین راه است از حقایق
و قطع کردند این راه را و از مفوضان و متوکلان و مستقیمان
شدند و این همه راه ایشان را در مقدار یک ساعت بلکه در یک لحظه
حاصل آمد و دیگر نه بینی سحره فرعون را که نبود مدت ایشان را

مگر یک لحظه که چون بدیدند معجزه موسی را گفتند آمنا برب العالمین
و راه را بریدند و قطع کردند و از ساعتی تا پاساعتی از جمله مومنان
و موحدان و عارفان شدند و راضی گشتند بقضای
و صابر شدند بر بلای و شکر کردند بر نعمتهای ایمان و اسلام
و مشتاق شدند بلقای خدای تعالی تا فریاد بر آوردند قالوا
لا ضیر انا الی ربنا لمنقلبون ای نیست زیانی ما را لکن هر چه
میخواهی که ما سوی پروردگار خود باز گشتیم حکایت کرده اند
که ابراهیم ادهم بود چنانچه بود در کار دنیا چون از دنیا روی
بگردانید و این راه را سلوک کرد نگذشت بر وی مگر مقداری
که از بلخ تا مرو رسید چنان شد که مردی از پل در آب می افتاد
اشارت کرد که بایست آن مرد در هوا بایستاد و از هلاکت خلاص
یافت و دیگر رابعه بصریه کنیزکی بود عمر بر آمده در بازار بصره
می فروختند هیچکس در وی رغبت نمی کرد بسبب آنکه عمرش بر آمده
بود یکی از بازرگان بمقدار صد درم بخرید و آزاد کرد رابعه این
راه را اختیار کرد و عبادت خدای تعالی پیش گرفت یکسال تمام

نشده بود که عابدان و عالمان بصره بزیارت او آمدن
گرفتند بسبب بزرگی و منزلت او اما کسی که خدا تعالی در باب او
عنایت نکند پس او را بنفس او باز گذارد دیسا باشد که در یک
شاخ از شاخهای این عقبه هفتاد سال بماند و قطع نتواند کرد
و چندان بنالد و فریاد کند که چه باریک است این راه و چه مشکل
است این کار پس بدانکه این همه کار بیک اصل باز میگردد
و ذلک تقدیر العزیز العلیم العدل الحکیم **سوال** اگر گوئی چرا
این مخصوص شد بتوفیق خاص و دیگری بی محروم ماند و در بندگی
که هر دو مشترکند **جواب** بدانکه چون این سوال کنی از سرادقات
جلال ندا شنوی که ادب نگاه دار و سر ربوبیت بشناس و حقیقة
بندگی بدان که خدا تعالی هرچه کند پرسیده نشود قوله تعالی
لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ **کهثم من** که مثال این راه چون
راه بلصراط است در آخرت یعنی چنانکه کسی باشد که از پلصراط
چون برق بگذرد و کسی باشد که همچو باد بگذرد و کسی همچون پرنده
بگذرد و کسی چون اسپ و کسی شسته و کسی باشد که چنان رود که بسوزد

و همچو انگشت شود و کسی باشد که چون آواز دوزخ بشنود بیفتد و
کسی باشد که سگان دوزخش بگیرند و در دوزخ اندازند **پس** این
دو صراط اند صراط دنیا و صراط آخرت و صراط آخرت مر نفسها
راست و هولهای او اهل بصایر بینند و صراط دنیا مر دلها راست
و هولهای او اهل بصیرت بینند و اختلاف احوال سالکان
در آخرت بسبب اختلاف احوال ایشانست در دنیا
پس تامل کن این را و بدان و فهم کن چنانچه حق آنست
والله الموفق **فصل** بعد ازین بدان انچه حقیقت است
درین کار آن است که این راه در درازی و کوتاهی همچو راهی
نیست که آنرا بپای قطع کنند بلکه این راه روحانیست و قطع
آن بفکر است و رفتن آن بدل است بر حسب عقاید و
بصایر و اصل او نور سماوی و نظر آلهی است که در دل بنده افتد
که بدان نظر کار هر دو سرای بیقین بیند و این نور را ابسا باشد
که بنده صد سال بطلبد و نیابد و اثر از و نه بیند و آن بسبب
خطای او باشد در طلب و تقصیر کردن در اجتهاد و جهل او بطریق

کار و دیگری در پنجاه سال یابد و دیگری در ده سال و دیگری
در یک سال و دیگری در یکماه و دیگری در یکهفته و دیگری
در یک روز و دیگری در یکساعت و دیگری در یک لحظه
یابد بعنایت رب العالمین ولیکن بنده مامور است
باجتهاد **پس** بر وی واجب است که آنچه فرموده اند بکند و کار
خود مقسوم و مقدر است و پروردگار عادل و حاکم است
یَفعَلُ اللهُ مَا یَشَاءُ وَیَحکُمُ مَا یُرِیدُ **سوال** اگر کوئی پرسد که
این چیز وجه دشوار است این کار وجه بسیار است چیزهایی
که بنده درین راه بدان محتاج است پس این چندین علم و
چندین جهد و تحصیل کردن این شرایط برای چه چیز است **جواب**
بدانکه اینکه گفتی که کار سخت است و خطری عظیم است راست
و ازین است که خدای تعالی گفت لَقَد خَلَقنَا الإنسَانَ فِی کَبَدٍ
ای بیافریدیم آدمی را در رنج و شدت و ازین است که رسول
صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود اگر شما بدانید آنچه من میدانم بسیار
بگریید و اندک بخندید در روایة کرده اند که منادی ندا میکند

از آسمان کاشکی ای خلق آفریده نشدید و کاشکی چون
آفریده شدید بدانستید که برای چه آفریده شده اید و ازین است
که ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه گفت کاشکی من سبزه بودمی
تا حیوانی بخوردی و ازین است که فضیل رضی الله تعالی
عنه گفت من نه آرزوی حال ملک مقرب و نه نبی مرسل
و نه بنده صالح می برم بلکه آرزوی حال کسی می برم که آفریده
نشده است و ازین است که عطای سلمی گفت اگر آتشی
بیفروزند و بگویند هر که خود را درین آتش بسوزد معدوم
و ناچیز گردد بیم آن باشد که از فرحت بمیرم پیش از آنکه با آتش
برسم **پس** ای مرد کار دشوار است چنانکه گفتی بلکه سخت تر
و عظیم تر از آن است که در گمان و فهم تو است ولیکن کار است
که خدای تعالی تقدیر کرده است و قلم بران آسوده **پس** حیله نیست
مر بنده را مگر بقدر امکان جهد کردن در عبودیت و چنگ
زدن در کرم خدای تعالی و نالیدن و تضرع کردن تا شاید
بکرم خود رحمت کند و بفضل او سلامت یابی اما اینکه گفتی این

همه جهد و عمل برای چه چیز است بدانکه این سخنی است که دلیل
میکند بر غفلت و جهل تو بلکه صواب این است که میگویی
انچه بنده ضعیف می طلبد این همه عمل و جهد در مقابله آن چیز
است تو باری هیچ میدانی که این بنده ضعیف چه مطلبد
اقل چیزی که میطلبد علی الجمله دو چیز است یکی سلامتی در هر دو
سرای دوم ملک هر دو سرای اما سلامتی در دنیا از آفتها
و غوایلهای او چنان است که ملایکه مقرب از وی سلامت
نمانده اند چنانک حدیث هاروت و ماروت معروفست
نشنیدهٔ تا روایت کرده اند که چون روح بنده را بالای
آسمان برند ملایکه آسمان گویند به تعجب که چگونه نجات
یافت این از ان سرای که بهترین ما در انجا هلاک شده اند
و اما آخرت و هولها و سختیهای او بجدیست که همه انبیا و
رسل نفسی نفسی فریاد کنند و گویند نمیخواهم از تو امروز
مگر نفس خود را تا روایت کرده اند که اگر مردی را عمل هفتاد پیغامبر
باشد گمان برد که خلاص و نجات نخواهد یافت پس کسی

از انچنین دنیا با دین اسلام بیرون آید و در چنان روزی
که از جمله نامهای آن روز خدای تعالی در کلام یَوْمُ التَّغَابُنِ گفته است
روزی خواهد بود که بسا نیک را بجای بد برند و بسا پیر را
بجای مرید برند و بسا مرید را بجای پیر برند و بسا غلام را
بجای خواجه برند و بسا خواجه را بجای غلام برند اگر کسی از انچنین
غبن و از هولهای او سلامت ماند و در بهشت رود این کار
نه اندک باشد و اما ملک و کرامت دنیا بدانکه مراد از ملک نفاذ
امر و تصرف مشیة است و این بحقیقت در دنیا مر اولیای
خدای تعالی راست که راضی اند بقضای وی و بر و بحر و زمین
ایشانرا یکقدم است و سنگ و خشت مر ایشانرا از زر و نقره
است و آدمیان و پریان و بهایم و طیور مسخر ایشانند هر چه
ایشان خواهند آن شود و ایشان نخواهند مگر انچه خدای تعالی
خواسته است و از کسی نترسند و هر کس از ایشان بترسد و
هیچکس را خدمت نکنند و همه کس ایشانرا خدمت کنند و ملوک دنیا
عشر عشیر این مرتبه نیست اما ملکه آخرت خدای تعالی میگوید اذا

رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیْمًا وَّ مُلْکًا کَبِیْرًا ای جون ببینی آنجا
نعمتی و ملکی بزرگ پس بزرگ که از ملکی را که پروردگار عالمیان آنرا
بزرگ گوید و تو میدانی که همه دنیا قلیل است و نصیب یکی از
ما ازان قلیل قلیل است با اینچنین قلة بذل مال و روح میکنی تا
بدان رنج کثیر برین قلیل ظفر یابی و بسا باشد که ظفر نیابی
و اگر حاصل شود با عذاب بسیار و با کدورت بیشمار و آنچه خرج
کنی در مقابله آن از نفس و مال بسیار کرده می پنداری پس چگونه باشد
حال کسی که او ملک کبیر را در دار نعیم مخلد بطلبد چگونه در مقابله
اینچنین ملک دو رکعت نماز گذاردن و یا دو درم صدقه کردن
یا دو شب بیدار بودن بسیار است نی بلکه اگر آدمی را هزار هزار
نفس باشد و در هر نفس هزار هزار روح باشد و در هر روح هزار
هزار بار عمر باشد هم چند عمر دنیا بیشتر و این همه را برای
این مطلوب عزیز بذل اندک باشد و اگر مطلوب ظفر
یابد آن خود کاری عجیب و نجاتی غریب و غنیمتی عظیم باشد ذلک
فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ پس بیدار

شو ای مسکین از خواب غفلت پس ازان بدانکه من تامل کردم
که چون بنده خدای تعالی را طاعت کند و خدمت او را لازم
گیرد و این راه را همه عمر سلوک کند خدای تعالی بدهد او را علی الجمله
چهل کرامت و خلعت بیست ازان در دنیا و بیست در عقبی اما
کرامتها و خلعتهای دنیا **اول** آنکه خدای تعالی او را یاد کند
و بر و ثنا گوید چگونه بنده باشد کسی که پروردگار عالمیان در
ثنای او باشد **دوم** آنکه خدای تعالی او را شکر گوید و تعظیم کند
و اگر مخلوقی ضعیف مثل تو ترا شکر گوید و تعظیم کند بران شرف
بری پس بنسبت این چه شرف دارد کسی که پروردگار عالمیان
او را شکر گوید و تعظیم کند **سیوم** آنکه خدای تعالی او را دوست گیرد
و اگر رئیس محلتی یا امیر شهری ترا دوست گیرد بدان مفاخرت
کنی و نفعها گیری بسیار پس چگونه در محبت رب العالمین **چهارم**
آنکه خدای تعالی وکیل او شود و همه کارهای او را بجای خویش تدبیر کند
پنجم آنکه رزق او را کفیل شود و بی زحمتی و رنجی بدو رساند
ششم آنکه خدای تعالی یاری ده او شود و دفع کند از و دشمنان

او را هر که قصد او کند ببدی هفتم آنکه خدای تعالی مونس او شود
چنانچه هیچ حال مستوحش نگردد هشتم آنکه عزتش حاصل گردد
که خدمت کردن مرد دنیا و اهل او را خوار نگرداند بلکه راضی نگردد
که ملوک و جبابره او را خدمت کنند نهم آنکه همت بلندش حاصل شود
تا از ملوث شدن بنجاسات دنیا و اهل او بلندی جوید دهم
آنکه توانگری دلش حاصل شود پس توانگرترین توانگران باشد
در دنیا و همیشه خوشدل باشد و هیچ سببی غمگین نگردد یازدهم آنکه
نور دلش حاصل آید تا بدان نور بر علوم و اسرار مطلع گردد که غیر
او بر یکی ازین مطلع نشود مثل بجدی قوی و عمری دراز دوازدهم
آنکه فراخی دل حاصل کرده تا بهیچ حال از محنتها و مصیبتهای دل تنگ نگردد
سیزدهم آنکه مهابت تا جمله بیکانی بدان او را حرمت دارند
و جمله فرعونیان و جباران از و بترسند چهاردهم آنکه خدای تعالی
محبت او را در جمله دلها اندازد تا همه کس او را دوست دارند و
همه فرمان دار او شوند پانزدهم آنکه روزی کند او را برکت عام
در همه چیزهای او در دیدار و در کلام و در نفس و در فعل و در جام

ودرمکان

و در مکان تا بجدی که مردمان بجائی که بران رفته است تبرک کنند
و هم چنین بجایگاهی که بران نشسته است و هم چنین آدمی که او را
دیده است شانزدهم آنکه مسخر شدن زمین از بر و بحر تا اگر خواهد
در هوا رود و اگر خواهد بر روی آب رود و اگر خواهد روی
زمین را کمتر از یکساعت قطع کند هفدهم آنکه تسخیر حیوانات
از سباع و وحوش و هوام و غیر آن تا اجابت کنند و دوست
دارند او را و حیوان و مراغه کنند او را شیران هژدهم آنکه
همه کلیدهای زمین ملک او کنند تا هر جائی که دست زند مر او را
گنجی باشد اگر خواهد و هر جا که پای نهد مر او را چشمه آبی است
اگر محتاج باشد و هر جا که فرود آید او را مائده باشد اگر قصد
آن کند نوزدهم آنکه وجاهت در درگاه خدای تعالی تا خلق بواسطه
خدمت او بخدای تعالی وسیله کنند و بواسطه وجاهت و برکت او
از خدای تعالی حاجات طلبند بیستم آنکه مستجاب شدن دعا تا هر چه
بخواهد از خدای تعالی مستجاب کند و اگر شفاعت کند مر کسی را
خدای تعالی عز و جل بکرم خویش بخشد و اگر خدای تعالی را سوگند دهد

خدایتعالی را پست کند تا اگر بکوهی اشارت کند در زمان
زایل شود که محتاج نگردد بسوال زبان و اگر چیزی در خاطرش
گذرد در زمان حاضر شود این است کرامات دنیا ششم
کفشی چنین کسی کیمیای احمر و گوگرد سرخ است و اما کرامتهای
عقبی اول آنکه خدایتعالی سکرات موت برو آسان کرده اند
و این چیزیست که دلهای همه پیغامبران ازان در خوف بود
تا باشد که مرگ او را بمنزله شربت آب زلال باشد مر تشنه را کما
قوله تعالی الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ دوم آنکه خدایتعالی
او را بر معرفت ایمان ثابت دارد و هر خوفی و فزعی که هست
ازین است و هم گریستن و جزع برین است قوله تعالی يُثَبِّتُ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ سیوم آنکه خدایتعالی رسولان
را بروح و ریحان و رحمت و بشارت و امان برو فرستد
تا نترسد از چیزی که او را در عقبی پیش آید و اندوهگین نگردد
بر چیزی که در دنیا پس گذارد قوله تعالی تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ
أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ

چهارم مخلد بودن در بهشت و رضوان در جوار پروردگار
عالمیان پنجم جلوه کردن است در سر مر روح او را بملایکه
سموات باکرام و الطاف و انعام و در علانیه مرتین او را به تعظیم
جنازه او و مزاحمت کردن بر نماز جنازه او و پیشی کردن یکدیگر
سوی تجهیز او و امید دارند بدین بسیاری ثواب را و بشمارند
این را غنیمتی بزرگ ششم ایمنی از فتنه سوال قبر و تلقین جواب
باصواب و امان در رستگاری ازین هول هفتم فراخی گور و
روشنایی آن پس گور او روضه باشد از ریاض جنت تا
روز قیامت هشتم بعزت بنهند روح او را در شکم پرنده سبز
بارواح برادران صالح با فرحت و خوشی بچیزی که خدایتعالی
ایشان را داده است نهم حشر کردن با عزت و کرامت و حله
تاج و براق یافتن دهم بر روی و جامه او نوری باشد که همه
مردگان بدیدن او نفع گیرند قوله تعالی وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ
ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ یازدهم ایمنی از هولهای روز قیامت قوله
تعالی أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ دوازدهم نامه اعمال بدست راست

یافتن وباشد که اصلا نامه ندهند سیزدهم آسانی حساب باشد که
اصلا حساب نکنند چهاردهم گرانی ترازوی اعمال وباشد که اصلا
وزن نکنند پانزدهم خوردن شرابها از حوض کوثر که بعد از ان
هرگز تشنه نشود شانزدهم گذشتن از پل صراط همچو برق ونجات
یافتن از آتش دوزخ وباشد که اصلا او از آتش دوزخ
نشنود هفدهم شفاعت در عرصه قیامت همچون شفاعت
انبیای هژدهم بادشاهی ابدی در بهشت نوزدهم خشنودی
خدایتعالی بیستم دیدار رب العالمین اله الاولین والآخرین
جل جلاله بلا کیف وبدانکه این کرامتها که من شمرده ام بر اندازه
وهم وعلم قاصر وناقص خود شمرده ام وبا این همه اجمال و
موجز کرده ام واگر بعضی ازین را تفصیل کردمی کتاب احتمال نکردی
تر بینی که من ملک ابد را دریک کرامت وخلعت داشتم اگر
این را تفصیل دهم که چه چیز خلعت شود از حور وقصور و
لباس وغیر آن وهر یکی ازین مشتمل است بر تفاصیل بسیار
که محیط نتواند بود آنرا مگر علم عالم الغیب والشهادة آنکه خالق

ومالک

ومالک اوست وچگونه طمع داریم در معرفت آن که پروردگار
سبحانه وتعالی میکوید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ورسول صلی الله تعالی علیه وسلم میکوید
در بهشت آفریده شده است آنچه که هیچ چشمی ندیده است و
هیچ گوشی نشنیده است ودر هیچ خاطری نگذرد ومفسران در
تفسیر این آیه که قوله تعالی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي
چنین گفته اند که این کلماتی باشد که خداوند تبارک وتعالی
بلطف وکرم خود با اهل بهشت خواهد گفت پس آنکسی حال او
این باشد کجا رسد وهم آدمی بجزوی از هزار جزو او وکجا
درگیرد او را علم مخلوقی بلکه نشنید وسهو او کم کرد فهما
وواجبست که چنین باشد از آنکه عطای عزیز علیم است بر مقتضی
فضل عظیم او بر مقدار جود قدیم او پس بذل کن جهد خود را
برای این مطلوب عظیم وبدانکه همه عاملان که عمل کرده اند و همه
مجتهدان که جهد خود بذل کرده اند برای این مطلوب عظیم کرده
اند بدانکه بیقین دانسته اند که همه جهد ومشقت اندک تر از اندک است

در جنب مقصودی که ایشان سوی او محتاج اند و او را می طلبند
بدانکه بنده را در جمله از چهار چیز چاره نیست علم و عمل و
اخلاص و خوف باید که اول راه را بداند و الا چون کوری باشد
پس عمل کند بر علم و الا چون جمادی باشد پس آن عمل را اخلاص
کند و الا چون کیاهی باشد که دران بار نباشد بفاید
برآید پس پیوسته با ترس باشد از آفات این راه تا آنکه امان
نیابد و الا معذور باشد و تحصیل آن سه چیز که ذکر کرده شد ذات
متعذر باشد و بدانکه ترس بمنزلهٔ تخم است که این همه درخت
و ثمره از او برآید روایت کرده است ذو النون رحمه الله تعالی
که خلق همه مرده اند مگر عالمان و عالمان خفته اند مگر عاملان
و عاملان همه مغرور اند مگر مخلصان و مخلصان بر خطر عظیم اند
گفتم من عجب ترین عجبها از چهار کس است یکی از عاقلی که علم
ندارد و اهتمام نکند برای شناختن چیزی که او را در پیش است
و نشناسد چیزی را که بران چیز بعد از مرگ مطلع خواهد شد
و نظر نه کند درین دلایل و عبرتها و نشنود این آیتها

وبعد